باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ٦٧٧٥

رده‌بندی دیویی ۱۳۰۵ م ٥٧٤ الف ٢٩٧/٤٦٤ مرجع ☐

سرشناسه: اصفهانی مسجد شاهی، محمد علی بن محمد باقر، ۱۲۷۱-۱۳۱۸ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: معاصی کبیره

شرح پدیدآور:

کاتب: محمد باقر بن محمد حسن اروجنی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۵ ق

صفحه شمار: ۱۵۰ ص مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۰×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐

واقف: خریداری تاریخ ثبت: تیر ۱۳۲۸

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. گناهان. ۲. گناهان کبیره.

شناسه (های) افزوده: الف. عبدالغنی، مصحح. ب. حسنی اروجنی، محمد باقر، کاتب. ج. عنوان.

فهرستگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸

٧٥٨٩

آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

۲۹۷٫۴۶۴
۵۷۴۳ الف

اسم کتاب معاصی کبیره فارسی
مصنف
مؤلف حاج شیخ محمد علی مجد شاهی
خطی
چاپی سنگی تهران
سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۵ ق عدد اوراق
جزء کتب اخبار شماره
شماره عمومی ۱۳۸۷۸ شماره قفسه
واقف مرحوم ... تاریخ وقف ۱۳۲۸
طول ۱۷ عرض ۱۰ گنجه

اسیدزدایی شد
۸۶٫۴٫۲۳

اسیدزدایی شد
۹۶٫۵٫۲۴

۷۵۸۹

۱۰

هو

در زمان دولت
ابد مدت جاوید آیت
قوی شوکت علیهٔ قاهره
السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان صاحبقران
ناصر الدین
شاه
قاجار
خلد الله ملکه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۱۳۸۷۸

۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
محمد وآله اجمعين **اما بعد** چنين گويد حقير عاثر محمد علي
بن محمد باقر عفى الله عن جرائمهما كه اين رساله ايست در
معاصي كبيره نظر بخواهش جمعى از مؤمنين تحرير شد اسئل
الله ان يجعلها مقرونة بالسداد وذخيرة للمعاد بحق محمد و
عترته الامجاد واين رساله مشتمل است بر مقدمه وسه
مقصد وخاتمه **مقدمه** در بيان آنچه قبل از شروع
در مقصد مناسب است اشاره شود **مقصد**
**اول** در بيان معنى كبيره وصغيره **مقصد**
**ثانى** در بيان تعداد كبائر بحسب اقوال على سبيل
الاجمال **مقصد ثالث** در اشاره اجماليه بآيات و





اخبار وارده در عقوبات معاصى كبيره **خاتمه** در
بيان توبه وشرايط ومحل او **اما مقدمه** بدانكه قليلى
از علماء مذهب وعيديه را اختيار كرده اند واهل اين
مذهب را معتقد آنست كه من مات على كبيرة دخل النار
يعنى هر كه مرتكب كبيره شود وبدون توبه اجل او برسد
او را چاره از دخول جهنم نيست وعذاب او حتم است
ودر مقابل اين طايفه مذهب مرجئه است كه قائل شده اند
من مات على الايمان دخل الجنة هر كه با ايمان كامل بميرد هر
چند گناه فراوان داشته باشد وتوبه نكرده باشد
بهشت مر او را حتم است واين دو مذهب در دو طرف
افراط وتفريط است ومذهب ما وفاقا لجمهور علمائنا آن
استكه هر كه از دار فانى رحلت نمايد ومرتكب كبائر شده
باشد از جمله مرجون لامر الله است اما يعذبهم واما يتوب
عليهم ممكنست رحمت الهى او را فرو گيرد وداخل بهشت شود
وممكنست كه قابليت رحمت ومغفرت نداشته باشد
واو را مقر دوزخ باشد واحد طرفين محقق نخواهد شد
جز بعد از موازين قسط وتجلى رحمتهاى الهى وظهور شفاعت

شافعین تا معلوم شود که اگر میزان حسنات غالب و اگر
کفهٔ سیئات راجح است ولی قابل تعلق رحمتهای لا یتناهی
ارحم الراحمین است ولی مورد عقوبت اشد المعاقبین و چه
کس شافعین روز قیامت مرخص در شفاعت خواهند شد
و کیست صاحب معصیتی لا ینفع فی حقه شفاعة الشافعین و
از جمله فرق شیعه کسانی هستند که قائل شده اند باینکه
با محبت ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و اعتقاد بانها
کسی داخل جهنم نخواهد شد و بر طبق این مدعی اخبار
کثیره وارد است ولی آیات و اخبار بر خلاف این مدعی نیز
وارد است و ما میگوئیم اگر چنانچه حقتعالی تکریما للائمة
الاطهار تمام شیعیان گناه کار انها را ببخشد ممکن است
و هم اگر حکمت مقتضی شود که جمعی از انها را معذب بدارد
منافی با شئونات انها نیست بلی رجاء کامل بشمول عفو و رحمت
الهی در حق تمام شیعه هست مشروط بانکه با همین اعتقاد
از دنیا برود پس شیعه اهل بیت اطهار باید کمال امید
وارا داشته باشد ولی از چهار جهت کمال خوف و هراس
را نیز داشته باشد یکی از جهة انکه شاید ان اعتقاد کامل





و محبت کامله که بموجب اخبار موجب رستگاری از عذاب
است و دارا نباشد ثانی انکه شاید باین اعتقاد و محبت
باقی نماند ثالثا انکه شاید مرتکب معصیتی شده باشد
که با وجود این محبت بجز جهنم عقوبت او نباشد زیرا که
دانسته شد که عدم دخول شیعه در جهنم بر سبیل حتم نیست
و اخبار و آیات در اینباب متعارض است رابعا انکه بر فرضی
که عدم دخول جهنم در حق او متحتم باشد عذاب قبر و عقوبات
عالم برزخ و مواقف روز قیامت و حساب یوم الجزاء و گذشتن
از صراط بسهولت که حتمی نیست و بعضی از اینها از برای
شدت خوف کافیست و اطمینان شیعه از سخط و غضب
الهی کمالا روا نیست و نفس این اطمینان از اعظم معاصی است
و بنفسه مبعد از رحمت واسعه الهیه است و بنده خدا و
شیعه ائمه اطهار کسیست که ابدا ما بین خوف و رجا باشد
و از عذاب الهی مامون نباشد و از رحمت و هم مایوس
نباشد این حکم مرتکب کبیره است بحسب خوف و رجاء
و اما حکم او بحسب ظاهر شرع انست که مادامیکه توبه
او محقق نشود احکام عدالت بر او جاری نیست و مرتکب

کبیره عادل نیست و در اکثر یا تمام معاصی کبیره حکم حد یا
تعزیر ثابت است و از آیات و اخبار چنان مستفاد می شود
که هر که ترک کند معاصی کبیره را حق تعالی بواسطه معاصی
صغیره او را عذاب نخواهد فرمود و ترک معاصی کبیره کفاره
فعل معاصی صغیره است چنانچه میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ولی علماء اعلام رضوان الله
علیهم اجمعین اتفاق دارند یا مشهور آنها بر آنند که با اصرار
صغیره حکم کبیره دارد و معصیت صغیره مادامی صغیره است
که شخص فاعل اصرار در فعل نداشته باشد و معنی اصرار را
بعضی از علما تکرار از یک نوع معصیت صغیره دانسته اند
و بعضی مطلق مواظبت بر معاصی صغیره را چه از یک نوع باشد
و چه از چند نوع اصرار دانسته اند و بعضی دیگر میگویند
معنی اصرار آنست که شخص صغیره را مرتکب شود و بنای هم
باشد که باز هم بکند و بعضی دیگر میگویند اصرار آنست
که شخص مرتکب صغیره شود و توبه نکند و هر یک از این
اقوال را دلیلیست در محل خود مذکور که ذکر او در این رساله
مناسب با اختصار نیست و قول اقوی بنظر حقیر قول

ثانیست



ثانی است و مصر آنست که مواظبت بر ارتکاب انواع
معصیت صغیره یا نوع واحد آنها داشته باشد والله
اعلم **مقصد اول** در بیان معنی معصیت کبیره و
صغیره بدانکه شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمة و جمعی
دیگر از اکابر علماء رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی از
کتب خود انکار کرده اند که معصیت بر دو قسم باشد و
قائل شده اند که هر معصیتی کبیره است و اطلاق صغیره بر
بعضی از معاصی اضافی است یعنی نسبت بمعصیتی که بزرگ
تر از او است صغیره است و الا چگونه میشود معصیت
حق تعالی کوچک باشد چنانچه وارد شده که نگاه مکنید
بمعصیتی که میکنید یا کوچک بنظر شما برسد بلکه نظر
کنید با خدائی که معصیت او را میکنید که چه قدر بزرگ
است بلکه از بعضی از اخبار مستفاد می شود که کوچک
گرفتن معصیت و حقیر شمردن او خود باعث شدت
عقاب و بعد از مغفرت می شود و ما در این معنی گفتگو
نداریم البته واضح است معصیت خلاق متعال و
عظیم علی الاطلاق کوچک نخواهد شد بلکه کلام ما در

اصطلاح است چون از برای بعضی معاصی خواصی است مانند
قدح عدالت و وعده عقوبت و امثالها که این خواص در
بعض دیگر نیست و باین ملاحظه ما اسم صغیره و کبیره
اطلاق میکنیم و لا مشاحة فی الاصطلاح مقصود خواصی است
که از برای کبیره مذکور کرده اند بدانیم از برای کدام یک از
معاصی ثابت است و خواص کبیره یکی قدح در عدالت است
و دویم استحقاق حد و تعزیر است سیم آنستکه از برای
مجتنب از او چنانچه دانستی عفو از سایر معاصی وعده
شده و بعید نیست که از اخبار بتوان استفاده کرده
که موجب دخول نار همان معاصی کبیره است و هر معصیتی
موجب دخول نار نیست اگرچه بالاستحقاق موجب است
و فاعل مستحق انواع و اقسام عقوبات است ولی بحسب عفو
مقرر موجب نیست پس اصل عقوبات موعوده از برای
فاعل معاصی کبیره است و از صغیره بنا بر بعضی تفاسیر در کتاب
مجید تعبیر بلمم شده و هیچکس از ارتکاب او سالم نیست و
بنفسه موجب عقوبت و سخط و غضب الهی نمیشود تا آنکه مقرون
بارتکاب کبائر نشود بهر حال در معنی کبیره و صغیره ما بین





علماء اعلام رضوان الله علیهم ده قولست **قول اول**
آنستکه هر معصیتی که شارع مقدس بجهة او حد مقرر
داشته مانند زنا و لواط و شرب خمر و قذف محصنه
و امثالها کبیره است و ما بقی صغیره **قول دویم**
آنستکه در هر معصیتی که تشدید عقاب وارد شده
کبیره است و ما بقی صغیره **قول سیم** آنستکه
هر معصیتی که باجماع یا ضرورت یا دلیل قاطع معلوم
شود کبیره است و آنچه با دله ظنیه ثابت شود صغیره است
و هم ارتکاب شبهاتی که واجب الاجتناب است مثل شبهه
محصوره داخل معاصی کبیره است **چهارم** آنستکه هر چه
فعل او موجب تهتک در دین و ظهور تجری است و دلیل
بر آنست که فاعل او اعتنا بشرع ندارد کبیره است و ما بقی
صغیره **پنجم** آنستکه هر معصیتی که بخصوص در او
عقوبت شده غیر از عقوبتی که بطریق عموم در مطلق
معاصی وارد شده کبیره است و ما بقی صغیره **ششم**
آنستکه آنچه بخصوص در او وعده آتش شده کبیره است
و ما بقی صغیره و فرق این قول با قول پنجم آنستکه قائل بقول

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ...

پنجم مدعیست که بوعده هر عقوبتی معصیت کبیره می شود
وقائل بقول ششم خصوص وعده آتش را موجب کبیره
شدن میدانند نه هر عقوبتی **هفتم** آنستکه آنچه
بخصوص در کتاب عزیز وعده عقوبت در او شده کبیره
است وآنچه در کتاب وعده عقوبت او نرسیده باشد
معصیت صغیره است **هشتم** آنستکه معاصی کبیره
همان معاصی است که در سوره نساء از اول تا آنجا که میفرماید
إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وارد شده وسایر معاصی
که در قرآن یا در اخبار وارد شده صغیره است **نهم**
آنستکه هر معصیتی که نهی او در کتاب الله وارد شده کبیره
است وما بقی صغیره **دهم** آنستکه هر معصیتی که
بخصوص در کتاب یا اخبار تصریح شده باشد چون سبعه
موبقه وامثالها کبیره است ومقصود از تأمل آنست که با این
وصف کبیره وصغیره نسبت بهریك از معاصی بخصوص از آیات
واخبار مستفاد شود وبا فتراح تشخیص نمی‌توان کبیره
وصغیره نمود وصاحبان این اقوال را هریك بخصوص
دلیلیست مخصوص در محل خود مذکور وقول ششم

در او نشده اگرچه در اخبار وعده عقوبت شده



بنظر کثیری از متأخرین خالی از قوت نیست اگرچه تعیین
کبیره وصغیره را از اخبار نمودن چنانچه قائل دهم
میگوید هم می شود نمود ومنافاتی ندارد واختلافاتی
که در اخبار وارد است ممکنست جمع نمود بحمل بر
اضافه مثل آنچه مخصوص در سبعه وارد شده
حمل نمود بر اکبر کبائر وآنچه در علاوه بر سبعه وارد
شده حمل نمود بر اینکه کبیره است ولی شدت او
دون آن هفت است وعقاب او کمتر ومحامل دیگر
در جمع بین الاخبار است والله العالم **مقصد
ثانی** در تعداد کبائر بحسب کلمات علماء اعلام
واخبار ائمه انام **بدانکه** کلمات علماء بلکه اخبار در
اینباب اختلاف بسیار دارد واقوال کثیره در عدد
آنها است وبعد از تعداد اقوال وبیان جمله از اخبار
که در اینمقام وارد است انشاء الله اشاره بحق در
مسئله خواهیم نمود بعضی از علماء کبائر را هفت شمرده
اند **اول** شرك بخدا **دوم** قتل نفس **سیم** نسبت
زدن بزنا ضعیفه محصنه را **چهارم** خوردن مال یتیم

پنجم زنا

**پنجم** زنا **ششم** فرار از جهاد **هفتم** عقوق والدین و بعضی دیگر نه شمرده اند و دو دیگر بر این هفت افزوده اند یکی سحر و دیگری ظلم در خانه خدا و بعضی دیگر ده عدد شمرده اند و ربا را بعلاوه آن نه از کبایر شمرده اند و بعضی دیگر دوازده شمرده اند این ده که ذکر شد با انضمام شرب خمر و دزدی و بعضی دیگر بیست شمرده اند آن هفت که اول ذکر شد با انضمام سیزده دیگر که اینها باشد لواط سحر ربوا و غیبت قسم دروغ شهادت دروغ شرب خمر استحلال الکعبه و هتک احرام نسبت با آنچه حق تعالی در او نهی فرموده دزدی و نقض بیعت حقه تعرب بعد الهجرة و این معصیت الحال محل ابتلا نیست و مورد او زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و ممکنست بعض معانی در این زمان هم متحقق شود یأس از رحمت خدا امن از سخط و غضب خدا مجموع اینها با آن هفت عدد بیست می شود و بعضی دیگر سی و چهار شمرده اند و چهارده دیگر بر این بیست عدد افزوده اند و آن چهارده اینها است خوردن میته خوردن خون خوردن





گوشت خنزیر خوردن هر ذبیحه که بنام خدا ذبح نشده باشد خوردن مال الحرام قمار کم فروشی اعانه ظلمه حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی اسراف تبذیر اشتغال بملاهی اصرار بر معصیت و قائل باین عدد مذکور داشته که ممکن است چهارده معصیت دیگر هم از کبایر بشماریم که مجموع چهل و هشت عدد شود و آن چهارده دیگر اینها است دیاثه یعنی ما بین مرد و زن بالحرام جمع کردن دیاثه یعنی زن خود را بجهت دیگران بردن غصب نمامی و سخن چینی قطع رحم تاخیر نماز از وقت کذب بر خدا و رسول زدن مسلم بغیر وجه شرعی کتمان شهادت سعایت نزد ظالم بجهت بند گان خدا منع زکوة تاخیر حج از سال اول ظهار قطع طریق مسلمانان و از بعضی از علما مثل شهید اول علیه الرحمه چنان مستفاد می شود که معاصی کبیره نزدیک بهفتاد است و از ابن عباس مرویست که عدد معاصی کبیره بهفتصد نزدیک تر است تا بهفت و از اخبار هم عدد مختلف ظاهر میشود و جمع ما بین آنها بهمان است که در السنه که تمام آنچه در تمام این اخبار مذکور است کبیره است ولی در مرات

با هم مختلف بعضی از بعضی اکبر و ما بجهت تیمن و تبرک چند
خبر از اخباری که در تعداد کبائر وارد شده مذکور می
داریم **خبر اول** روایة عبید و سند او هم صحیح است
که از حضرت از عدد کبائر سؤال میکند میفرمایند کبائر
در کتاب علی هفت است کفر بخداوند و قتل نفس و عقوق
والدین و خوردن ربا بعد از تحقق یا بعد از ورود حکم شرعی
بحرمت و خوردن مال یتیم بطریق ظلم و فرار از جهاد یا مطلق
جنگ در راه خدا و تعرب بعد از هجرت راوی میگوید بحضرت
مولای خودم عرض کردم که اینها که فرمودی اکبر معاصی است
فرمود بلی عرض کردم خوردن یک درهم از مال یتیم بطریق
ظلم اکبر است یا ترک صلوة فرمود ترک صلوة عرض کردم
پس چه شد که ترک صلوة را از معاصی کبیره نشمردی فرمود
اول چه را شمردم عرض کردم کفر را شمردی فرمود تارک
صلوة هم کافر است یعنی هرگاه معذور در ترک نباشد
و اخبار در تعداد سبعه متعدد وارد شده و این
روایت بحسب سند اصح از باقیست و در بعضی از
این اخبار اشاره بوجهی هم که ذکر شد هم دارد چه در او





میفرماید که اکبر کبائر هفت است نمیفرماید کبائر هفت است
**خبر ثانی** روایتی است که صدوق علیه الرحمه در
عیون اخبار الرضا از حضرت امام ثامن روایت میکند
و این روایت باسانید متعدده بشیعیان رسیده و
کمال وثوق باو هست و حضرت باین تفصیل بمأمون نوشتند
میفرماید کبائر قتل نفسیست که حقتعالی محرم کرده و زنا بدرستیکه
و دزدی و شرب خمر و عقوق والدین و فرار از جنگ و
خوردن مال یتیم ظلما و خوردن میته و خوردن گوشت
خنزیر و آنچه بغیر اسم خدا او را ذبح کرده باشند مثل آنکه
بنام بت او را ذبح کرده باشند بدون اضطرار و خوردن
ربا بعد از ثبوت حکم و موضوع و خوردن مال الحرام و قمار
باختن و کم فروشی در کیل و وزن و تهمت زدن ضعیفه
محصنه را بزنا و لواط و شهادت دروغ و یأس از فیض
خدا و امن از مکر خدا و مأیوس بودن از رحمت خدا و اعانت
ظلمه و رکون و اعتماد بآنها و قسم دروغ بجهت خوردن
مال کسی بناحق کسبی و حبس حقوق بدون عسر و کذب و
کبر و اسراف و تبذیر و خیانت و استخفاف بحج و محاربه با دوستان

خدا واشتغال بملاهی واصرار بر ذنوب این حدیث شریف
موافقست با قول کسانیکه عدد را سی و چهار دانسته اند
زیرا که در این روایت هم سی و چهار ذکر شده خبر سیم
خبر عبدالعظیمست که عرض میکند میخواهم کبائر را از کتاب
خدا بدانم میفرماید بجهت تو میگویم اکبر کبایر شرک بخداست
چنانچه میفرماید که هر که شرک بیاورد بخدا حقتعالی بهشت را
بر او حرام میکند و بعد از شرک یاس از رحمت خداست
چنانچه میفرماید که مایوس نمیشود از رحمت خدا و فیض و
بخشش خدا مگر جماعت کفار پس از آن امن از مکر خدا بجهت آنکه
حقتعالی میفرماید که مامون نمیشود از مکر خداوند مگر جماعت
زیان کاران و از معاصی کبیره عقوق والدین است بجهت آنکه
حقتعالی عاق را جبار شقی خوانده و هم قتل نفس که حقتعالی او را
حرام فرموده بجهت آنکه حقتعالی میفرماید در حق قاتل که جزاء
او جهنم است که مخلد در او خواهد بود و نیز تهمت ضعیفه
محصنه است بزنا بجهت آنکه حقتعالی در حق قذف کننده گان
فرموده که آنها لعن شده اند در دنیا و آخرت و از برای ایشان است
عذاب بزرگ و نیز خوردن مال یتیم بجهت آنکه حقتعالی





میفرماید که در شکمهای خود آتش خواهند خورد و آتش
سعیر آنها را خواهد سوزانید و فرار از زحف بجهت آنکه
حقتعالی میفرماید که هر که فرار کند تا آنکه میفرماید جای
آنها جهنم است و بد جائیست محل بازگشت آنها و خوردن
ربا بجهت آنکه حقتعالی میفرماید کسانیکه ربا میخورند نمی ایستند
یعنی ظاهر در روز قیامت مگر مثل ایستادن کسیکه دیوانه
و جن زده شده باشد و سحر بجهت آنکه حقتعالی میفرماید
مشتریان سحر روز قیامت منزلی یا منزلتی ندارند و زنا
بجهت آنکه حقتعالی میفرماید هر که چنین عملی میکند گناه
کار محشور خواهد شد و عذاب او مضاعف خواهد
بود و داخل جهنم خواهد شد با ذلت و خواری و قسم
دروغ بجهت خوردن اموال و حقوق مردم بجهت آنکه می
فرماید آنکسانیکه عهد خدا بثمن کمی میخرند آنها در آخرت
منزلتی ندارند و دزدی یا مال حرام بجهت آنکه حقتعالی
میفرماید هر که دزدی کند یا مال حرام بخورد آنچه را که
خورده روز قیامت میآورد و ندادن زکوة چنانچه
حقتعالی میفرماید روز قیامت بان پولها داغ میکنند

صورتها و پهلوها و پشتهای ایشان را و شهادت دروغ و
کتمان شهادت چنانچه حقتعالی میفرماید هر که کتمان
کند شهادت را در قلب گناهکار است و شراب خوردن بجهة
آنکه حقتعالی مقرون کرده نهی از او را بابت پرستی و ترک صلوة
و ترک فرایض حقتعالی بجهة آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله میفرماید هر که ترک کند نماز را عمداً پس بتحقیق که خارج
و بری شده است از ذمه خدا و ذمه رسول خدا و نقض عهد
و قطع رحم بجهة آنکه حقتعالی میفرماید اُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ
سُوءُ الدَّار و اخبار دیگر هم در بیان تعداد کبائر وارد است
که بجهة اختصار بذکر آنها نپرداخت و بنظر حقیر کبیره بودن
معصیت بیکی از چند چیز معلوم میشود **اول** آنکه
در کتاب عزیز یا در اخبار صحیحه صریحاً وعدهٔ آتش یا جهنم
در حق فاعل او شده باشد **دوم** آنکه بخصوص تصریح
شده باشد در اخبار بآنکه فلان معصیت کبیره است
**سیم** آنکه مسلم باشد در لسان اهل شرع یا از طریقه
شرع کبیره بودن معصیت که نتوان او را صغیره خواند
مانند لواط یا آنکه در تعداد اکثر اخباریکه در بیان کبائر





وارد شده مذکور نیست ولی از طریقه شرع معلوم است
که از اکبر کبائر است **چهارم** آنکه اشد باشد از یکی از
معاصی کبیره وارد شود مثل آنکه در غیبت وارد شده که
اشد از زنا است پس هر گاه زنا معصیت کبیره باشد غیبت
بطریق اولی و بنظر حقیر عدد معاصی کبیره از صد متجاوز است
ولی چنانچه وعده کردم صد معصیت از معاصی کبیره را در
مقصد سیم میشمارم با اخباریکه در عقوبت و زجر و
منع آنها وارد شده تا آنکه ناظرین در این رساله همیشه
این معاصی را نصب العین قرار بدهند و از عقوبت آنها
حذر نمایند بلکه ان شاء الله موجب ردع و منع آنها شود
از ارتکاب آنها و ما بقی معاصی غیر از این صد اگرچه بسا
شود که در اسم مغایر باشند ولی میتوان ببعض معانی
راجع بهمین صد شود و اگر نشود از موازین اربعه که
ذکر شد کبیره بودن او معلوم میشود و الله العالم
**مقصد سیم** در تعداد کبائر و ذکر عقوبت وارده
در آنها دانستی که عدد کبائر اگرچه زیاده از صد است
ولی ما صد عدد را بطریق تفصیل ذکر میکنیم و ما

وما یغیر ابو سبیل اجمال **اول** وان اکبر تمام کبائر است و موجب خلود ابدی در جهنم است کفر است چنانچه حقتعالی میفرماید والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون والعیاذ بالله معصیت کفر معصیتی است که با وجود عفو و بخشش و دخول در بهشت در حق او نزد اکثر علماء اعلام محالست مگر انکه قبل از فوت توبه کند و مؤمن شود و بعد ا بازگشت کند که در این صورت بنظر حقیر توبه او مقبولست یعنی امید عفو و مغفرت در حق او هست و جمله از علماء اعلام توبه او را مقبول نمی دانند مگر انکه مرتد ملی باشد و بعضی توبه مرتد فطری را باطنا قبول میدانند و ظاهرا قبول نمی دانند و بنظر حقیر باطنا قبول می شود یعنی مورد رحمت و مغفرت پروردگار عالم می شود ولی در قبول توبه او ظاهرا تا انکه حکم قتل و نجاست را برداشته شود تأمل و تفصیلیست که در محل خود مذکور است و کفر





متحقق میشود بانکار الوهیت یا وحدانیت حقتعالی وانکار رسالت حضرت خاتم الانبیا وانکار معاد وانکار ثابت ضروری از ضروریات دین مانند حرمت شرب خمر هرگاه مستلزم تکذیب نبی شود و مطلق تکذیب نبی کفر است و انکار صفات سلبیه و ثبوتیه حقتعالی را اکثر کفر شمرده اند وانکار ائمه اطهار را با خلافت بلافصل حیدر کرار را امام ملحق بکفر ندانسته اند ولی در معنی و واقع کافر یکسان می دانند و در عقوبت مشارک میشمارند و این صورتی است که العیاذ بالله دشمن اهل بیت نباشد و سب انها را نکند و اهانت نکند و اما ناصب و ساب و موهن اهل بیت طاهرا قولا و فعلا نزد بعضی از اخبث طوایف کفار است چنانچه فرمودند حقتعالی خلق نکرده خلقی که انجس از کلب باشد و ناصب ما اهل بیت انجس از کلب است **دویم** انکار ولایت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و ترک محبت انهاست که در نسخه بحسب ظاهر کفر نیست ولی مانند
خداوندا کفر است چنانچه حضرت پیغمبر فرمودند که اگر بنده عبادت
کند انقدر که حضرت نوح در میان قوم خود زیست کرد

وهزار مرتبه پیاده بحج خانه خدا برود و بقدر کوه احد او را
طلا باشد و در راه خدا انفاق کند و موالاة تو کرده علی
هستوند نشسته باشد بوی بهشت را نخواهد شنید
جمیع خیرات منوط بولایت ایشانست و هر شری منبعث
از ترک مودت ایشان است و روایات درین باب زیاده از
حد بیست که بتوان بعضی از او را درین مختصر رساله مذکور ساخت
سیم گمراه کردن مردم است از شاهراه هدایت چنانچه
حق تعالی میفرماید ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی
الدنیا خزی و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق و هم می
فرماید ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم
یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق و اضلال
و گمراه کردن مردم بچند قسم متصور می شود و ظاهر
اینست که اکثر اقسام او از معاصی کبیره باشد و اشد
افراد اضلال اضلال از دین و مذهب است که شخصی را
از دین قویم یا مذهب مستقیم گمراه کند یا نگذارد
بجاده شریعت و هدایت داخل شود و داخل این جماعتند
فرق ضاله که درین زمان فراوان شده اند و چون دزدان



برسر جادهٔ شریعت مقیم شده اند و ایمان مردم را بنهب و غارت
میبرند هم چنانکه خود ایشان نمی فهمند زیرا که اعتنائی بایمان
خود ندارند و ایمانرا متاع لایقی نمی دانند و از کسادی امتعهٔ
خود میشمارند و باین سبب دزدان زیرک میباشند و ایشان
مطلع نمی شوند و محزون و افسرده نمی شوند تا یوم لا ینفع مال
ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم میبایند که عجب متاعی
از دست ایشان رفته و چه کالائی از ایشان دزدیده شده پشیمان
می شوند در روزی که پشیمانی ایشانرا سود نبخشد پس چه
قدر سزاوار است که بندهٔ مؤمن متاع ایمان خود را که اصل
امتعهٔ او است از دست این دزدان حفظ کند و شب و روز
حراست کند و هر که میخواهد ایمان او را برباید نگذارد و
دست توسل بجهة حفظ بدامن اهل بیت اطهار بزند و غالبا
بمجالس علماء حاضر باشد و اگر شبهه مر او را عارض شده
رفع او را از ایشان بخواهد و اگر دزدی و راه زنی با و برخورد
و شبهه برا و القا کرده که ایمان او را ببرد بر شخص عالم عرض کند
و جواب بخواهد و در همه حال اعز اشیاء نزد او ایمان او باشد
مگر نه بینی که کسانیکه در ظاهر بزیور صلاح آراسته بودند

چگونه ایمان خود را باختند و دین خود را فاسد کردند و دنبال طوایف ضاله مضله چون بابیه و امثالها رفتند تا هلاک شدند و از افراد اضلال راه نمائی مردم بمعصیت و ترغیب انها بنافرمانی خدا و صرف میل انها از طاعات و عبادات است و از این قبیل است فراهم آوردن مجلس لهو و لعب و سایر معاصی و دعوت نادانان بسوی او و مشغول کردن اهل طاعت از یاد خدا و ترغیب و تحریص بر معاصی و توصیف خمر و زنهای اجنبیه و امثالها که موجب رغبت مردم است بر شرب خمر و زنا و از جمله افراد اضلال فریب دادن مردم است در معاملات دنیویه چنانچه بعد از این اشاره بانها خواهد شد ان شاء الله بلکه بعید نیست که هر راه نمائی باطل اگرچه باین باشد که برادر دینی تو مثلا از حمام استغوال کند و تو عمدا راه مسجد را نشان دهی یا انکه از تو مصلحت بینی کند و تو خیانت در مشورت کنی از افراد اضلال و از جمله معاصی محسوب شود

**چهارم** کذب و افتراء بر خدا و رسول و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است چنانچه حقتعالی میفرماید و یوم القیمة تری الذین کذبوا وجوههم مسودة الیس



فی جهنم مثوی للمتکبرین و هم میفرماید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون و حضرت باقر علیه السلام میفرمایند بابی نعمان که یا ابا نعمان لا تکذب علینا کذبة فتسلب الحنیفیة تا اخر حدیث میفرمایند دروغ بر ما دروغ گفتنی یا انکه یک دروغ بر ما مگو پس باین واسطه حنیفیه که اسلام باشد از تو زایل میشود و حضرت صادق میفرمایند کذب بر خدا و رسول از کبایر است و در جای دیگر میفرمایند در مقام اینکه کسی سؤال میکند از اینکه حائك ملعون است انستکه میبافد کذب بر خدا و رسول خدا و ظاهر اکذب بر خدا و رسول باین متحقق میشود که نسبت فعلی یا قولی یا تقریری بانها بدهد برخلاف واقع و هرگاه از کسی شنیده باشد و نسبت براوی بدهد کذب نیست و هم هرگاه قرینه حالیه باشد براینکه مراد نقل قول دیگری است کذب نیست و زبان حال کذب نیست مثل انکه بعض شعرا در بعض کتب مراثی ذکر میکنند که زبان حال آن حضرت این بود این کذب نیست بشرط انکه تصریح کنند که

پیغمبر فرمایند کاذب ملعون است

بن

نا فهمیده باشد نه اینکه مراد زبان حال است

که زبان حال مراد است و کذب بر صدیقهٔ طاهره هم احتمال دارد
ملحق بکذب بر خدا و رسول باشد ولی کذب بر اولاد امجاد ان
حضرت چون حضرت زینب و سکینه داخل کذب بر خدا و رسول
نیست ولی از معاصیست منجر بدعت در دین خدا است
و اختراع حکمی یا مندوبی یا عبادتی یا نحو آنها از آنچه از شرع
نرسیده چنانچه فرمودند هر بدعتی ضلالت است و هر
ضلالتی در آتش است و بعضی از اخبار دلالت میکند بر
وجوب قتل مبتدع اگرچه ما را درین مسئله تفصیلیست
در محل خود مذکور و مقصود اینست که اختصاص میدهیم
قتل را ببعض افراد مبتدع بهر حال بدعت مطلقا داخل معاصی
کبیره است و از جمله افراد بدعت همین ختوم و اوراد است
که اختراع میکنند و یاد مردم میدهند و مردم بقصد
تشریع و خصوصیت باین کیفیت خاصه میخوانند مثل آنکه
میگویند هرگاه کسی دو بیست و دو مرتبه بگوید یا رب
فلان خاصیت بر او مترتب می شود هرگاه کسی این عدد را
بقصد قربت مطلقه بگوید و قصد اینکه بخصوص باین
نحو مطلوبست نکند باکی ندارد ولی هرگاه قصد کند

که همین

بقصد شرعیت

که بهمین کیفیت از شرع رسیده یا کسی باین نحو اختراع
کند بدعت است و تشریع و از معاصی کبیره و اکثر
ختوم و اوراد و ادعیه که بکیفیات خاصه اختراع
میکنند و مینویسند از همین قبیل است و هم
چنین بسیاری از نذورات که رجال و نساء اختراع
میکنند که از شرع باین کیفیت مخصوص نرسیده و
قصد میکنند شرعیت همین کیفیت را داخل بدعت
است مثل آش ابو دردا و امثال که در این جزء زمان
متداولست ولی اگر قصد خصوصیت نکنند و بقصد
استحباب مطلق اطعام بدهند مثلا باکی ندارد
و هم اگر بقصد احتمال مطلوبیت این خصوصیت
بدهند در حالیکه این احتمال برود باکی ندارد
و هم چنین است حال نوشتن ادعیه بزعفران و
غیره و آنچه از شرع بثبوت نپیوسته هرگاه بقصد
شرعیت بکنند بدعت و ضلالت است و هرگاه
قصد شرعیت بکیفیت مخصوصه نکنند بلکه
مقصودشان مطلق دعا باشد باکی ندارد و هم

چنین

چنین است تعیین عدد از برای زیارت عاشورا وغیره
بعد دیگر که از شرع نرسیده مثل هفت روز هرگاه بقصد
خصوصیت بکنند بدعت است وبنظر حقیر اکثر از این قسم
اعمال که عوام میکنند از قبیل اوراد واذکار وصلوات و
ختوم ونذورات وادعیه چون بکیفیت خاصه که از شرع
وارد نشده غالبا میکنند بدعت است از آن جهة که قصد
شرعیت خصوصیت هم میکنند پس بهتر آنست تمام
اینها را بقصد قربت مطلقه بکنند ششم ترك صلوة
است با تسلیم حرمت وهرگاه ترك کند مستحلا وبعنوان
اینکه نماز واجب نیست کافر است واین قسم واضح است وهم
چنین هرگاه ترك کردن نماز را استخفافا وبعنوان بی اعتنائی
هم نزد جمعی از کثیری از علماء کافر است بلکه در بعضی از اخبار
وارد است که مطلقا کافر است چنانچه در حدیث کبائر
شنیدی ودر بعضی از روایات گویا وارد شده که
سؤال کردند از معصوم که چرا تارك الصلوة کافر است و
زانی کافر نیست حاصل جواب آنحضرت در جواب این بود که
فرمود بجهة آنکه زنا کار را شهوت میدارد بر این عمل و





تهاون بدین ولی چون شهوتی نیست بترك صلوة نیست
موجب او نیست مگر تهاون بدین وسهل انگاری بشریعت
سید المرسلین ووارد است که صلوة عمود دین است
هرگاه قبول شود تمام اعمال مقبول می شود وهرگاه رد شود
همه اعمال رد می شود وفرمود از من نیست کسیکه استخفاف
کند بصلوة خود وفرمود تارك الصلوة وارد نمی شود بر من
در حوض کوثر وصلوة اول چیزیست که روز قیامت از اعمال
بنده در او نظر میکنند هرگاه مقبول شده نظر در سایر اعمال
او میکنند وقبول میکنند وهرگاه قبول نشده باقی اعمال
او را بدون نظر وحساب رد میکنند وحضرت صادق
میفرماید که بعد از معرفت هیچ عملی را نمی شناسم که افضل
از صلوة باشد وحقتعالی در کتاب مجید خود احوال
اهل جهنم را میفرماید که از آنها سؤال میکنند که ما
سلککم فی سقر چه باعث شد شما را که داخل
جهنم شدید میگویند لم نك من المصلین نماز گذار
نبودیم ولم نك نطعم المسکین تا آخر آیه وملك الموت میگوید
که در پنج وقت نماز نگاه میکنم اگر چنانچه بنده مواظب

نماز است در وقت جان کندن نمیگذارم شیطان
بر او مسلط شود و ایمان او را ببرد و هرگاه می بینم در آدم
نمازی کاهل است و را وا میگذارم بشیطان و فرمودند
یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است
از یک خانه یا یک طاق پر از طلا که شخص تمام آنها را در راه
خدا انفاق کند بلکه بهتر است از هزار حج و هر حجی بهتر است
از دنیا و ما فیها و هر زمان که نماز گذار مشغول نماز می
شود از عنان آسمان تا عنان زمین رحمت بر او نازل می
شود و ملئکه صف میکشند و ملکی ندا میکند که اگر
میدانست این نماز گذار که چه ثوابها و خیرها از برای
این نماز مقدر است هرگز از نماز دست بر نمی داشت
یا آنکه نماز خود را تمام نمیکرد و ابدا مشغول نماز بود
خلاصه اخباریکه وارد شده در فضل نماز و عقوبت
تارک الصلوة نه بحدیست که بتوان در این رساله ذکر نمود
حضرت رسول صه نماز را تشبیه فرموده بحمامی یا چشمه
که بر در خانه شخص باشد و روزی پنجمرتبه در آن
چشمه غسل کند چگونه هیچ چرکی و کثافتی در بدن او





باقی نمی ماند و اول چیزیکه روز قیامت حساب بنده را
باو میکنند نماز است و نمازیکه مردم میکنند بر دو
قسم است یکی نمازیکه بظاهر شرع فاسد است مثل
نماز اکثر مردم و این نماز نکردن او شاید بهتر از کردن
باشد بجهة آنکه علاوه بر ترک صلوة مشتمل بر تشریع
و بدعه که خود محرم آخر است هم غالبا هست بلکه
بگمان حقیر باین صورتی که اکثر مردم نماز میکنند و رکوع
و سجود او را میدزدند من حیث الاستخفاف کمتر از ترک
صلوة نیست چه قدر قبیح است که بنده خدا که شب
و روز متنعم نعم او است از ده دقیقه خدمت او
تجافی کند و سهل انگاری و بی اعتنائی کند پناه می برم
بخدا از این نفوس شقیه دنیه قسم دوم نمازیست
که بظاهر شرع صحیح است آنهم دو قسم است یکی
آنست که صحت را دانسته باشد این قسم صلوة
دفع عقاب میکند و لیکن فضائلیکه از برای مصلی
ذکر شده ندارد دوم آنکه مواظبت و مراقبت کند که
علاوه بر شرایط صحت شرایط قبول را هم احراز کند و اگر

بنده را دو رکعت نماز صحیح مقبول کرد و از برای خود باقی
کند مرد روز قیامت محتاج بهیچ عمل خیری نیست و همین
دو رکعت نماز را با عدد درجات میرساند مگر آنکه گناهانی
داشته باشد که با ثواب نماز برابری کند یا مظالمی از عباد بر
ذمهٔ او باشد که ثواب نماز را از او گرفته بصاحبان حق برسانند
بدهند **هفتم** ندادن زکوة است و گناهیست در بیان عفو
که قبولی نماز مشروط باداء زکوة است و کسیکه زکوة نمی
دهد نماز او مقبول نیست و حقتعالی میفرماید ان الذین
یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا
العذاب بما کنتم تکنزون میفرماید کسانیکه طلا و نقره را جمع
میکنند و نگاه میدارند و در راه خدا انفاق نمی کنند
ایشان را بشارت بده بعذاب دردناک روزیکه آن طلا و نقره
را داغ میکنند با آتش جهنم پس صورتها و پهلوها و پشتهای
ایشان را با او داغ میکنند و بایشان میگویند اینهائیست که
جهة خود ذخیره کرده بودید پس بچشید عذاب آنچه خود را





از برای خود ذخیره کرده بودید **هشتم** العیاذ بالله قتل
نفس محترمه است حقتعالی میفرماید و من یقتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا
الیما میفرماید که هرکه عمدا مؤمنی را بقتل رساند جزای او
جهنمست که در آنجا خالد است و حقتعالی او را غضب میکند
و لعنت میکند و عذاب دردناک از برای او مهیا فرموده و در
جای دیگر میفرماید و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما
و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا و کان
ذلک علی الله یسیرا و در جای دیگر میفرماید و لا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا و در جای دیگر میفرماید
من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا هر که یک قتل نفس کند چنانست که تمام
مردم را کشته باشد اگرچه بعضی احیا و قتل را در این مقام بتفسیر
بهدایت بایمان و اضلال از راه حق کرده اند ولی این تفسیر
باطنست بظاهر مراد او همان قتل نفس ظاهر است و در
حکمت اینکه حقتعالی میفرماید هر که یک قتل نفس کند چنانست

که همه مردم را قتل کرده باشد کلام است بعضی میگویند ازان
جهت است که هر که یک نفر را کشت در حقیقت انچه از او ممکن
بود بوجود اید کشته زیرا که تمامی انها دیگر بوجود نخواهند امد
پس در حقیقت یک نفر کشته امتی را کشته و این مطلب را
حقتعالی بقتل تمام خلق تشبیه فرموده و بعضی میگویند مراد
انست که در عقوبت مثل و است نهم ظلمست حقتعالی
میفرماید انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان
یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و
سائت مرتفقا میفرماید بدرستیکه ما مهیا کردیم از برای
ظلم کنندگان اتشی که احاطه کند بانها سراپرده ان اتش و اگر
ان ظالمان تشنه شوند و اب طلب کنند ابی بانها داده می
شود مانند مهل و در تفسیر مهل خلافست بعضی گویند که
مراد اب شده مس است یعنی چون مس اب شده
والله اعلم که میبرد صورتها را بد است ان اب و بد است
محلی که قرار انها بر او است و در بعضی روایات وارد شده
که گناه بر سه قسم است گناهی است که حقتعالی او را می
بخشد و گناهی است که نمی بخشد و گناهیست که امیدا ست





بخشد و می شود که ببخشد تا انکه میفرماید و اما ان گناهی
که حقتعالی او را نمی بخشد مظالم عباد است که بعضی
بر بعضی کرده اند پس میفرماید بدرستیکه خداوند تبارک
و تعالی قسم یاد فرموده و فرموده بعزت و جلال خود
سوگند که هیچ ظلمی در نزد من گذشت ندارد اگرچه زدن
کف بکفی باشد اگرچه شاخ زدن شاخ داری به بی شاخی
باشد پس حقتعالی قصاص میکند از بعضی از برای بعضی تا
انکه نماند از برای کسی حقی بر کسی پس از ان انها را میاورند
بجهة حساب و متکلمین میگویند قبیح عقلیست بر حقتعالی
که اگر ظلم بگذرد و منافی عدالت است که قصاص حق مظلوم را
از ظالم نماید و در تفسیر ایه شریفه ان ربک لبالمرصاد وارد
شده که مرصاد پلیست بر جهنم که احدی از ان پل نخواهد
گذشت با مظلمه احدی و ظلم بر چند قسم است اول ظلم بر
مسلمانانست بدست یا زبان اعم از اینکه ظلم نسبت بمال
انها کرده باشد یا بدن انها یا عرض انها ناحق لازم انها را
ادا نکرده باشد یا اگر فوری باشد تاخیر کرده باشد و
از همین قسم است هر گاه کسی طلبکاری داشته باشد که

مطالبه کنند و بنده کار قدرت بر ادا داشته باشد مع ذلک تاخیر بیندازد فرمودند چنین کسی عقوبت و عرض او هدر است و قسم دویم ظلم بر اهل ذمه و سایر اقسام کفار از آنهاییکه حقتعالی عرض و مال آنها را محترم قرار داده شخصی از اکابر علما میگوید که بقدر نیم شاهی از مال یهودی بر ذمه من بود در عالم خواب قیامت را معاینه کردم ناگاه شخصی که چون پاره آتش بود دیدم در زیر زنجیر او را میکشند و میاورند دیدم آن یهودی است حق خود را از من مطالبه کرد نداشتم راضی شد که باندازه آن وجهی که از من میخواهد انگشت خود را ببدن من بگذارد چون چنین کرد تمام بدن من مشتعل شد و از خواب بیدار شدم و اثر در بدن تا بیست سال باقی بود و قسم سیم ظلم بر حیوانات است زیاده از آنچه حقتعالی اذن فرموده مثل ذبح حیوانات ماکول اللحم و کشتن جانوران موذی و تازیانه زدن بچهارپایان بجهة راندن آنها ولی بقدر متعارف نه زیاد و امثالها از مقاماتیکه اذن از شارع رسیده و آزار و اذیت آنها غیر از این موارد بنظر حقیر از معاصی کبیره است چنانچه وارد شد که حقتعالی زنی را داخل آتش کرد بواسطه آنکه





گربه را حبس کرده بود و باو چیزی نداده بود تا مرده بود **دویم** رکون بظالمیست حقتعالی میفرماید و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ظاهرا مراد برکون بظلمه بنابر آنچه اهل لغت ذکر کرده‌اند اظهار میل با آنها و اطمینان با آنها و اظهار رضا با آنها و همراهی و دوستی با آنهاست و در حدیث وارد است که هر که دعا کند از برای بقاء ظالمی پس دوست داشته است که حقتعالی را در زمین معصیت کنند و حضرت بصفوان جمال میفرماید همه چیز تو خوب است مگر یک چیز عرض میکند کدام است میفرماید اینست که شتران خود را کرایه داده بهرون عرض میکند کرایه نداده‌ام بجهة ظلمی یا صیدی یا لهوی کرایه داده‌ام بجهة راه مکه و خودم همراه نمیروم بلکه غلامان خود را میفرستم فرمودند ای صفوان آیا کرایه تو نزد آنها میشود بماند تا برگردند عرض کرد بلی فرمودند آیا دوست میداری بقاء و زندگی آنها را تا کرایه تو را بدهند عرض کرد بلی فرمودند هر که بقاء آنها را بخواهد از آنها است و هر که از آنها است ورود او در آتش است تا آخر حدیث از این حدیث و سایر احادیث

بافعال

چنین مستفاد می شود که مطلق مؤاخذه و مصادقه و مخالطه
با ظلمه از معاصی کبیره است **یازدهم** اعانت ظلمه است اما
در جهت ظلم که شکی نیست که از معاصی کبیره است و اما اعانت
ظالم در امور مباحه و مندوبه چون بنای عمارت و بنای
مسجد کلمات علماء در این باب مختلف است و اخبار نیز مختلف
است چنانچه حدیث صفوان اشعار باین دارد و در حدیث
وارد است که چون روز قیامت شود منادی ندا می کند
که کجایند ظالمان و کجایند اعانت کنندگان ظالمان کجایند
کسانیکه شبیه بانها هستند حتی کسیکه برای قلم بجهت انها
تراشیده یا لیقه دوات برای انها اصلاح کرده باشد پس جمع
می شوند در تابوتی از آهن و میاندازند انها را در جهنم
**دوازدهم** خوردن مال یتیم است که از کبائر و اعظم
معاصیست حضرت فرمودند در کتاب مولای متقیان
مکتوبست که خوردن مال یتیم هم در دنیا انتقام دارد
و هم در اخرت اما در دنیا پس حقتعالی میفرماید ولیخش
الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا
الله و لیقولوا قولا سدیدا و اما در اخرت پس باید دید که حق تع



میفرماید الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و اما انتقام دنیوی که حضرت
میفرماید که در خوردن مال یتیم است انست که خورنده مال
یتیم برسد بذریه ضعیف خود که بانها ظلم خواهد شد هم
چنانچه خود بذریه دیگران ظلم کرده و عتاب اخروی همین آیه
است که ذکر شد مضمونش اینست انکسانیکه می خورند
مالهای ایتام را بظلم اینست جز اینست که می خورند در شکمها
خود اتش و زود باشد که انها را بکذارند بسعیر اتش جهنم
و حضرت صادق میفرماید که هر که بخورد مال یتیم را حقتعالی
مسلط میکند براو کسیکه او را ظلم کند و اولاد او را نیز ظلم
کند **سیزدهم** زنا است چنانچه حقتعالی میفرماید
و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب
یوم القیمة و یخلد فیه مهانا و در حدیث از حضرت صادق
علیه الصلوة و السلام مرویست که فرمودند زانی را شش
خصلت است سه در دنیا و سه در اخرت اما سه خصلت که
او راست در دنیا اینست که نور صورت او می رود و زنا
موجب فقر میشود و زود می میرد و ان سه خصلت که

که او راست در آخرت سخت و غضب پروردگار و سوء حساب
و خلود در آتش جهنم و در حدیث دیگر از مولای متقیان
مرویست که پیغمبر فرمایند مرا آنگاه که روز قیامت شود حق تعالی
بوزاند بادی که بدبو است که جمیع اهل محشر از او متاذی
می شوند که نزدیکست نفسهای مردم بیرون نیاید منادی
ندا میکند که میدانید این چه بوئیست که شما را اذیت کرده می
گویند نمیدانیم و اذیت ما را بنهایت رسید پس میگویند
بآنها که این بوی فرجهای زناکارانست که ملاقات کردند پروردگار
خود را با زنا و توبه نکردند پس لعن کنید آنها را حق تعالی آنها را
لعن کرده تا آنکه خداوند آنها را لعن کند پس نمیماند کسی که در موقف
مگر آنکه میگوید اللهم العن الزناة خداوندا لعن کن زناکاران را
و از حضرت باقر مرویست که هرگاه کسی زنا کند شیطان
داخل ذکر او می شود پس با هم این عمل را میکنند و نطفه از هر دو
بعمل میاید و حضرت صادق میفرماید سه نفرند در روز
قیامت که خداوند با آنها تکلم نمیکند و از برای آنها است
عذاب دردناک یکی از آن سه نفر زنی است که در فراش زوج
باشد و زنا بدهد و ایضاً فرمود سخت ترین مردم بعذاب





کسیکه عذاب او از همه کس سخت تر است روز قیامت کسی است
که نطفه قرار بدهد در رحمی که برای او حرامست و بدانکه
فرد ظاهر از زنا زنای فرجست ولی چشم و گوش و دهن و دست
و سایر اعضا هم زنا دارند که در معصیت اگرچه کمتر از
زنای فرجست ولی در مقام خود هم بعضی از معاصی کبیره
شمرده اند مثل آنکه زنای چشم نظر بنامحرمست از روی
شهوت و اما نظر باو از غیر شهوت بقرص صورت و کفین
مانع ندارد و زنای گوش استماع صوت اجنبیه است از
روی شهوت و زنای دهن تقبیل نامحرمست و زنای دست
لمس بدن نامحرم است و هکذا سایر اجزاء و در حدیث وارد
است که هر چشمی گریانست روز قیامت مگر سه چشم که
بگرید از خوف خدا و چشمی که بیداری بکشد در راه خدا

**چهاردهم** لواط است در حدیث وارد است
که قوم لوط چون کردند این عمل قبیح را زمین گریه کرد چنانچه
اشکهای او باسمان رسید و آسمان گریه کرد چنانچه اشکهای
او بعرش رسید تا آخر حدیث و ایضاً در حدیث وارد است
که اگر کسی سزاوار بود دو بار سنگسار کنند هر آینه لواط

کننده را دو مرتبه سنگسار میکردند و در حدیث دیگر می
فرماید لواط آنستکه ادخال در دبر نکنند و اما ادخال در
دبر کفر است یعنی این همه عقوبات بر لواطی است که دخول نکرده نشده
باشد و آنچه دخول دارد بمنزله کفر است

## باب پانزدهم

مساحقه زنانست که در حدیث وارد شده که نهی فرموده اند زنانی
که این عمل قبیح را کرده اند در حالیکه بر آنها پوشانیده اند مقطعات
آتش و مقنعه ها و سراویلهای آنها از آتش است و در جوف
آنها تا سر آنها عمودهای آتش داخل کرده اند و اینها را میافکنند
در آتش و در اخبار مطلقا از خوابیدن دو زن در یک لحاف
منع رسیده فرموده اند نیست از برای دو زن که بخوابند در
زیر یک لحاف مگر آنکه ما بین آنها حاجبی باشد و اگر چنانچه چنین
کردند در زیر یک لحاف خوابیدند آنها را باید نهی کنند و اگر
دفعه ثانیه باز خوابیدند آنها را باید حد بزنند و اگر دفعه
ثالثه باز دیدند آنها را که با هم خفته اند آنها را تازیانه باید زد
و اگر باز منتهی نشدند و با هم خفتند آنها را باید بقتل رسانید
اگر چه مضمون این حدیث خصوصا در حکم قتل با فتوای علماء
اعلام رضوان الله علیهم اختلاف دارد بلکه اکثر حکم به حرمت





نکرده اند و محمل حدیث را صورت علم بوقوع مساحقه می توان
قرار داد و ایضا از حضرت ابی عبد الله مرویست که چند نفر
زن بر آنحضرت وارد شدند و یکی از آنها از مساحقه از حضرت
پرسید فرمودند حد او حد زنا است عرض کرد در قرآن وارد
نشده فرمودند چرا همانجا که میفرماید و اصحاب الرس از این حدیث
شریف ظاهر میشود که شغل اصحاب رس و موجب هلاکت
آنها این عمل شنیع بوده که ما بین آنها ظاهر شده

## باب شانزدهم

شرب خمر است در حدیث وارد است که کسیکه مدیم و
معتاد بر شرب خمر باشد ملاقات میکند حقتعالی را چون
بت پرست و هر که یک جرعه خمر بخورد تا چهل روز صلوة
او مقبول نیست و ایضا مرویست که چهار نفرند که داخل
خانه نمی شوند مگر آنکه آن خانه خراب می شود تا آنکه می شمارد
شارب خمر را و ایضا وارد است که شخصی عرض کرد ترک صلوة
بدتر است یا شرب خمر فرمودند شرب خمر عرض کرد چرا فرمودند
بجهت آنکه شارب خمر بحالتی می شود که پروردگار خود را نمی
شناسد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
فرمودند می آورند مدمن خمر را روز قیامت در حالت مستی

در حالیکه چشمهای او برگشته یا کور شده و روی او سیاه
شده و جانب لب او افتاده و آب دهانش میریزد و شصت
پای او را به پیشانی او بسته اند و دست او را از عقب صلب او
بر آورده اند و چون اهل محشر او را ببینند که بسوی حساب میبرند
تمام بفزع میافتند و در حدیث دیگر میفرماید که هر کس
میلی از شراب بچشم بکشد و از شراب سرمه کند حقتعالی
او را از آتش سرمه خواهد کرد و فرمود اهل سیرابی از مسکر میمیرند
تشنه و محشور میشوند تشنه و داخل آتش میشوند تشنه
شخصی سؤال میکند از حضرت از شارب الخمر میفرماید تا
آنکه در عروق او از خمر چیزی باشد نماز او قبول نمی شود و نیز
از حضرت صادق روایت میکنند که فرمودند حقتعالی از
برای شر قفلی قرار داد و کلید انها را شراب قرار داد یعنی
شرب خمر در هر شری باز میشود و در جای دیگر میفرماید حق
تعالی خانه از برای معصیت قرار داد پس از برای آن خانه دری
قرار داد و از برای آن در بستنی قرار داد و از برای آن بستن
کلیدی پس کلید معصیت خمر است و فرمود که پیغمبر در
باب خمر ده طایفه را لعن فرموده انکسیکه میکارد درخت



که از او خمر بعمل میاید و انکسیکه نگاهبانی او را میکند و انکه
میافشارد او را و انکه میخورد و انکه سقایت میکند یعنی میخوراند
و انکه او را حمل میکند و انکه بجهت او حمل میکنند و انکه میفروشد
و انکه میخرد و انکه ثمن او را میخورد و فرمودند شارب الخمر تکذیب
میکند کتاب خدا را و گرنه حرام خدا را حلال نمی کرد و فرمودند
هر که داخل عروق خود چیزی از انچه کثیر او مسکر است نماید
حقتعالی این عروق را سیصد و شصت نوع از عذاب عذاب
کند شخصی از قریش فرستاده خدمت حضرت باقر هنگامیکه
در مسجد الحرام بودند عرض کرد کدام معصیت از همه بزرگتر است
فرمودند شرب خمر ثانیا او را فرستادند حضرت فرمودند مکرر
نگفتم شرب خمر شرب خمر میافکند شارب خود را در زنا و سرقه
و قتل نفس محرمه و در شرک و کارهای خمر از هر گناهی بالاتر است
هم چنانکه درخت او از هر درختی بالاتر است شخصی دیگر
خدمت حضرت رضا علیه الصلوة و السلام عرض میکند
که شخصی از قول شما نقل کرد که فرموده اید شارب الخمر
کافر است فرمودند راست گفته بلی من گفتم و بدانکه بمنزله
شرب خمر است انچه که موجب مستی شود مثل عصیر و فقاع

اگرچه قلیل است مست نکند و فقاع اگرچه مسکر نباشد حرام است
چنانچه از مضامین اخبار ظاهر میشود و بنای علمای شیعه نیز بر
همین است و هر که بفروشد یا بخرد یا بانی این عمل بشود یا حمل
و نقل کند یا بجهت عمل آوردن و درخت مو بکارد ملعون است
و باعتقاد حقیر از برای مریض هم که دوای او منحصر بشرب خمر باشد
حلال نیست و حقتعالی در این حرام شفا قرار نداده والعیاذ
بالله از بعضی از طایفه اطبا که شفای اکثر امراض را باین آب
خبیث میدانند و از برای بسیاری از مریضهای خود طبابت
میکنند و غافل از آنکه گناه او و لعنت او کردن گیر خود آنها نیز
میشود و باید دانست که قلیل منفعت عاجلی گاهی از برای بعض مرض
بواسطه شرب خمر حاصل میشود ولی مفاسد دیگری بر او
مترتب میشود که بمراتب ملاحظه آنها اولی است از ملاحظه
این قلیل مصلحت و گویا در آیه شریفه حقتعالی اشاره بهمین
معنی میفرماید یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم
کبیر و منافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما بلی هرگاه خوف موت
مریض باشد و علاج منحصر باشد محتمل است گاهی از اوقات
تجویز شود **هفدهم** سرقه است و سرقه هم مشمول





اخبار ظلم است و در عقوبت با او مشارکت است مخصوص بعنوان
از این جهت است که حد قرار که قطع ید باشد از برای او مقرر است
**هیجدهم** ربا است حقتعالی میفرماید الذین یأکلون الربوا لا
یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم
قالوا انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن
جاءه موعظة من ربه فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف
وامره الی الله ومن عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و ربا بر دو قسم است یکی ربا در قرض است و مراد آنست که
مثلا ده اشرفی بکسی قرض بدهی و شرط کنی که پس از انقضاء مدت
یازده اشرفی یا ده اشرفی و یک قران مثلا رد کند و اما هرگاه
مثلا ده اشرفی قرض دادی و شرط کردی که دویست قران
که بحسب قیمت زیاده از ده اشرفی نیست رد کند از جهت ربا
مانعی ندارد اگرچه در بعضی صور از جهات دیگر محل اشکال می
شود و ربا در صورتی است که در همان جنس زیادتی شرط
کنی یا شرط کنی معادل همان جنس را بدهد یا زیادتی از جنس
دیگر و قسم دوم ربا در معاوضات است مثلا ده من گندم
بیازده من و حصول ربا در قسم دوم مشروط بدو شرط است

یکی آنکه عوض از جنس آن باشد مثل آنکه هر دو گندم باشند یا
هر دو برنج باشند و هکذا و مراد باتحاد جنس بحسب اصل دو
جنس است مثل انگور و کشمش یک جنس اند یک من کشمش
بدو من انگور ربا است و همچنین شیره انگور با انگور یک
جنس اند و همچنین کره گوسفند و روغن او با شیر یک جنس اند
جایز نیست یک من شیر را معاوضه نمودن با یک چارک روغن
و گندم و جو نیز از یک جنس اند شرط دویم آنست که هر دو جنس
مکیل و موزون باشند پس آنچه مکیل و موزون نیست مثل
لباس و بعض اقسام مقطوعات که کیل و وزن در او معتبر نیست
ربا در آنها متحقق نمی شود و سایر احکام ربا در محل خود مذکور است
در این مقام خواستیم اشاره ببعضی کرده باشیم زیرا که معصیت او
بس عظیم حضرت فرمودند یک درهم از ربا دین انسان را محو
میکند و موجب فقر میشود و فرمودند اشد است از بیست زنا
بلکه سی زنا بلکه هفتاد زنا با محارم در خانه خدا و فرمودند
ربا هفتاد باب است که کمتر از همه آنها مثل آنستکه کسی با مادر
خود در خانه خدا زنا کند و فرمودند هر که ربا بخورد حقتعالی
شکم او را مملو از آتش کند باندازه که ربا خورده و هر که کسب ربا





کند حقتعالی هیچ عملی از او قبول نمی فرماید و لا زال در لعنت خدا
و ملئکه است تا آنکه قیراطی از آن با در نزد او هست و منقولست
که حضرت پیغمبر در شب معراج جماعتی را دیدند که می خواهند
برخیزند بواسطه بزرگی شکمهای خود نمی توانند از جبرئیل سؤال
فرمودند که اینها کیستند عرض کرد ربا خوارانند نوع دیگر
ریا است حقتعالی میفرماید فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا
صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا حضرت فرمودند نیست و
جزای نیست که نجات در آنست که با حقتعالی خدعه نکنید که
خداوند با شما خدعه کند و بدرستیکه هر که با خدا خدعه
کند حقتعالی با او خدعه خواهد فرمود و ایمان را از او خلع
فرمود و این شخص خادع با خود خدعه کرده و نفهمیده [illegible]
کردند چگونه است خدعه با خدا فرمودند بکند آنچه را که خدا
باو امر فرموده لیکن بطلبد باو غیر از خدا را پس فرمودند بترسید
خدا را در ریا بپرهیزید بدرستیکه ریا شرک است بدرستیکه
شخص مرائی را می خوانند روز قیامت بچهار اسم و میگویند
یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر عمل خود را باطل و اجر خود را
ضایع نمودی نزد ما منزلی نداری بطلب اجر خود را از هر که برای او

او عمل کرده و حضرت باقر (ع) میفرماید هرگاه کسی عملی بکند که طلب
رضای خداوند باشد پس از آن داخل کند در او رضای احدی
از مردم را مشرک است و مکرر در اخبار اطلاق شرک بر ریا شده
است و مراد بریا آنست که کسی عملی بکند و چنان اراده کند که
بجهت خداوند این عمل را میکند و در واقع مقصود مدح و ذم
مردم یا طلب شهرت و امثالها باشد پس اگر چنانچه کسی عمل
خیری مثل ضیافت و امثالها کرده باشد و عنوان اظهارهم از آنکه
نکرده که بجهت خدا است این ریا نیست و ریا در صورتی است
که ظاهر او بجهت خدا باشد و باطن او بجهت خلق هرگاه ظاهر و باطن
او هر دو بجهت خلق باشد ریا نیست ولی این فرض در عبادات
بخصوص قدری مشکلست و بهر حال شکی نیست که ریا
از معاصی کبیره است و اخبار در مذمت و عقوبت او
بسیار وارد شده و ریا بسیاری از اوقات بر شخص مخفی
می شود گمان او اینست که بجهت خدا است و در معنی بجهت
دیگر است و حضرت مولای متقیان سه علامت بجهت
ریا ذکر میفرماید یکی اینکه هرگاه در حضور مردم باشد
با نشاط عبادت کند هرگاه خلوت باشد کسل باشد [illegible]





و دوست بدارد که مردم او را در همه حال مدح کنند پس اگر
چنانچه کسی در حال خود مشاهده کرد که در حضور مردم رغبت
او بعبادت یا با آداب او زیاده است و در خلوت آن رغبت را
ندارد البته بداند که ریا در قلب او است و لاکن هرگاه کسی
اتفاقا مطلع بر عمل شخصی شود و آن شخص مسرور شود که
عمل او دیده شد ریا نیست چنانچه زراره از حضرت ابی
جعفر (ع) روایت میکند و میگوید از آنحضرت سؤال کردم که
کسی مشغول عمل خیر است کسی مطلع می شود بر عمل او و او
مسرور می شود حضرت فرمودند باکی نیست مگر آنکه
دوست میدارد خیر او در مردم ظاهر شود هرگاه نکرده
باشد آن عمل را بجهت این شهرت پس از اینجا ظاهر میشود که ریا
آنست که باعث بر عمل طلب شهرت یا مدح و ذم باشد
و عمل را باین واسطه بجای بیاورد یا آنکه باعث او بر عمل
هم خدا باشد و هم خلق عجب است حضرت
صادق میفرماید که حقتعالی دانست که گناه بهتر است از
برای مؤمن از عجب و اگر چنین نبود هیچ مؤمنی مبتلا بگناه
نمی شد و در حدیث دیگر میفرماید هرگاه داخل شد

او را عجب هلاک شد و ایضاً مرویست که فرمودند شخص گناه
میکند و پشیمان میشود و عمل خیر میکند و مسرور می شود
و اگر بحالت اولی بود بهتر بود که این عمل را نکرده بود و در
حدیث وارد است که عالمی عابدی را ملاقات کرد از او پرسید
که چگونه است صلوات تو عابد گفت از مثل من کسی از نماز او
میپرسند ثانیاً از او پرسید که چگونه است گریه تو گفت گریه
میکنم تا اشکم جاری می شود عالم گفت خنده تو با خوف بهتر است
از گریه تو با عجب و دلال عمل با عجب و دلال بسوی خداوند بالا
نمیرود و ایضاً در حدیث وارد است که دو نفر داخل مسجد
شدند یک نفر عابد و دیگری فاسق و بیرون آمدند از مسجد
در حالتیکه فاسق صدیق شده بود و عابد فاسق و این بواسطه
آن شد که عابد که داخل مسجد می شود بعبادت خود عجب
میکند و فکر او در این باب است ولی فاسق چون عملی نکرده
فکر او در پشیمانی و ندامت و استغفار از اعمال گذشته است
عبدالرحمن بن حجاج میگوید که بحضرت صادق علیه الصلوة
والسلام عرض کردم شخص عملی میکند که از آن عمل بیمناک است
بعد از آن عمل خیری از او ناشی می شود و شبه عجبی از برای





او رو میدهد فرمودند این شخص در حال اول که این عمل را کرده
بود و بر خود میترسید بهتر است از حالت ثانیه او که مقرون
بعجب و دلال است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است
که آنحضرت فرمود که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
روزی نشسته بود ناگاه ابلیس بر او ظاهر شد در حالیکه
برنسی که رنگهای گوناگون داشت پوشیده بود چون نزدیک
حضرت موسی رسید برنس را برداشت و آمد نزد آنحضرت
و سلام کرد حضرت فرمودند تو کیستی عرض کرد من شیطانم
فرمود اما تو را پس خداوند خانه تو را نزدیک نکند عرض
کرد آمده ام بر تو سلام کنم چون قدر و منزلت تو را پیش حق تعالی
دانسته ام حضرت فرمود این برنس چیست عرض کرد با این برنس
دلهای بنی آدم را میربایم فرمود خبر بده مرا آن گناهیکه هر گاه بنی
آدم آن گناه را کرد تو بر او احاطه میکنی عرض کرد آن زمان که
بنفس خود عجب کرد و اعمال خیر خود را زیاد پنداشت و گناه
خود را کوچک و ایضاً فرمود که خطاب رسید بداود که
ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را داود
عرض کرد چگونه بشارت دهم گناهکاران را و بترسانم

صدیقانرا فرمود بشارت ده گناهکارانرا که من توبه قبول
میکنم و گناهرا می بخشم و بترسان صدیقانرا که عجب نکنند
باعمال خود که هیچ بنده نیست پای حساب بیاید مگر
آنکه هلاک می شود ظاهر مراد آنست که هیچ بنده نیست که
در مقام حساب تواند باعمال خیریه خود ناجی شود خلاصه
آنکه هر چه قدر قبیح است بر انسان اینکه شب و روز مستغرق
نعم الهی است و سر تا پای او عجز و تقصیر است و همه او
گناه است با اندک عملی بر خود عجب کند و در درگاه
الهی عمل خود را بزرگ شمارد و خود را مستحق انواع
مواهب بداند و از آن همه تقصیرات و گناهان غمض
عین نماید اعاذنا الله من شرور انفسنا **بیست و**
**یکم** قذف محصنات است بزنا یعنی نسبت زنا بزنان
شوهردار چنانچه حقتعالی می فرماید الذین یرمون المحصنات
الغافلات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم و بخصوص
این بهتان اعظم از سایر بهتانات است اگرچه آنها هم از
معاصی کبیره است و لهذا حد مخصوص از برای او مقرر است
و اگر چنانچه ثابت نتواند بکند بچهار شاهد شهادت





او در هیچ واقعه مقبول نیست **بیست دوم**
مطلق بهتان است چنانچه از حضرت صادق علیه الصلوة
والسلام مرویست که فرمود هر که بهتان زند بمؤمنی یا
مؤمنه بچیزی که در او نیست حقتعالی مبعوث میفرماید
او را در طینه خبال راوی عرض کرد طینه خبال کدام است
فرمودند صدیدی است که خارج می شود از فروج زنهای
زانیه و بهتان آنست که نسبت بدهد بمؤمن چیزی که برای
او ننگ باشد و در او نباشد **بیست سیم** غیبت است
فرمود غیبت اسرع است در دین مرد یعنی زودتر او را فاسد
میکند از آکله که در جوف انسان باشد فرمود هر که بگوید
در حق مؤمنی آنچه بچشم خود دیده یا بگوش خود شنیده
داخل این آیه شریفه است ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة
فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی کسانیکه دوست می
دارند که شایع شود فاحشه در میان مؤمنین از برای
آنها است عذاب دردناک از این روایت معلوم می شود
که غیبت آنستکه کسی نسبت راستی بدهد و اما نسبت
دروغ داخل بهتان است که شنیدی و مؤید این روایت

روایت دیگر است حضرت میفرماید که هر که ذکر کند مؤمنی را
در غیابت او بآنچه مردم از او دانسته اند این غیبت نیست
و هر که ذکر کند او را بآنچه در او هست و مردم نمیدانند غیبت
است و هر که ذکر کند او را بآنچه در او نیست باو بهتان گفته
مرویست که غیبت اشد از زنا است بجهة آنکه مرد زنا می
کند و توبه میکند و حق تعالی توبه او را قبول می فرماید
و کسیکه غیبت کرد گناه او آمرزیده نمی شود تا آن شخصی که
غیبت او را کرده حلال کند و مرویست که حضرت روزی
خطبه انشاء فرمود و ربا را ذکر فرمود که یك درهم او
از سی و شش زنا اعظم است پس فرمود رباتر از هر ربائی
عرض شخص مسلم است و ایضا فرمود که هر که غیبت کند
مسلم یا مسلمه را تا چهل روز نماز و روزه او مقبول نیست
مگر آنکه آن شخص مغتاب او را عفو کند و فرمود دروغ
میگوید که ادعا میکند نطفه حلالست و حال آنکه می
خورد گوشت مردم را بغیبت پس اجتناب کنید از غیبت
زیرا که این غیبت خورش سگهای آتش است و ایضا فرمود
هر که راه رود در غیبت برادر خود و کشف عورت او را اول





قدمی که بر میدارد میگذارد در جهنم و ایضا وارد شده
که شخص غیبت کننده اگر توبه کرد آخر کسیست که داخل
بهشت می شود و اگر توبه نکرد اول کسیست که داخل جهنم
می شود و اگر توبه نکرد ایضا فرمود غیبت حرام است بر هر
مسلمانی و غیبت میخورد حسنات را چنانچه آتش میخورد هیزم را
و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرموده
شخصی را میآورند روز قیامت نگاه داشته می شود در مقابل
حق جل و علا و کتاب اعمال او را بدستش میدهند حسنات
خود را در آن کتاب نمی بیند عرض میکند الهی این نامه عمل من
نیست زیرا که حسنات خود را در آن نمی بینم باو گفته می شود
که حق تعالی فراموش نمیکند عمل تو بواسطه غیبت مردم رفت
پس از آن دیگری را میاورند در موقف حساب و کتاب عمل را
باو میدهند در او می بینند طاعات بسیاری عرض میکند
الهی این نامه عمل من نیست من این طاعات را نکرده ام باو گفته می شود
فلان شخص غیبت تو را کرد حسنات او را بتو دادند و ایضا
مرویست که فرمودند ادنی کفر آنستکه کلمه از برادر خود
بشنوی و برا و حفظ کنی که باز گوئی و او را مفتضح سازی تا

اخر حدیث و مراد بغیبت بفتوای جمعی از علما انست که مؤمن را
ذکر کنی در غیاب او ببدی که در او هست یا عیبی که در او است
و در بعضی از روایات وارد است که ذکرک اخاک بما یکرهه یعنی
ذکر کنی برادر دینی خود را بچیزیکه او را خوش نیاید و ظاهر انست
مراد مطلق خوش نیامدن نیست زیرا که بسا میشود ذکر خیر
او را میکنی و او را خوش نمی اید و حال انکه این قطعا غیبت
نیست بلکه مراد انستکه چیزیکه از برای او بد باشد و او را
بد بیاید و بنا بر معنی ثانی هر گاه بدی کسی را بگوئی که خود
او راضی باشد غیبت نیست ولی بنا بر معنی اول غیبت است
و عموم اخبار و کلمات اخیار هم همین قسم دلالت میکنند
که مطلقا ذکر عیبی مستوری از شخص مؤمنی غیبت است
خواه خود او راضی باشد خواه نباشد و خواه ان عیب در دین
او باشد مثل انکه بگوئی فاسق است یا بدن او مثل انکه بگوئی
لنگ است یا در افعال او مثل انکه بگوئی بد راه میرود ولی باید
ان عیب مستور باشد پس اگر چنانچه متجاهر بفسق باشد غیبتش
او مانعی ندارد و هر گاه عیب ظاهری در بدن او باشد
مثلا احول باشد هر گاه بقصد انتقاص و عیب جوئی ذکر





عیب او را بگوئی بلکه مجرد شرح حال باشد غیبت نیست و
هر گاه بقصد انتقاص که قصد حرام است ولی غیبت نیست حرمت
او بواسطه اهانت و ایذا و امثالها است و از حضرت صادق
مرویست که فرمودند وجوه غیبت متحقق میشود بذکر عیبی در
خلق و یا فعل یا معامله یا مذهب یا جهل و اشباهها و بعضی از
علما ذکر کرده اند که غیبت متحقق میشود بذکر نقصی در بدن
او یا نسب و یا خلق او و یا فعل او یا قول او یا دین او و یا دنیای او
حتی بذکر عیبی در جامه او و یا خانه او و یا حیوان او و ظاهر مراد از
ان صورتی باشد که مراد عیب جوئی و انتقاص او باشد نه
انکه هر که حیوان کسی را بد ذکر کند غیبت او را کرده باشد و
بدانکه غیبتی که حرام است غیبت شیعیان است و غیبت
غیر از شیعه از سنی و یهودی و سایر ارباب ملل مانعی ندارد
مگر انکسانیکه قبل از بعثت بودند انبیاء حقه بودند که
غیبت انها مسلما جایز نیست و باید ان شخصی را که غیبت میکنی
معین باشد یا محصور ما بین دو سه نفر باشد و اگر
معین نباشد مانعی ندارد و بدانکه در ده مقام غیبت
تجویز کرده اند **اول** مظلومی که از ظالم خود تظلم

نماید چنانچه حق تعالی میفرماید لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم
**دویم** در مقام اداء شهادت لازم است **سیم** در مقام
جرح شهود بقدر ضرورت **چهارم** در مقام نهی از
منکر هرگاه متوقف بر غیبت باشد **پنجم** بجهة دفع
فساد نقل مذاهب مثل آنکه بدعتی گذارده باشد بجهة آنکه
مبادا مردم گمراه شوند باید گفت **ششم** هرگاه در
ترک غیبت ضرری بر مسلمانی وارد شود غیبت جایز است
**هفتم** غیبت جایز است هرگاه مقدمه اجراء حد
باشد **هشتم** بعضی ذکر کرده اند که هرگاه مقدمه استفتا
باشد غیبت جایز است چنانچه شخصی خدمت حضرت
عرضکرد که هرکه از مادر من طلب زنا میکند مضایقه نمیکند
فرمودند او را مانع شو عرضکرد کرده ام فایده نمیکند فرمودند
نگذار کسی بر او داخل شود عرضکرد کرده ام فایده نمیکند
فرمودند او را مقید کن که هیچ احسانی باو بالاتر از این نیست
خلاصه بامثال این احادیث بعضی تمسک جسته اند ولی
خالی از اشکال نیست زیرا که صورت مسئله ممکن است
شخص فرضی باشد مثلا بگوید اگر کسی مادر او زنا کند تکلیف





او چیست لازم نیست بخصوص بگوید مادر خودم چنین است
**نهم** در مقام نصح مستشیر ذکر کرده اند که غیبت
جایز است مثل آنکه کسی از تو سؤال میکند که فلان زن را میخواهم
تزویج کنم تو در مقام نصیحت عیوب او را ذکر میکنی یا میگوید
فلان معلم را بجهة اولاد خود میخواهم بنا و رسم معایب او را
گوئی که در مقام نصیحت خیانت نکرده باشی ولی مطلقا این
مطلب را نمی توان تجویز کرد اگرچه با اختصار طریق بغیبت بقدر
ضرورت شاید مانعی نداشته باشد **دهم** هرگاه
در ترک غیبت ضرری بر شخص مغتاب وارد شود مثل
آنکه حضرت در حق زراره که از خواص اصحاب بود بدی ذکر
فرمودند پس از آن بپسر او برای او پیغام دادند که بدی تو را
گفتم تا آنکه دفع ضرر از تو کرده باشم مثل آنکه حضرت
خضر سفینه را معیوب کرد تا آنکه سلطان او را بغصب
نگیرد و بعضی از علماء ذکر کرده اند که غیبت حرام است
در صورتیکه طرف مقابل نداند پس هرگاه متکلم و مستمع
هر دو مطلع باشند و دیگری در مجلس نباشد غیبت
مانعی ندارد بجهة آنکه اظهار مستوری نیست چون شخص

شخص مخاطب مطّلع است ولی بنظر خیر تفصیل ان ساکر
چنانچه بقصد انتقاص باشد مطلقا حرام است واگر مقصود
عیب گیری وتنقیص نباشد بلکه مجرّد مذاکره باشد هرگاه
مخاطب خود مطّلع است مانعی ندارد وبدانکه از اخبار چنان
مستفاد می شود که معصیت غیبت بمجرّد توبه دفع نمی شود
بلکه باید انکه غیبت او کرده حلال کند واگر چنانچه انچه
گفته در غیاب او موجب اذیت او می شود بطریق اجمال باو بگو
که مرا حلال کن از انچه در غیاب تو گفته ام وهرگاه دسترسی
باو نداشته باشی که استحلال کنی علاج او استغفار است
که از برای ان شخص بکنی وهم اگر مرده باشد باستغفار از
برای او واعمال خیر بجا اوردن از برای او وامثالها تدارك
ممکنست **بیست وچهارم** عقوق والدین است
حق تعالی میفرماید وَقضی ربّك الّا تعبدوا الّا ایّاه وَ
بالوالدین احسانا امّا یبلغنّ عندك الکبر احدهما او کلاهما
فلا تقل لهما افّ وَلا تنهرهما وَقل لهما قولا کریما وَ
حضرت صادق علیه الصلوة والسلام میفرماید که چون
روز قیامت شود پرده از پردهای بهشت را برمی





زانند وهر ذی روحی تا پانصد سال راه بوی ان را می شنود
مگر یك طایفه عرض کردند کدامند ان طایفه فرمودند
عاق والدین ودر حدیث دیگر میفرماید که هر که نظر
کند بوالدین خود از روی منت ودشمنی با انکه والدین با او
ظلم کرده باشند نماز او مقبول نمی شود وحضرت باقر علیه
الصلوة والسلام میفرماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
فرموده حذر کنید از عقوق والدین پس بدرستیکه بوی
بهشت تا هزار سال شنیده می شود ونمی شنود او را عاق
والدین ونه قاطع رحم تا اخر حدیث وایضا حضرت باقر علیه
الصلوة والسلام میفرماید که پدر من روزی نگاه کرد
بمردی که پسر او با او بود وان پسر تکیه کرده بود بر ذراع
پدر خود حضرت باین واسطه بر او مقت فرموده با او ترك
تکلم فرمود ودر حدیث وارد شده که ادنی عقوق اینست
که کسی بوالدین خود اف بگوید واگر کمتر از اف چیزی بود
حق تعالی از او نهی فرموده بود خلاصه اخبار وروایات بقدری
که در باب عقوق والدین وشدت معصیت ان ودر
باب احسان واطاعت والدین وارد شده وتاکید

شده در کنز معصیتی ملاحظه شده حتی آنکه فرمودند تو و آنچه
داری از پدر تو است و فرمودند اگر پدر و مادر تو بتو بگویند
که از عیال و مال خود دست بکش باید قطع نظر کنی و فرمودند
یک ساعت انس مادر بتو محبوب تر است نزد خدا از یکسال
جهاد و شخصی سه مرتبه بحضرت عرض کرد که مرا وصیت فرما
فرمودند علیک امک بر تو باد مادر تو و حضرت سید سجاد
علیه الصلوة والسلام در دعای صحیفهٔ کامله میفرماید اللهم
اجعلنی اهابهما هیبة السلطان العسوف وابرهما بر الام الرؤوف
واجعل طاعتی لوالدی وبری بهما اقر لعینی من رقدة الوسنان واثلج
لصدری من شربة الظمآن عرض میکند خدایا قرار بده مرا که
از والدین خود چنان بترسم که از سلطان جابر باید ترسید و
قرار بده که با آنها نیکی بکنم چنانچه مادر مهربان با اولاد خود نیکی
میکند و قرار بده طاعت والدین مرا از برای من دوست
تر و روشن تر از برای چشم من از خواب بچشم کسیکه بسیار
طالب خواب است و سرد از برای سینه من از آب بجهة شخص
تشنه یا آنکه عرض میکند بارالها صدای مرا از برای آنها ناز
و کوتاه کردان و کلام مرا با آنها نیکو نمای و طبع مرا با آنها مهربان





نمای و آنکه میفرماید این اذن الهی طول شغلهما بتربیتی واین
شدة تعبهما فی حراستی واین اقتارهما علی نفسهما للتوسعة
علی هیهات ما یستوفیان منی حقهما ولا ادرک ما یجب علی
لهما ولا انا بقاض وظیفة خدمتهما و بسیاری از علماء
اطاعت آنها را چون اطاعت سید از برای عبد واجب
دانسته اند که آنچه بگویند اطاعت باید کرد مگر آنکه امر بمعصیت
خدا بکنند که در این صورت اطاعت آنها را نباید کرد ولی بد
زبانی هم نباید کرد و اگر خود آنها معصیت حقتعالی را
بکنند باید منع کرد ولی در غیر واجبات و محرمات اطاعت
آنها را بسیاری واجب دانسته اند حتی آنکه اگر از روزه مستحبی
یا نماز شب منع کنند این روزه و نماز را حرام دانسته اند
و سفری که با منع والدین باشد نماز را تمام دانسته اند بجهة
حرمت سفر و حقتعالی میفرماید ووصینا الانسان بوالدیه
حسنا وصیت کردیم انسان را که با والدین خود نیکوئی بکند
**بیست و یکم** قطع رحم است حقتعالی میفرماید
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما
امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم

اللعنة ولهم سوء الدار و در جای دیگر میفرماید فهل عسیتم ان
تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک
الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم و حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام میفرماید بپرهیزید از حالقه پس بدرستیکه
حالقه مردانرا میمیرانند و هلاک میکند راوی سؤال کرد حالقه
کدام است فرمودند قطع رحم و شخص دیگر خدمت حضرت
شکایت کرد از خویشان خود که خانه را بر من تنگ کردند و
مرا ازاندند و اگر در مقام مخاصمه با انها بر آیم میتوانم انچه کرده است
انها است بگیرم فرمودند صبر کن حقتعالی بجهة تو فراخ فراز
میدهد راوی میگوید بعد از فرمایش حضرت منصرف
شدم و چند سال سی و یکم هجری و با در میان انها بهم رسید
و تمامی انها هلاک شدند میگوید بیرون رفتم و خدمت حضرت
مشرف شدم فرمودند اهل بیت تو بچه حال اند عرض کردم بخدا
قسم تمامی هلاک شدند فرمودند این بواسطه قطع رحمی بود
که نسبت بتو کردند تا اخر حدیث و حضرت باقر علیه الصلوة
والسلام میفرماید که در کتاب علی صلوات الله و سلامه علیه
نوشته است سه خصلت است که صاحبان این سه خصلت





نمیرند مگر انکه وبال او را به بینند و از جمله این سه قطع رحم را
شمارند قطع رحم و قسم دروغ بلاد را خالی میکنند و رحمها را
عقیم میگردانند و حضرت مولای متقیان روزی در خطبه
خود فرموده اعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء پناه می
برم بخدا از گناهانیکه فنا را نزدیک میکنند عبدالله کواء عرض
کرد که ایا گناهی هست که فنا را نزدیک بکند فرمودند این گناه
قطع رحم است بدرستیکه اهل بیتی جمع میشوند و با هم
مواساة میکنند با انکه عمل انها خوب نیست و بدکردارند
حقتعالی انها را روزی میدهد و اهل بیتی از هم متفرق
میشوند و یک دیگر را قطع میکنند حقتعالی انها را محروم
میکند با انکه بحسب اعمال خوبان و پرهیزکارانند و ایضا
فرمودند هرگاه که ارحام قطع شدند مالها بدست بد
کاران میافتد و اخبار بسیار در باب مضاری که بر قطع
رحم در دنیا مترتب می شود وارد شده غیر از انچه در اخرت
بر او مترتب می شود بسا می شود که سی سال عمر بواسطه یک
قطع رحم کم می شود و بسا می شود که سی سال بر او افزوده
می شود عمر و بسیست که فا رو تا روزی ملک قامت بزمین

فرو میبردند تا زمان یونس که در بطن ماهی در دریا تسبیح
میکرد اتفاق افتاد بقارون برخوردند و احوال موسی و قارون
که از ارحام او بودند پرسید و بر ارحام خود رقت کرد این عذاب
از او مرتفع شد **بیست و ششم** امن از مکر الله است
یعنی اطمینان باینکه حقتعالی او را عذاب نمیکند و عقوبت
نمی فرماید و در معصیت حقیر شمردن اوامر و نواهی حقتعالی
و نترسیدن از خلاق متعال است و در معنی بی مبالاتی بدین
خدا است و موجب این معصیت یا عدم اعتنا بدین است یا
کوچک پنداشتن معاصی خود است و هر کدام باشد از اعظم
معاصی است و از اخبار مستفاد می شود که معصیت کوچک
بواسطه کوچک پنداشتن بزرگ می شود اینست که حضرت
صادق علیه الصلوة والسلام فرمودند بپرهیزید از معصیتهای
حقیر را که امرزیده نمی شود راوی عرض کرد کدام است معصیتهای
حقیر فرمودند مرد گناه میکند پس میگوید خوشا بحال من هر
گاه جز این معصیتی نداشته باشم و مکرر در آیات قرانیه منع
از نا امید بودن از عذاب و سخط الهی شده و غالبا این معصیت نیز
موجب جرئت بر اکثر معاصی می شود و ماده فساد در نفس انسانی





عظیم می شود تا انسان را باسفل السافلین میکشانند بلکه اکثر
اینها انبیاء و اولیاء از عذابها و عقوبتهای اخرویه بیان
فرمودند بواسطه آن بود که مردم بدانند صدق آنها را و بان
واسطه برای آنها خوف و زجر از معاصی حاصل شود و کسیکه
مامون است از آنها در حقیقت تکذیب انبیا را کرده و چنان
پنداشته که این وعده ها که شده العیاذ بالله حقیقت
نداشته خلاصه امن از مکر الله حاصل می شود یا بواسطه
بی مبالاتی در دین چنانچه ذکر شد یا بواسطه عدم اعتقاد
بمعاد و عذاب و جهنم یا بواسطه کوچک شمردن معصیتهائی
که کرده با عدم ملاحظه بزرگی خدا و با عدم تامل در اینکه
این معصیت نسبت بکی واقع شده یا بواسطه غرور و
عجب باعمال خود است و تمامی اینها از اکبر معاصی است
و گاهی میشود که بواسطه تسویلات شیطانیه و خیال اینکه
توبه خواهد کرد و بواسطه توبه عقوبت از او برداشته
شود مامون می شود از سخط و غضب الهی و پیوسته
مشغول گناه است و باکی ندارد بخیال توبه و صنف دیگر
هستند از جهال شیعه و نادانان این فرقه حقه که گمان آنها

اینست که بواسطه محبت و ولایتی که با اهل بیت اطهار دارند
حقتعالی انها را عقوبت نمی فرماید هر گونه معصیتی از انها
معفو است غافل از انکه محبت حقیقی اهل بیت اطهار انکسی
است که خداوند را معصیت نکند و پرهیزکار باشد و معصیت
کاران دشمنان ان خاندانند زیرا که همیشه برخلاف رضای
انها رفتار میکنند و ابدا انها را امر نجانند و انها را از خود
محزون میکنند و هر زمان که عرض اعمال شیعه بانها می شود
و می بینند معصیتهای انها را محزون خاطر می شوند و مثل
انکه از حقتعالی خجالت میکشند که دوستان انها چنین اعمال
از انها صادر می شود از این گذشته حب اهل بیت در دل عاصیان
بتدریج زایل می شود و معصیت بتدریج دل انها را سیاه
میکند و ولایت انها بتدریج کم میشود تا انکه از اصل بد مشتبه
می شود یا انکه در زمان موت شیطان از انها میرباید
و بسا می شود که معصیت کار با بعض انها دنیا را وداع
میکند **بیست و نهم** یاس از رحمت الهی است چنانچه
حقتعالی میفرماید ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون شدت این معصیت از اینجا





ظاهر می شود که تعبیر بکفر شده است و فرموده است که مأیوس
نمی شود از رحمت خدا مگر جماعت کافران **بیست ششم**
اسراف است چنانچه حقتعالی میفرماید ان المسرفین هم
اصحاب النار بدرستیکه اسراف کننده گان اصحاب اتش اند
و در صفت مومنان میفرماید الذین اذا انفقوا لم یسرفوا
ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما انانی هستند که هرگاه
انفاق کنند نه زیاد روی میکنند و نه تقتیر و بحد توسط
ثابتند و اسراف را بعضی از اکابر علماء داخل معاصی کبیره
شمرده اند نظر بایه اولی ولی محتمل است که مراد از مسرفین
در ایه اسراف در مال نباشد بلکه اسراف در معاصی و زیاد
روی در جاده باطل باشد بهرحال اسراف در مال انست که
زیاده از اندازه کسبی مصرف کند و از حد توسط در مصارف
بیرون رود و این بد و قسم می شود یکی انکه شخص متمول
باشد و بخواهد هر گونه مصرفی بکند و اسراف در حق این
شخص انست که زیاده از مقدار حاجت و شان خود مثلا
طعام طبخ کند یا خانه بسازد یا تجملات از لباس و اسب و
نوکر فراهم نماید دوم در حق شخصی که مکنت چندان نداشته

باشد بعضی از علماء اخلاق چنین تصور کرده‌اند که هرکه زیاده
از مداخل خود مصارف کند مسرف است مگر با اضطرار
و بهر حال میزان کلی اسراف آنست که شخص از اندازه و شان
خود تجاوز کند خواه فقیر باشد و خواه غنی و اسراف در راه
حج و در زیاد کردن روشنائی مانند چراغ را مخصوصاً
اکثر علماء تجویز کرده‌اند و در اسراف در راه خدا مانند صدقه
خلاف کرده‌اند بعضی مطلقا تجویز کرده‌اند مثل آنکه از حسنین
علیهما السلام و حضرت امیر علیه الصلوة والسلام عطایای
کثیره منقول است که آن تجویز زیاده از وسع و طاقت ظاهری آنها
بود و بعضی منع کرده‌اند نظر بآیه شریفه و لا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و احتمال دارد که هرگاه
کسی نقد را انفاق کند که فقیر شود جائز نباشد ولی هرگاه
باندازه معیشت نگاه دارد و سرمایه جهت خود بگذارد
و ما بقی را در راه خدا بدهد خوبست و بنظر حقیر این قسم
بهتر باشد والله العالم **بیست و نهم** تبذیر است چنانچه
حقتعالی میفرماید ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و
کان الشیطان لربه کفورا یعنی بدرستیکه تبذیر کنندگان





برادرهای شیاطین اند و میباشد شیطان بپروردگار
خود کافر و مراد از تبذیر صرف مال است در غیر مصلحت
دنیا و آخرت و در جائیکه نه منفعت دنیا داشته باشد و
نه منفعت آخرت و ظاهر این است که تفریط مال مطلقا تبذیر
باشد حتی آنکه اگر کاسه را بشکنند یا بشکند تبذیر است و
بعضی قائلند که اگر سفره طعام اندک بقایائی در مقام
باشد هرگاه در غیر جائی که انسان یا حیوان بخورد بریزی
معصیت کبیره کرده **سی ام** کتمان ما انزل الله چنانچه
حقتعالی میفرماید الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و
یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا
النار و لا یکلمهم الله یوم القیمة و لهم عذاب الیم گویا
فرماید آنکسانیکه کتمان میکنند آنچه را خداوند نازل فرموده
از کتاب و به ثمن کمی میخرند آنان نمیخورند در شکمهای خود
مگر آتش و حقتعالی روز قیامت با آنها تکلم نمیکند
و از برای آنها است عذاب دردناک و بدانکه کتمان بر
چند قسم است اول کتمان دین خدا و مذهب حق در مقامی
که کسی بضلالت باشد و محتاج باظهار باشد و مانعی

از اظهار نداشته باشد خصوصاً اگر آن شخص ضال در مقام
سؤال واستهزا باشد و شخص عالم را بملاحظهٔ دنیویه یا
بجهت کسالت او را هدایت نکند و دین حق و براهین او را بجهت او
نگوید دویم آن زمانی ست که مبتدعی در دین خدا بخواهد بدعتی
بگذارد و شخص عالم بتواند او را ردع کند مع ذلک سکوت کند
سیم آنکه عامی از مجتهد مسئله بپرسد و محل حاجت او باشد
و مجتهد با او نگوید چهارم آنکه شخصی شهادتی داشته باشد
و مشهود له خواهش شهادت کند و او مضایقه کند پنجم
آنکه حق مسلمانی نزد حاکم شرعی یا غیر حاکم شرع معلوم باشد
و بگفتن یا نوشتن او احقاق حق شود و او مضایقه از گفتن و
نوشتن کند ششم آنکه هرگاه کسی بر کسی حقی داشته باشد
و او انکار حق او را بنماید و تماطل نماید از معاصی کبیره است بدو
شرط یکی آنکه خوف ضرر از برای شخص گوینده نباشد دویم
آنکه بواسطه کتمان شخصی بضلالت بیفتد یا جاهل با مور دین
خود بماند یا حق کسی ضایع شود و در بعضی از موارد مذکوره
بدون شرط ثانی هم واجب است مثل اداء شهادت بعد
از مطالبهٔ مشهود له حضور حاکم واجب است اگرچه شهود





دیگر هم داشته باشد علی الاقوی **بیست و یکم** اعراض از
ذکر خدا است چنانچه میفرماید و من اعرض عن ذکری فان له
معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی و در جای دیگر میفرماید
و لقد اتیناک من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل
یوم القیمة وزرا خالدین فیه و ساء لهم یوم القیمة حملا
در ایهٔ اولی میفرماید که هر که اعراض کند از ذکر من بدرستیکه
از برای او است معیشت تنگ و در روز قیامت کور و نابینا
محشور می شود و اعراض از ذکر خدا بر دو قسم است
یک قسم او کفر است و آن صورتی است که قلباً مبغوض
بدارد و دشمن باشد با یاد خدا و قرآن و غیره و قسم دویم
از اعراض معصیت کبیره است و او آن است که اهل ذکر را
توهین کند و از آنها رو بگرداند و تخفیف کند و اهل لهو و
لعب و باطل را دوست بدارد و ترویج و تشویق کند و با آنها
دوستی کند بر خلاف اهل حق چنانچه در بسیاری از اهل
این زمان مشاهده میشود که از علماء و مقدسین و عباد
و زهاد رو میگردانند و دوستی و الفت با آنها را خوش نمی
دارند و اگر در مجلس آنها وارد شوند ناگوار میدانند و کل

بر خود میدانند و توهین و غیبت از انها میکنند و اهل
باطل و صاحبان لهو و لعب و هرزه گو را خوش میدارند و موانست
میکنند و معاشرت انها را بر معاشرت اهل ذکر ترجیح میدهند
روز قیامت که می شود هر کسی با دوستِ خود محشور می شود
انوقت عاقبت اعمال خود را این کسان میفهمند و پشیمان می
شوند از ترک مجالست و دوستی اهل معرفت در و منکه پشیمانی
سود ندارد **سی و دوم** منع از مساجد خدا است
از اینکه کسی در او نماز کند یا او را تعمیر کند و بسازد یا مردم
در او مجتمع شوند چنانچه حق تعالی میفرماید وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ
مَسَاجِدَ اللهِ اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعٰى فِي خَرَابِهَا اُولٰئِكَ مَا
كَانَ لَهُمْ اَنْ يَدْخُلُوهَا اِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ
فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ میفرماید و کیست که ظالم تر باشد از کسیکه
منع مساجد خداوند را میکنند که یاد او در او بشود و سعی در
خرابی او میکند انان نیست از برای ایشان که داخل مساجد
بشوند مگر با خوف و خزی دنیا و عذاب بزرگ اخرت از برای انهاست
پس هر که مانع از بنای مسجدی یا تعمیر مسجدی یا نماز و عبادت
در مسجدی شود معصیت کبیره کرده است خواه بزبان باشد





یا بکردار یا سبب یا مباشرت **سی و سیم** نقض عهد
و قسم و نذر است که هر گاه بوجه شرعی منعقد شود و کسی
بشکند چنانچه حق تعالی میفرماید اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ
وَاَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا اُولٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
و در نذر رجحان شرط است که اگر امر غیر راجحی را نذر کرد منعقد
نمی شود باید امری باشد که راجح باشد شرعا ولی قسم چنین
نیست بلی هر گاه قسم خورد بر ترک راجحی مثل ترک حج یا صله
رحم یا بر امر مرجوحی که حرام باشد و چه مکروه لازم نیست
عمل با ان قسم مثلا هر گاه کسی قسم خورد متعه نکند یا نماز
شب نکند چنین قسمی شرعی نیست و هم چنین هر گاه
قسم خورد که اذیت مسلمانی بکند یا صاحب حاجتی را بخانه
خود راه ندهد مرجوح است و منعقد نمی شود **سی و**
**چهارم** استهزاء و سخریه بمسلمانانست چنانچه حق تعالی
میفرماید اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ
وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ اِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ظاهر ایه شریفه حاصل او انست که کسانیکه عیب
میگیرند بر مؤمنین که صدقه میطلبند بواسطه فقر و پریشانی

واستهزاء میکنند بانها حقتعالی بانها استهزاء میکند و
از برای انها است عذاب دردناک **سی و پنجم** عیب
کردن بر مؤمنان است چنانچه حقتعالی میفرماید ویل لکل همزة
لمزة لغویین نوشته اند همز انست که عیب بکند در حضور و لمز
انست که عیب بکند در غیاب و بعضی ذکر کرده اند که لمز انست
که عیب بکند بزبان یا باشاره یا بچشم مثل انکه مسلمانی را به
بیند عیبی دارد بچشم اشاره بعیب او بکند که دیگری به بیند
و همز مخصوص بزبان است که هر عیبی را که بزبان اظهار کند
همازی است **سی و ششم** طلب عثرات مؤمنان است
یعنی تفحص از عیوب و گناهان انها و احصاء معایب انها چنانچه
از صادقین علیهما الصلوة والسلام مرویست که نزدیکترین
وقتی بکفر از برای بنده انوقتی است که برادری کند با کسی در دین
پس احصاء کند لغزشها و عیبهای او را بجهة انکه سرزنش کند
او را بانها روزی و ایضا مرویست که فرمودند ای کسانیکه
بزبان اسلام اورده اید و ایمان در قلب انها جای نگرفته و
خالص نشده مذمت نکنید مسلمین را و تفحص از معایب
انها مکنید پس بدرستیکه هر که تفحص کند از عورات و معایب

مؤمنین



مؤمنین حقتعالی تفحص میکند از معایب او و هر که را حق
تعالی تفحص کرد از معایب او در جوف خانه او را مفتضح
کند و در حدیث دیگر فرمودند دورترین وقتی که بنده از
خدا می شود انوقتی است که برادری کند با کسی و احصاء
کند لغزشهای او را تا انکه سرزنش کند او را روزی و اخبار
باین مضامین متعدد وارد شده و در ایه شریفه هم نهی
از تجسس وارد شده پس مثلا اگر مردی را با زنی دیدند
نشسته اند و ضمنا تفحص کردند تا معلوم کردند عمل بدی
از انها صادر شده این تجسس است و از معاصی کبیره
است و همچنین تفحص از سایر معاصی و احصاء سایر
معایب **سی و هفتم** گمان بد است در حق
مؤمنین چنانچه حقتعالی میفرماید اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم و حضرت میفرماید که هر که متهم
کند برادر دینی خود را و ظاهر او را نیست که گمان بد
باو برد ایمان در قلب او اب می شود چنانچه نمک در اب
و بعضی از علما گفته اند که حرمت سوء ظن در صورتی است
که اثری بر او مترتب کند مثل انکه مردی را با زنی به بیند

کفتکو میکند کمان بد در حق انها برد و اثر نیز بر این کمان خود
مترتب کند و اگر چه مجرد کمان قلبی باشد و بحسب ظاهر
با انها چنان معامله کند که با عفیفان معصیت نکرده بجهة
انکه کمان بد امر اختیاری نیست و بهر حال از اخلاق رذیله
است باید بنده مهما امکن حمل فعل مسلم را بصحت بکند و تا
ممکنست محملی از برای فعل و قول بد نهد حمل بر فاسد نکند
پس اگر چنانچه از خمار خوانه دید که مراجعت میکند و شیشه
بدست او است بگوید این شراب است و محمل صحت برای او
قرار بدهد تا معلوم شود شراب است بعد از معلوم شدن
هم بگوید خورده یا می خواهد بخورد بلکه بگوید قصد
او ریختن او است مثلا و همچنین هرگاه مردی را با زنی
دید که بدون حجاب نشسته اند اول بگوید شاید از محارم
او است و اگر دانست که از محارم یا زوجات او نیست
بگوید شاید نگاه نمیکند و اگر دید نگاه میکند بگوید
شاید از محض صورت تجاوز نمیکند خلاصه انست که
تا میشود و میتواند حمل فعل مسلم را بر صحیح کند و با او
معامله خوبی کند و در حق او نیک بگوید و اگر از او بپرسند

بگوید

بگوید بجز خوبی ندیده ام و از رذلترین مردم کسانی هستند
که در حق عیال خود توهم بد میکنند و اثار بد بر او مترتب
میکنند و در غیر موضع غیرت میبرند اگر چه تابع
شریعتند باید اولا تفحص نکنند و اگر اتفاقا چشم انها افتاد
و توهمی کردند چشم خود را بپوشند و نگاه نکنند و اگر هم
نگاه کردند حمل بر حرام نکنند و محمل صحیح قرار بدهند ،
سیم نمیمه و سخن چینی و دوزبانی است ما بین
مسلمانان چنانچه میفرماید الفتنة اشد من القتل و گویا مراد
فتنه که میفرماید بدتر است از قتل همین سخن چینی است و
گاهی میشود که بر نمیمه چندین هزار مفسده که یکی از انها
قتلست مترتب می شود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روزی فرمودند که ایا شما خبر بدهم که بدان شما کیانند عرض
کردند بلی فرمودند کسانیکه میروند بجهة نمیمه و سخن چینی
کسانیکه جدائی میافکنند ما بین دوستان و کسب میکنند
عیب را شبهه میکنند از برای بی عیبان و حضرت باقر
علیه الصلوة و السلام میفرماید بهشت حرام است بر غیبتکنان
و نمامین و ایضا مرویست که هر که راه رود میان دو نفر بنمیمه

سخن چینی حق تعالی مسلط میکند در قبر بر او آتشی که می سوزاند
او را و هر گاه که از قبر بیرون می آید مسلط میکند بر او
اژدهائی یا مار عظیمی که گوشت او را میکند یا میمکد تا
زمانیکه داخل آتش میشود و بدترین سخن چینی سخن چینی ما
بین زن و شوهر است و سخن چینی خود از اعظم معاصی کبیره
است پس اگر چنانچه در شقاقی باشد که مفاسد دیگری
بر او مترتب شود مثل آنکه موجب قتل یا غارتی یا اذیت مسلمانان
یا خرابی ملکی شود بحسب آن مفاسد معصیت او اعظم می
شود و گاهی می شود که سخن چینی و نمامی اگر چه بد نوع باشد
حلال می شود و این در صورتیست که مصلحت اعظم باشد
مثل آنکه جمعی با هم متفق شده باشند بجهت قتل مسلمانی
یا خوردن مال بنده مؤمنی یا بجهت فعل منکری و بواسطه
تفرقه ما بین آنها رفع مفسده ممکن باشد در این صورت جایز
است که ما بین آنها تفرقه بیندازد یا آنکه حفظ مال یا ناموس
مسلمانی شود یا آنکه تفریق ما بین کسانیکه مجتمع می شوند
بر فعل حرامی بشوند تا آن فعل حرام واقع نشود و باید دانست
که سخن چینی ما بین شیعیان حرام است و ما بین کفار و عامه عمیا

داشته

خون یا

بنی



مانعی ندارد سی و دوم فحش است در حدیث نبوی وارد
است که حق تعالی حرام کرده بهشت را بر فحاش قلیل الحیائی
با نچه میگوید و آنچه مردم در حق او میگویند و ایضا وارد است
که از پست ترین مردم یا پست ترین مردم کسیست که مجالستش خوش
نباشد بجهة فحش او و نیز وارد است که فحش و بد زبانی از
جفا است و جفا در آتش است و نیز پیغمبر فرمود که از علامات
اینکه شیطان در نطفه او شریک بوده (زنا) که شکی نیست آنست
که شخص فحاش باشد و مبالاتی نداشته باشد با نچه میگوید
و آنچه در حق او میگویند و بدانکه مراد بفحش مطلق کلامی
است که مشتمل بر تحقیر مؤمنی باشد یعنی نفس نسبت او
دلالت باشد خواه نسبت بشخص او باشد یا عیال او یا
وابستگان او باشد در صورتیکه مراد اهانت خود او باشد
و در صورتیکه مراد اهانت والدین و یا عیال او باشد
نه خود او طرف فحش همان والدین و عیال می شود و در
حقیقت آنها ذو الحق میشوند باید از آنها استحلال نمود
و بدانکه بسا می شود فحش موجب اذیت و اهانت و تحقیر نمی
شود مثل فحش والد بولد و استاد بشاگرد که گاهی میشود موجب

لفظ

اهانت

اهانت نیست در این صورت هرگاه لفظ فحش مشتمل بر نسبت
بدی بطرف مقابل مثل آنکه بگوید ای شرابخوار یا آنکه بگوید
یا ابن الزانیة یا بکسان او یا موجب اهانت بوالدین و مثلا باشد
حرام است و هرگاه مشتمل بر نسبت بدی و اهانتی نسبت بهیچ
کس نباشد مثل آنکه بگوید ای الاغ این مسئله محل تامل است و
احتمال الجواز بعضی داده‌اند و اما فحش بطریق شوخی در صورتی
که نسبت بشخص مخاطب باشد نه بوالدین و کسان او و احتمال
میرود جایز باشد مگر آنکه موجب اهانت شود **چهلم**
هجو مؤمنان است بشعر یا نثر مطلقا حرام است و از معاصی
کبیره است و بعضی احتمال داده‌اند که هجو متجاهر بفسق مانعی
نداشته باشد نظر بروایتی که وارد شده که پیغمبر فرماید گناهان
خود را دفع کنید بذکر فاسقین یعنی بدی آنها را بگوئید تا
گناهان شما برطرف شود ولی بنظر حقیر محل اشکال است مگر
کسانیکه از مذهب یا دین خارج باشند که هجو آنها جایز است
و همچنین هجو اهل بدعت را جایز دانسته‌اند و در خبر وارد
است که آنها را بهتان بزنید تا طمع نکنند در گمراه کردن
شما **چهل و یکم** تحقیر مؤمنین است چنانچه می

فرماید هر که تحقیر کند مؤمنی را چه فقیر باشد چه غیر آن حقتعالی
بر او غضب و مقت میکند و مقت او باقیست تا آنکه رفع
تحقیری که کرده بکند و از حضرت صادق علیه الصلوة و
السلام مرویست که می فرماید هر که ذلیل و خوار بشمارد مؤمنی
را و نظر حقارت بر او کند بواسطه کمی مال او حقتعالی روز
قیامت او را شهره جمیع مردم خواهد کرد **چهل و دوم**
اهانت بمؤمنین است چنانچه مرویست که حقتعالی میفرماید
اعلان بحرب کند با من هر که اذیت کند بنده مؤمن مرا و ایضا
مرویست که چون روز قیامت می شود منادی ندا میکند
که کجایند کسانیکه اعراض کردند از دوستان من پس برمی
خیزند جماعتی که بر صورتهای آنها گوشت نیست پس گفته می
شوند اینهایند کسانیکه اذیت کردند مؤمنین را و معاندی
کردند با آنها و سرزنش دادند آنها را بدین آنها پس امر می
شود که آنها را داخل جهنم کنید و ایضا مرویست که حقتعالی
میفرماید که هر که اهانت کند دوستی از دوستان مرا پس
در مقام محاربه با من برآمده و ایضا مرویست که حقتعالی
در لیلة المعراج با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که

اهانت کند دوستی از دوستان مرا پس جهر با من بمحاربه
کرده و باید دانست که اهانت مؤمن گاهی بفعلست وگاهی
بزبان وگاهی به اعتنائی او و درجائیکه موجب هتک او شود و
تمام افراد اهانت از معاصی کبیره است **چهل و سیم**
نفی نسبست مثل آنکه کسی اولاد خود را از خود نفی نماید که
اولاد من نیست یا ولدی نفی کند والدی را که پدر من نیست
یا برادری برادر خود را نفی کند که برادر من نیست تمام
تمام اینها داخل عنوان نفی است و در حدیث وارد شده
که کفر بخدا است کسیکه برائت بجوید از نسبی یا نسبی که دارد
وهرگاه موجب نسبت زنا باشد کما هو الغالب معصیت او
مضاعف می شود مثل آنکه اگر کسی عیال و اولادی هم
رسانده و بگوید این ولد من نیست در حقیقت نسبت زنا
بمادر او داده علاوه فحش بآن طفل داده که او را حرامزاده
خوانده و نفی نسب که خود از معاصی کبیره است هم مرتکب
شده پس یک کلمه سه معصیت کبیره کرده است و همچنین
است هرگاه نفی نسب اولاد دیگر را از پدرهاشان نماید
چه از برادران و خویشان و چه از دیگران وگاهی میشود که





مستلزم معصیت عقوق هم می شود هرگاه نسبت بپدر
و مادر خود باشد مثل آنکه خواهری داشته باشد از
مادر بگوید از پدر من نیست یعنی مادر من بزنا این طفل
از او متولد شده **چهل و چهارم** منع خیر است
مثل آنکه کسی بخواهد نماز کند جبر او را کند و نگذارد یا بخواهد
اعانتی کند بمؤمنی مانع شود یا از حرم ائمه انام صلوات الله
علیهم اجمعین زیارت کند یا آنکه در مسجد برادر بندد
تا در او نماز نشود و هکذا و هرگاه منع خیر کند باختیار
طرف مقابل نه بجبر مثل آنکه کسی بخواهد نماز شب کند
میگوید الحال بیا برویم یا آنکه ترغیب کند او را و از این عمل
خیر این عمل جوهی است ولی حکم بحرمت آن مشکلست
مگر در صورتیکه لفظی بگوید که موجب اهانت باشد نسبت
بآن عمل مثل آنکه بگوید نماز چه ثمر دارد یا از برای کدام است
که در این صورت اگر کفر نباشد از معاصی کبیره است ولی
هرگاه مجرد منع او از عمل خیر باشد باین نحو که شغل دیگر را
باو بگوید و مستلزم شود ترک عمل خیری این مرجوح است
حرام نمی توان گفت علی الاشکال **چهل و پنجم** حسد را

اهانت کند دوستی از دوستان مرا پس جهر با من بمحاربه
کرده و باید دانست که اهانت مؤمن گاهی بفعلست و گاهی
بزبان و گاهی به اعتنائی باو در جائیکه موجب هتک او شود و
تمام افراد اهانت از معاصی کبیره است **چهل و سیم**
نفی نسب است مثل آنکه کسی اولاد خود را از خود نفی نماید که
اولاد من نیست یا ولدی نفی کند والدین را که پدر من نیست
یا برادری برادر خود را نفی کند که برادر من نیست تا آخر
تمام اینها داخل عنوان نفی است و در حدیث وارد شده در سلک
که کفر بخدا است کسیکه برائت بجوید از نسبی یا نسبی که دارد
و هرگاه موجب نسبت زنا باشد کما هو الغالب معصیت او
مضاعف می شود مثل آنکه اگر کسی عیال او اولادی بهم
رساند و او بگوید این ولد من نیست در حقیقت نسبت زنا
بمادر او داده علاوه فحش بآن طفل داده که او را حرام زاده
خوانده و نفی نسب که خود از معاصی کبیره است هم مرتکب
شده پس بیک کلمه سه معصیت کبیره کرده است و همچنان
است هرگاه نفی نسب ولادت یکی را از پدر یا مادرها نماید
چه از برادران و خویشان و چه از دیگران و گاهی میشود که





مستلزم معصیت عقوق هم می شود هرگاه نسبت به پدر
و مادر خود باشد مثل آنکه خواهری داشته باشد از
مادر بگوید از پدر من نیست یعنی مادر من بزنا این طفل
از او متولد شده **چهل و چهارم** منع خیر است
مثل آنکه کسی بخواهد نماز کند جبرا نگذارد یا بخواهد
اعانتی کند بمؤمنی مانع شود یا زیارت حرم ائمه انام صلوات الله
علیهم اجمعین را سد کند یا آنکه در مسجد را ببندد
تا در او نماز نشود و هکذا و هرگاه منع خیر کند باختیار
طرف مقابل نه بجبر مثل آنکه کسی بخواهد نماز شب کند
میگوید الحال بیا برویم یا آنکه ترغیب کند او را و از این عمل
خیر این عمل مرجوح است ولی حکم بحرمت آن مشکلست
مگر در صورتیکه لفظی بگوید که موجب اهانت باشد نسبت
بآن عمل مثل آنکه بگوید نماز چه ثمر دارد یا امر بترک آن
کرده در این صورت اگر کفر نباشد از معاصی کبیره است ولی
هرگاه بمجرد منع او از عمل خیر باشد باین نحو که شغل دیگری را
باو بگوید و مستلزم شود ترک عمل خیری این مرجوح است
حرام نمی توان گفت علی الاشکال **چهل و پنجم** سد را

مسلمانان و شوارع عامه است مثل آنکه مقابل جاده مسلمانان
دیواری بکشد یا سنگ زیادی بریزد که مانع از عبور شود
یا چوبی نصب کند و همچنین است منع هر ذی حقی از آنکه
حق خود را استیفاء نماید مثل آنکه مانع شود شخص طلب
کار را از اینکه حق خود را از مدیون خود بگیرد یا ملک کسیرا
غصب کرده باشد نگذارد صاحب او استرداد کند یا شهودی
بر اثبات حق خود داشته باشد نگذارد اقامه کند یا شهود را
بترساند تا نیایند شهادت بدهند یا حاکم شرع از حکم دادن منع کند از
بذی حقی **چهل و ششم** غنا است چنانچه در اخبار
تفسیر قول زور که حقتعالی میفرماید اجتنبوا قول الزور
بغنا شده و همچنین لهو الحدیث که در آیه شریفه وارد شده
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث تفسیر بغنا شده و شخصی
خدمت حضرت عرض کرد که میگویند که پیغمبر صلعم اذن فرمود
در گفتن جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم و این کلمات را
از باب غنا در مقام غنا میخوانند حضرت فرمودند دروغ
میگویند حقتعالی میفرماید وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین
لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل





نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم
الویل مما تصفون و بدانکه در معنی غنا اختلاف کرده اند
بعضی تحسین و ترقیق صوت را غنا دانسته اند و بعضی مطلق
خوانندگی را غنا میدانند و ظاهر اینست که غنا یکی از
دو قسم متحقق میشود یکی آنکه بجهة لهو و لعب خوانندگی
کند با شعار و کلمات باطله و دوم آنکه بکیفیة غنا که
صوت لهوی است خوانندگی کند اگرچه بقران و مراثی
باشد و بعضی از علما غنا را در مراثی و در قران تجویز
کرده اند و دور نیست مراد آنها این باشد که در این
صورت غنا نیست بجهة آنکه غنا باطلست و این امور
حق است و اقوی اینست که اگر با صوات باطله خاصه اهل
غنا بقران یا مراثی تغنی کرد حرام است بلی مجرد صوت حسن و
نیکو خواندن قران و مراثی غنا نیست خلاصه مادامیکه اهل
کلماتیکه میخوانند یا صوتی که با و میخوانند داخل عنوان لهو
و باطل نشود حرام نیست غنا آنستکه بجهة لهو و لعب خوانندگی
کند یا باصوات مختصه اهل غنا کلمات حقه را بخوانند و انچه
متعارف روضه خوانهای این زمانست که اشعار و مراثی

وبعضی مطلق صوت باطلی را غنا میدانند و بعضی صوت مطرب را غنا میدانند

غنوان

در هر دو

مصیبت را بالحان خوش میخوانند تا مردم گریه کنند و مراد ایشان
لهو و لعب نیست غنا نیست و اینها همه داخل نیاحه و رثا است
و مخصوصا علما تصریح کرده اند که نیاحه اگر بباطل باشد حرام است
و اما نیاحه بحق باکی ندارد و بدانکه غنا مطلقا حلال نیست ولی
باید صوت نساء را رجال نشنوند که در این صورت محل اشکال
است و بعضی غنا را مجتهدین شرعا تجویز کرده اند و در چند
محل اشکال است **چهل و هفتم** استعمال آلات ملاهی
مانند طنبور و نی و عود و مانند رباب و امثالها است که
حضرت مخصوصا اینها را از معاصی کبیره شمرده اند فرمودند
والملاهی التی تصد عن ذکر الله کالغناء وضرب الاوتار
بنا بفتوای جمعی از علماء هر لهوی که موجب فراموشی ذکر حق
شود مانند صید لهوی و سفر لهو و لعب داخل معاصی
کبیره است چنانچه فرمودند کلما الهی عن ذکر الله فهو میسر
و در عداد معاصی کبیره در اخبار وارد شده والملاهی
التی تصد عن ذکر الله و در آیه شریفه وما خلقنا السموات
والارض لاعبین نیز اشعاری بحرمت شده و حکم بحرمت
بطور اطلاق مشکلست **چهل و هشتم** سحر است





چنانچه فرمودند ساحر مانند کافر است و در روایت دیگر
فرمودند که هر کس اگر چیزی از سحر را خواه کثیر باشد و
خواه قلیل پس کافر شده است بر قدر کار خود و می باشد آخر
عهدش او بر قدر کار خود مگر آنکه توبه کند و در حدیث دیگر وارد
است که ساحر مسلمین را باید کشت با الحدید و در حدیث
دیگر پیغمبر فرمود که سه طایفه اند که داخل بهشت نمی شوند یکی
از آن سه طایفه مدمن سحر را میشمارد و در تعریف سحر علما
اختلاف کرده اند بعضی گفته اند سحر بدر آوردن باطل است بصورت
حق و علامه علیه الرحمه در قواعد فرموده که سحر کلامی است که
ساحر با و تکلم میکند یا مینویسد یا عملی است که میکند که آن
کلام یا کردار موثر میشود در بدن شخصی که او را سحر میکند
یا تاثیر میکند در قلبش و یا عقل او و بعضی از علماء از اقسام سحر
شمرده اند اعمالی که میکنند بجهت استخدام ملائکه و تبعیه
جنیان و سایر اقسام تسخیرات و آنچه معلوم میشود از اخبار و
کلمات علماء اخیار آنست که مطلق خرق عادة باسباب باطله
سحر است و هم چنین هر گونه تصرفی در بدن انسان یا حیوان بغیر
اسباب ظاهره بلکه طلسمات و نیرنجات و امثالها سحر است

حسین

و هم چنین اخبار بمغیبات بغیر تصفیه نفس بلکه بتسخیرات و امثالها
سحر است بنا بر این جمیع این اعمال که متداول است میکنند بجهة
حصول محبت ما بین دو نفر یا بجهة وقوع دشمنی ما بین ایشان محرم
است چنانچه مرویست که زنی خدمت حضرت عرضکرد
مرا شوهری است بدخوی با من و من صناعتی کردم که با من
مهربان شود فرمود که اف بر تو کدر دریاها و زمینها را کدر کردی
و ملائکهها نور را لعنت کفتند پس ضعیفه روزها را روزه داشت
و شبها را بعبادت مشغول شد و سر خود را تراشید و لباس
سرخ در بر کرد پس بحضرت خبر دادند که ضعیفه چنین کرده
فرمودند از او قبول نمی شود این اعمال و بدانکه حرمت جمیع
اقسام سحر جز صورت اخیره اظهر بنظر مینماید و در سه مقام
سحر را تجویز کرده اند اول سحر بجهة دفع سحر مثل انکه کسیرا
بسحر بسته باشند و بکشاید چنانچه مرویست که شخصی
خدمت حضرت عرضکرد که صناعت من سحر بود و اموالی
تحصیل کردم با جرت سحر و حج کردم و الحال توبه کردم ایا علاجی
بجهة من هست فرمودند بکشا و مبند و در حدیث دیکر فرمودند
تو بر ساحر است که بکشاید و نبندد و در حدیث وارد است





که فرمودند هاروت و ماروت دو ملک بودند که تعلیم سحر
کردند مردم را بسحر بجهة انکه با ان سحر احتراز کنند از سحر سحره و
باطل کنند با و کید انها را تا اخر حدیث و بعضی از علما این صورترا
منع کرده اند ولی بنظر حقیر بملاحظه اخبار کثیره جواز اقرب است
پس باطل السحر و انچه متعارف است میکنند بجهة دفع سحر و کشایش
ان باکی ندارد دویم تجویز کرده اند سحر را بجهة دفع ضرر از خود
یا مسلمانان دیکر مثل انکه سلطانی بخواهد کسیرا بقتل برساند
یا مال کسیرا بکیرد کسی بسحر دفع انمطلب را بکند یا انکه مرضی شاید
که با دویه متعارفه دفع او نشود بطلسمات و او را دفع کند یا
انکه عساکر کفار غالب بشوند بر عساکر مسلمین بنحوی از اقسام
سحر انها را دفع نماید و جواز این صورت بنا بر فتوای بعضی از علما
است و بنظر حقیر در نهایت اشکال است سیم سحر را تجویز کرده
اند بجهة ابطال مدعی نبوت یا امامت یا امثال انها پس
هرکاه ساحری مدعی یکی از این مراتب شود و سحر خود را معجزه
خود قرار بدهد میتوان در مقابل او عمل سحری کرد تا ظاهر شود
کذب او ولی در صورتیکه سحر ان ساحر موجب ضلال مردم
شده باشد و هرکاه فساد ادعای او بر همه کس واضح است سحر

در مقابل او جایز نیست **پنجاهم** شعبده است و آن نیز ملحق
بسحر است و در این ایام ما بین لوطیها متداولست و مردها
متدین هم بجهت نادانی و مسامحه که دارند آنها را در منزل خود
میخواهند و تماشا میکنند **پنجاه و یکم** تسخیر جن و
شیاطین و ارواح است اگرچه بعضی منکر امکان او شده‌اند و
مشهور علماء او را در حرمت ملحق بسحر دانسته‌اند **پنجاه و
دوم** غش است یعنی فریب دادن مسلمانان مطلقا یا
در خصوص معاملات چنانچه پیغمبر فرمود از زمره مسلمانان نیست
کسیکه آنها را فریب دهد و در جای دیگر پیغمبر فرمود از ما نیست
کسیکه فریب دهد مسلمانی را و در جای دیگر پیغمبر فرمود هرکه
فریب دهد مسلمانی را حق تعالی راه رزق او را مسدود
میفرماید و برکت را از او برمیدارد و در حدیث دیگر وارد است
که حضرت بشخصی که آرد فروش بود فرمودند حذر کن از اینکه
غش کنی و مردم را فریب دهی پس بدرستیکه هرکه نسبت بمردم
غش کند نسبت بمال او غش واقع شود و اگر مال ندارد
نسبت بعیال او خیانت خواهد شد و در این باب در بعضی
اخبار مبالغه وارد شده است تا اینکه فرموده است در





زبینا به چیز بفروشد زیرا که غش است و در حدیث دیگر
از آنحضرت سؤال میکنند که کسی طعام جید و ردی دارد
بعضی یکی از آنها بهتر از دیگریست و در قیمت تفاوت ندارد آیا
جایز است آنها را مخلوط بهم کند و بفروشد میفرمایند نکند
مگر آنکه ظاهر کند و پوشاندن هر عیبی از عیوب مبیع و ثمن
غش است بلکه گاهی میشود که اظهار نکردن او از برای
مشتری غش باشد هرگاه مشتری مطلع بر عیب نباشد و اگرچه
دانسته معیوب است نمیخرید و هرگاه بایع مطلع بر عیب نیست
غش نیست ولی مشتری پس از اطلاع بشرایط مقرره مختار بر
فسخ و اخذ ارش هر دو هست و از اقسام غش است هرگاه کسی
متاع خود را از آنچه هست بهتر وانمود کند مگر آنکه مشتری
بواسطه این مطلب خیال و تفاوت نکند یعنی با این کندی هم که
میدهد راضی باشد نهایت با و مینماید که زیاده از آنچه
هست خوب است و هرگاه رضایت مشتری مقید بصفت خاصی
باشد و متاع متصف باین صفت نباشد وانمود کردن آن
صفت غش است **پنجاه و سیم** العیاذ بالله رشوه است
چنانچه وارد شده است که کفر است یا شرک است و در حدیث

عمار وارد است که حضرت اقسام رشوه را میفرماید بر چند قسم
است یکی آنچه از عمل بجهة حکام حاصل می شود و دیگر اجرتی
است که قضاة میگیرند و دیگر اجرتی است که فواحش و
فروشنده های خمر میگیرند و دیگر ربا است تا آنکه میفرماید و
اما رشوه گرفتن در حکم پس او کفر بخداوند عظیم است و بدانکه
رشوه بر چند قسم است اوّل رشوه گرفتن در احکام خواه بحق حکم
کند خواه بباطل خواه رشوه گیرنده حاکم شرع باشد خواه حاکم عرف
دویم کسیکه رشوه بگیرد و شهادتی بدهد یا آنکه چیزی
بگیرد و شهادت حقی را کتمان کند سیم کسیکه چیزی بگیرد
و حق مسلمانی تضییع کند مثل آنکه وکالت کند از مدعی علیه بجهة تضییع
حق مدعی چهارم کسیکه رشوه بگیرد بجهة اعانت بر امر محرم
مثل ظلم و زنا و امثالهما پنجم اجرت زنان زناکار و امردان
و امثالهما است ششم عالمیکه رشوه بگیرد و تعلیم مسائل
کند در جائیکه تعلیم بر او واجب باشد و هرگاه عالمی یا قاضی
یا حاکمی باشد که راه معیشتی نداشته باشد و مردم چیزی
برضای خود باو بدهند که مشغول امورات شرعیه باشد
و بآن معیشت گذران کند مانعی ندارد **پنجاه و**





**چهارم** حکم بغیر ما انزل الله چنانچه حقتعالی میفرماید
وَمَن لَم یَحکُم بغیر ما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در حدیث
وارد است که با زنا قطع میکند **پنجاه و پنجم** ترک حج
واجب است چنانچه حقتعالی میفرماید وَلِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ
مَنِ استَطاعَ اِلَیهِ سَبیلاً وَمَن کَفَرَ فَاِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمین
و حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که هر که بمیرد و نکرده
باشد حجة الاسلام را و حال آنکه مانعی از حج نداشته باشد و نه
ناخوشی او را عارض باشد و نه سلطانی او را منع کند پس
بمیرد یا یهودی یا نصرانی و حضرت مولای متقیان میفرماید
ترک نکنید حج خانه خدا را پس هلاک شوید و بدانکه حج واجب
است بر کسیکه تمکن از زاد و راحله باشد و خوف ضرر بر
نفس و مال خود نداشته باشد یعنی زیاده از ضروریکه غالبا
در راه حج محل خوفست و هم بنظر حین رجوع بکفایه شرطست
پس اگر چنانچه حج بجهة او ممکن باشد باین نحو که تمام سرمایه خود را
باید صرف کند لازم نیست و حقتعالی تکلیف شاق بر — راه حج
بنده کان خود نفرموده و نیز حج واجب است بر کسیکه باو
بذل زاد و راحله کرده باشند مثل آنکه شخصی باو بگوید

برو مکه و من زاد و راحله تو را میدهم ولی باید بذل مجانا باشد
پس اگر بگوید بجهة من نوکری هم بکن اجابت او لازم نیست
**پنجاه و ششم** العیاذ بالله افطار یک روزه از شهر
رمضانست چنانچه حضرت فرمودند هر که یک روز از شهر
رمضان را افطار کند روح ایمان از او خارج میشود و بدانکه هر که
افطار کند در شهر رمضان در آن روز هر چه بخورد یا بیاشامد
یا مفطری بعمل بیاورد تماما معصیت کبیره است و بفتوای
مشهور بعدد هر یک باید کفاره بدهد بنا می‌شود
که یک روز افطار میکند و صد کفاره ها و تعلق میگیرد و اگر
افطار او بحرام باشد باید کفاره جمع بدهد نعوذ بالله من شر
الشیطان و من شر النفس **پنجاه و هفتم** تصویر
صور مجسمه است از ذوات ارواح مثل انسان و طیور و امثالها
چنانچه پیغمبر فرمود هر که تصویر کند صورت حیوانی را روز قیامت
او را تکلیف میکنند که روح در او بدمد و نخواهد توانست
و اما صورت درخت و امثالها مانعی ندارد و اما صورت
حیوان که سایه نداشته باشد مثل تصویر بدیوار و امثالها
خلاصه جسم سایه دار نداشته باشد نزد علما محل خلاف است





و قول بحرمت قوی دارد و احتیاط در ترکست **پنجاه و**
**ششم** ترک امر بمعروف و نهی از منکر است که از اوامر اکیده و
نواهی شدیده بر ترک او وارد شده حقتعالی میفرماید لعن الذین
کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما
عصوا و کانوا یعتدون لا یتناهون عن منکر فعلوه
فرمود که امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر یا اینکه اشرار شما
بر اخیار شما مسلط میشوند و دعا کنید پس مستجاب نمیشود.
و شرط وجوب امر بمعروف امن از ضرر بر نفس و مال و ناموس
خود و سایر مسلمانانست و شرط دیگر علم بحرمت است پس مادام
که احتمال صحت بدهد یا مسئله را ندانند یا مسئله خلافی
باشد و فاعل مقلد دیگری باشد باید حمل بر صحت نماید و
شرط دیگر احتمال قوی در تأثیر است پس اگر مأیوس باشد از اینکه
امر او در حق فاعل فایده کند لازم نیست و در این حال انکار
قلبی کافیست و انکار بلسان هم هرگاه بتواند بوجهی لازم
است حقتعالی صد هزار نفر از قوم را هلاک فرمود چهل
هزار نفر آنها اشرار بودند و ما بقی اخیار و هلاک اخیار بتوسط
ترک امر بمعروف بود و حضرت مولای متقیان میفرمایند که

تعالی عموم مردم را بجهة گناه بعضی عذاب نمیکند هرگاه آن
بعض آن معصیت را سرا بکنند پس هرگاه آن بعض
معصیت را جهراً کردند پس عموم مردم آنها را سرزنش نکردند
مردم نیز مستوجب عقوبت می‌شوند و میفرماید حاضر
نشود یکی از شما البته در مجلسی که سلطان کسی را میزند بظلم
و عدوان و نیز مجلس قتل و ظلم را حاضر شود هرگاه نصرت نمیکند
آن مؤمن را بجهة آنکه نصرت مؤمن فریضه است **پنجاه و**
**نهم** نفاق و دو رو بودن و بدو زبان حرف گفتن است
حضرت صادق صلوات الله علیه میفرماید هر که ملاقات
کند مسلمانان را بدو زبان و دو وجه میاید روز قیامت و
حال آنکه او را است دو زبان از آتش و حضرت پیغمبر صلعم میفرماید
میاید روز قیامت صاحب دو وجه یعنی منافق در حالتی
که زبان او از عقب سر بیرون افتاده است و لسان دیگری
از پیش رو و هر دو ملتهبند از آتش تا آنکه جسد او را هم
سوزانند پس گفته می‌شود اینست آنکسیکه در دنیا دو رو
و دو زبان بود و باین خصلت شناخته می‌شود روز قیامت
**شصتم** مکر و خدیعه است فرموده از ما نیست کسیکه



مکر کنند با مسلمانی و حضرت مولای متقیان صلوات الله
١٠ علیه فرموده اگر نه مکر و خدعه در آتش بود من اکرم عرب بودم
و مرویست که مکر و خدعه و خیانت در آتش است ٦١
اعانت بر مسلم یعنی سعایت در حق او است بجهة ضرری که
بر او وارد آید فرموده هر که اعانت کند بر مؤمنی یعنی بجهة آنکه
ظلمی بر او وارد آید بیک کلمه میاید روز قیامت و میان دو
چشم او نوشته شده آیس من رحمة الله یعنی این بنده مایوس
است از رحمت واسعه الهی و ایضاً مرویست روز قیامت که
می‌شود میاید شخصی نزد شخصی و از خون خود با و میمالد
یعنی تو مرا کشتی یا شریک در خون من شدی میگوید چکار آ
مرا با تو و چه کرده‌ام میگوید فلان روز سعایت کردی
در حق من بیک کلمه پس موجب قتل من شد و اکثر مردم از آن
معصیت باین بزرگی غفلت دارند و بدون سبب و جهة
سعایت میکنند در حق مسلمانان که مال آنها میرود یا
ناموس آنها ضایع می‌شود یا نفس آنها در معرض خطر می‌شود
بواسطه سعایت این شخص نادان مثلاً بظالمی میگوید فلان
مال دارد یا زن خوب دارد از او بگیر و آن ظالم ظلمی بان مسلما

واردمیآورند فایده او بظالم میرسد وگناه او در حق فرد
نوشته میشود چنانکه گفته اند او مظلمه برد ودیگری زر

**شصت و دویم** خوردن گوشت میته است چنانچه
تصریح بحرمت خوردن او در کتاب مجید وارد شده ودر
حدیث کبائر در عداد آنها شمرده شده ومراد بمیته حیوانی
است که بنحو شرعی ذبح نشده باشد خواه مرده باشند
خواه او را بغیر شرایط ذبح کشته باشند وخوردن میته
در مخمصه یعنی در جائیکه از ترک خوردن خوف ضرر داشته
باشد یا در نخوردن مشقه شدید باشد مانعی ندارد
وهرگاه بجهه معصیت سفری کند ودران سفر مضطر بخوردن
میته شود میان علماء محل کلام است احتمال اقوی آنست که
دراین حال اگر در ترک خوردن میته همان مشقه شدید
باشد وضرری در او نباشد باید مشقه را متحمل شود و
نخورد واگر خوف ضرر دارد بر خود یا مسلمانی دیگر باید بخورد
اگرچه بسوء اختیار خود واقع در معصیت شده باشد

**شصت و سیم** خوردن خون است چنانچه حق تعالی
فرموده قُل لا اَجِدُ فیما اُوحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطعَمُهُ اِلّا اَن
یَکُونَ مَیتَةً اَو دَماً وظاهر اینست که فرقی در حرمت این دو
طاهر ونجس نباشد وهم از جهت دم مسفوح ومتخلف در ذبیحه
از جهه حرمت فرقی بنظر نرسیده

**شصت و چهارم**
فروختن خمر است وخوردن ثمن او که بخصوص لعن آنها در اخبار
وارد شده وحرمت بیع خمر نه از باب اعانت بر اثم بخصوص است
بلکه از این جهه وبجهه خصوص لعنی که در اخبار وارد شده و
الاکتساب بامر محرم است نظیر ساختن آلات لهو ولعب وقمار و
ساختن هیاکل عبادت مانند صلیب واشتغال بسایر مکاسب
محرمه که در محل خود مفصلاً مسطور است وحرمت آنها واضح
است کلامی هست در باب کبیره بودن این صنایع واگر
چنانچه شبهه باشد در باب اینکه اشتغال باین اعمال یک
مرتبه کبیره است یا صغیره شبهه نیست در اینکه با اصرار
ومکسب قرار دادن وشغل خود کردن آنها کبیره است بجهة
آنکه لا صغیرة مع الاصرار ومکاسب محرمه بر چند نوع است
یکی بیع وشراء امور محرمه مثل خمر وخنزیر دویم اموری که فی
حد ذاته حرمتی ندارد ولی مقصود از او امر محرم باشد
مثل بیع سلاح لاعداء الدین در غیر زمان هدنه ومثل

فروختن انکور بجهة ساختن شراب وکرایه دادن مال بجهة حمل
خمر سیم فروختن این چیزهائی که بیع او فاسد است مثل
چیزهائیکه منفعت ندارد بلکه مطلق بیوع فاسده مثل بیع
مجهول وبیع غرر وام ولد ووقف وبیع صرف بدون قبض
وبیع کالی بکالی وبیع ثمر قبل از بدو صلاح وبیع عبد آبق وسایر
بیوع فاسده وحرمت این معاملات با ترتیب اثر بر آنها محل
اشکال نیست کلامیکه هست در حرمت نفس بیعست واینست
با قصد انشاء بدون قصد ترتیب اثر است وحق اینستکه
بیوع فاسده مختلف است بعضی مخصوص حرمت او رسیده
مثل بیع خمر حرام است اگرچه اثر بر او مترتب نکند وهر کاه نهی
بخصوص نداشته باشد مثل معاملاتیکه مقرون بشرایط
مقرره شرعیه نیست حرمت این کونه معاملات منوط بترتیب
اثر است **شصت وششم** خوردن کوشت خرس است
وشکی در حرمت او وکبیره بودن او نیست **شصت و
هفتم** خوردن کل است چنانچه فرمودند خوردن کل
حرام است مانند کوشت خنزیر هر که بخورد او و از پس بمیرد من
بر او نماز نمیکنم ومشهور علماء برآنند که در حکم حرمت فرقی





میان خاک خالص وممزوج بآب و سنك و ریك وغیرهما
نیست وقول ضعیفی است که حکم حرمت مختص خاک ممزوج
بآب است که از او تعبیر بطین شده واز حکم حرمت استثناء
شده طین قبر ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه بجهة استشفاء
چون در ذیل حرمت طین وارد شده مکر طین قبر حسین ع پس
بدرستیکه در او شفا است از هر دردی وهر که بخورد نه بقصد
استشفاء بلکه بواسطه میلی که بطین دارد شفائی در او نیست
ودر روایت دیکر وارد شده که در طین قبر آنحضرت امان است
از هر خوفی وکویا مراد این نباشد که بخوردن آن امان از خوف
حاصل می شود بلکه مراد انست که بنکاه داشتن همراه وتوسل
باو رفع خوف میشود ومقدار خوردن او بنا بفتوای مشهور
وبعض اخبار قدر یك نخود یا کمتر است وزیاد از یك نخود محل
اشکالست شخصی بحضرت صادق علیه الصلوة والسلام عرض
کرد شنیدم تورا که فرمودی تربت حسین ع از دواهای مفرده
است وهیچ دردی نمیکذارد مکر آنکه میکشد او را فرمودند
بتحقیق من چنین کفتم حال مقصود تو چیست عرض کردم من
خوردم ونفعی نکرد فرمودند آکاه باش که او را دعائی است

پس هر که بخورد و دعای او را نخواند منتفع باو نمی شود عرض
کرد چه باید بگوید هر زمانیکه می خواهد او را تناول کند
فرمود اول او را ببوس پس از آن بر دو چشم بگذار و زیاده از
نخود مخور پس اگر زیاده از یک نخود کسی بخورد مثل آنست که
از گوشت و خون ما خورده باشد پس بگو در زمان تناول
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذی قَبَضَها وَاَسْئَلُكَ
بِحَقِّ النَّبِیِّ الَّذی خَزَنَها وَاَسْئَلُكَ بِحَقِّ الْوَصِیِّ الَّذی حَلَّ فیها
اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَنْ تَجْعَلَها حِفْظاً مِنْ کُلِّ سُوءٍ
پس هر گاه این دعا را خواندی پس از آن تربت در جای بپیچ
و قرائت کن سوره انا انزلناه و بدانکه احوط آنستکه این دعا هنگام
خوردن و پس از خوردن بلا فاصله خوانده شود و بعد از آنکه
تربت را در جای میگذارند و سر او را مهر میکنند انا انزلنا
بخوانند و در تعیین موضع تربت خلاف است در روایتها
هشت فرسخ نیز وارد شده و قدر متیقن دو فرسخ و موضع
قریبه باو است که عرفا انجا را قبر مطهر میگویند و بدانکه
خوردن بعضی از اقسام گل مثل طین ارمنی بجهة مداوا مانعی
ندارد و مخصوصا رخصت رسیده مقصد بیست و هشتم





خوردن اجزاء محرمه حیوان حلال گوشت است مانند قضیب
و انثیین و طحال و مرارة و مغز حرام و فرج و سایر آنچه حرمت
او رسیده و در صغیره بودن این معصیت و کبیره بودن اشکال
است و همچنین خوردن گوشت حیوانات غیر ماکول اللحم
غیر از آنچه کبیره بودن او معلوم است مثل گوشت خنزیر و گوشت
انسان و همچنین خوردن و آشامیدن چیزهای نجس ۶۹
خوردن سموم قاتله و آنچه مضر ببدن است و واضح است
کشتن انسان خود را یا ضرر عظیم بر خود وارد آوردن معصیت کبیره
است و هرچه ضرر وارد کمتر باشد معصیت او اصغر است ۷۰
وارد آوردن ضرر خفیف بر نفس و مال معصیت صغیره است
تدلیس ماشطه است در خبر نبوی وارد شده است که
آنحضرت هشت طائفه را لعن فرمودند و آن هشت طائفه
بنا بر آنچه در تفسیر او بعض علماء نوشته اینانند اول
آنکسیستکه موی از بدن زنان و صورت آنها میکنند
نظیر بند انداختن باصطلاح مردم و اینرا نامصه گویند دوم
منتمصه و او آنکسیستکه موی از صورت و بدن او میکنند
سیم واشره است و او آنکسی استکه دندان زنان را می ساید

پس از آن آنها را نازک و تیز میکنند و این قاعده در ناشطه
عرب بوده و اینزمان در عجم معمول نیست چهارم موتشره
و او آنکسی استکه دندانها را چنین میکنند پنجم واصله
و او آنکسی استکه موی غیر را بر سر زنان پیوند میکنند ششم
مستوصله و او آن زنی است که کیس غیر را باو میگذارند
هفتم واشمه و آن کسی است که زنانرا خال میگذارد باین قسم
که سوزن باو میزند و جای او را سرمه یا مثل آن میریزند تا رنگ
بگیرد هشتم مستوشمه است و او آن زنیست که باو باین
قسم خال میگذارند و بمقتضای این روایت این معصیت است
و کبیره هم هست ولی نظر باختلاف اخبار و آراء علماء مختار
حقیر در اینمسئله این است که شغل ماشطه بنفسه حلال است
مگر در دو صورت یکی در صورت تدلیس که زنی را با این
حیله صاحب جمال بنمایاند و مردی را بفریبد تا منجر بعمل ناشایسته
شود یا آنکه فریب خورده زن غیر جمیله را جمیله خیال کند
و تزویج کند یا مهر او را زیاد نماید یا نحو دیگر او را فریب
دهند دوم ماشطه امر غیر حلالی مرتکب شود مثل خال
گذاردن در صورتیکه موجب ضرر بدن باشد بنا

در جاییکه





بر حرمت و مسئله کیس غیر به نظر حقیر محل اشکال است
خصوصاً بجهة نماز **هفتاد و یکم** تشبیب است
یعنی ذکر زن معینی را کردن بشعر و بیان اوصاف و یا اظهار
عشق باو و یا امثال اینها و حکم بحرمت مطلقاً محل اشکال است
مگر در صورتیکه موجب هتک عرض و ناموس یا مشتمل
بر تهمت و قذف و امثالها باشد که در این صور هم معصیت
است و هم کبیره **هفتاد و دویم** نجوم است هرگاه
با وجزم کند و بر طبق نجوم اخبار کند یا آنکه تحصیل این علم
کند بجهة این امر حرام یا معتقد شود که نجوم را تأثیر بالاستقلال است
در عالم سفلی خارج از مشیت الهی که العیاذ بالله کفر است
یا معتقد شود که حقتعالی تدبیر امور را مفوض بنجوم کرده
اما اعتقاد باینکه نجوم را فی الجمله تأثیری هست باکی ندارد
و هم تعلم نجوم بجهة محض دانائی باکی ندارد اخبار بمقتضای
آنهم بر سبیل احتمال شاید ضرر نداشته باشد و اما علم
هیئت هیچ وجه باکی ندارد و هم حساب بر طبق آن و اخبار
بقبله و وقت و کسوف و خسوف و امثالها هرگاه جازم شود
بحساب **هفتاد و سیم** حفظ کتب ضلال است و حرمت

حفظ کتب ضلال را بعضی از علماء بطریق اطلاق نوشته‌اند و
باعتقاد حقیر دلیلی ندارد بر حرمت مگر در صورتی که مفسده
بر او مترتب شود مثل آنکه موجب ضلالت کسی شود یا تقویت
ضلال باو حاصل شود یا در بطلان امری مؤثر باشد و اما هرگاه
مفسده بر او بحسب ظاهر مترتب نشود یا مصلحتی داشته باشد مثلا
مثل آنکه بخواهد فساد او را ظاهر سازد یا آنکه اراده کسی مطالعه
نکند مانعی بحسب ظاهر ندارد والله العالم **هفتاد و**
**چهارم** قمار است و قمار بر چهار قسم است اول آنست که
بآلات معده از برای قمار مثل شطرنج قمار کنند با آنکه از
برای هر کدام که غالب شوند چیزی مقرر دارند و این قدر یقینی
از حرمت قمار است و از معاصی کبیره است دویم آنکه بآلات
مقرره باشد ولی مجرد لعب باشد و چیزی از برای غالب مقرر
نکنند و برد و باخت مالی نداشته باشد و ظاهر اینست که
اینهم محرم باشد ولی کبیره بودن او محل اشکال است حضرت
فرمودند کلما الهی عن ذکر الله فهو میسر هر چه مشغول کند
انسان را از یاد خدا پس او میسر است یعنی قمار است سیم
آنکه بآلات مقرره نباشد بلکه در امورات دیگر باشد ولی





با عوض مثل آنکه گرو بندی کنند بر اینکه هر کدام فلان سنگ را
برداشت فلان قدر بگیرد یا اگر فلان مقدار دوید یا بهمان
فلان چیز مال او باشد و بنظر حقیر اشکالی در حرمت این قسم نیست
و عوضی هم که میگیرد حرام است باید بصاحبش رد کند مادامی
که عین آن موجود است پس هرگاه برضایت صاحب مال تصرف
کرده یعنی رضایتی که بسبب قمار حاصل شده باشد حرام است
تصرف ولی بعد از تلف ضامن نیست و هرگاه بعد از تمام بعوض
یا بدون رضایت او گرفت هم حرام است و هم متصرف ضامن است
بعد از تلف یا اتلاف و بدانکه در خصوص اسب تاختن بلکه
مطلق مال تاختن اگر چه شتر باشد برد و باخت حلال است و
همچنین در تیر انداختن و در خبر وارد است که ملائکه در
این حال حاضر میشوند و این دلیل بر استحباب است و عوضی
که قرار میگذارند حلال است قسم چهارم آنست که نه
بآلات معروفه مسابقه کنند و نه عوضی داشته باشد بلکه
همین قدر با هم گرو بندی میکنند که سنگ عظیمی را مثلا
بردارند مشهور علماء این قسم را نیز حرام میدانند ولی بنظر
حقیر خالی از اشکال نیست خصوص در صورتی که غرض عقلائی

در این کار داشته باشند مثل انکه بخواهند راه را طی کنند و
باین قسم خود را مشغول کنند یا انکه بخواهند ریاضت بدنی
بکشند تا انکه بدن انها قوی شود والله العالم و بدانکه گاهی
شود دو نفر باهم شرط می بندند بر مطلبی که فعل و راجع بانها
نیست مثل انکه کسی میگوید سه ساعت از شب گذشته
دیگری می گوید چهار ساعت باهم گرو می بندند که حق با
کدام باشد فلان مبلغ بدهند و ظاهر اینست که این قمار
نیست و نظیر این مطلب گرو بستن در مسائل علمیه است والله
العالم **هفتاد و پنجم** قیاده است و معنی قیاده این است
بجهة مردی بردن است بجهة زنا و در حکم او است راضی کردن
زن را بزنا یا راه بد نشان دادن تا انکه در زنا واقع شود
یا مردی را بزنی راه نمائی کردن و هکذا امثال این امور و این معصیت
از معاصی کبیره است و قیاده حد معین دارد و از قبیح افراد قیاده
دیاثه است یعنی مردی زن خود را بجهة دیگران ببرد و این مرد را
دیوث مینامند **هفتاد و ششم** قیافه است و اصحاب
قیافه این زمان کمتر یافت می شوند و در زمان سابق بوده اند
و بعلامات نفی میکردند بعضی از پسرها را از پدران خود و حکم





قیافه حکم میکردند که این پسر ولد این پدر نیست و شکی
در حرمت قیافه فی الجمله نیست یعنی در صورتیکه حکم
بنفی نسب کنند و یقینی است از حرمت **هفتاد و هفتم**
کذب است و در بعض اخبار از کبائر شمرده شده در حدیث
وارد است که حقتعالی قرار داده جهة شر قفلهائی و کلید
ان قفلها را کذب قرار داده یعنی بدین نوع قفل شر گشاده می
شود و فرمود کذب بدتر است از شراب و از حضرت
رسول صلعم مرویست که فرمودند ایا شما را خبر دهم از
اکبر کبائر و ان شرک بخداوند است و عقوق والدین و
قول زور یعنی تفسیر بکذب شده و از انحضرت مرویست که
فرمود هر گاه مؤمن دروغ بگوید بدون عذر هفتاد
هزار ملک او را لعن میکنند و از قلب او بوی بد ظاهر می
شود تا بعرش میرسد و حقتعالی می نویسد باین دروغ
از برای او هفتاد زنا که اهون او زنای با مادر است و
از حضرت عسکری علیه الصلوة والسلام مرویست که
فرمود تمام خبائث در یک خانه گذارده شده و کلید این
خانه را کذب قرار داده اند و بدانکه کذب بر چند قسم است

یکی کذب بر خدا و رسول که در اول رساله دانستی دوم کذبی
که مفسده دینی یا دنیوی بجهة مؤمنی داشته باشد این قسم
شکی نیست که از کبایر است سیم کذبی است که نه مفسده
داشته باشد و نه مصلحت و شکی در قبح آن نیست و ظاهر حرمت
او است ولی کبیره بودن آن معلوم نیست چهارم کذبی است
که مصلحت شرعیه داشته باشد مثل اصلاح ذات البین و
کذب بجهة حفظ مال و جان یا عرض خود یا مسلمانی دیگر و این
کذب رایج است گاهی واجب میشود و گاهی مستحب پنجم
کذبیست بجهة آنکه منفعتی باو عاید شود یا مالی تحصیل کند
بدون آنکه ضرری بر مسلمانی وارد آید و این هم در حکم قسم سیم است
ششم کذب شوخی است و نهی از او در اخبار وارد شده
ولی حکم بحرمت مطلقا مشکل است ولی الاحوط ترک است هفتم
کذب مبالغه است مثل آنکه ده نفر را صد نفر بگوید مبالغه
و این کذب در جائی که جای مبالغه باشد مانعی ندارد ولی در
غیر مقام مبالغه مثل آنکه یک قطره باران آمده میگوید سیل
خواست حکم قسم سیم را دارد هشتم کذب در وعده است
پس اگر در حین وعده بنای بر وفا نباشد و بگوید میکنم هم حرام است



و هم کبیره چنانچه حق تعالی میفرماید کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون ولی خصوص وعده دروغ بعیال که زوجه باشد
مانعی ندارد بلکه بمطلق اهل و عیال احتمال دارد که باکی نداشته
باشد و اما خلف وعده نسبت بغیر اهل در صورتیکه از اول
بنای وفا داشته باشد پس اگر بواسطه عذر عقلی یا مرجح
شرعی خلف کند مانعی ندارد و در غیر این دو مقام بعضی قائل
بحرمت شده اند و کراهت شدید او یقینی است و اما
توریه یعنی چیزی بگوید که بظاهر مفاد دروغ باشد ولی
قصدی بکند بر خلاف ظاهر که مقصود او صدق باشد
محل خلاف نیست عبد الله بکر خدمت حضرت صادق علیه
الصلوة والسلام عرض کرد که شخصی در خانه است کسی در
خانه میرسد و میخواهد بیاید در خانه صاحب خانه بجاریه
میگوید بگو در خانه نیست حضرت فرمودند باکی ندارد
این کذب نیست و علماء اعلام این جزء را حمل بر توریه کرده اند
یعنی مقصود آنکه میگوید اینجا نیست اشاره بموضع معینی از
خانه میکند و میگوید در این موضع مخصوص نیست و آن
شخصیکه نشسته در است گمان میکند که از اصل در خانه

نیست خلاص بعض انسان نوریه را می توان تجویز کرد و لی
حکم بجواز بطریق اطلاق محل اشکالست **هفتاد و هشتم**
مدح کسیکه استحقاق مدح ندارد بلکه مستحق ذم است و
مادح بواسطه طمع در مال وجاه او را مدح میکند چنانچه در حدیث
مناهی وارد شده که هر که مدح کند سلطان جابر را یا آنکه خضوع
و خشوع کند از برای او بجهة طمعی که باو دارد حقتعالی او را قرین
او میکند در آتش و شیخ صدوق علیه الرحمه روایتی نقل می
کند که حاصل او اینست که هر گاه تکریم و تعظیم کند اهل دنیا
را یعنی صاحبان مال وجاه را بواسطه طمع در دنیای او حقتعالی
بر او سخط میکند و میباشد در درجه آن که او را تعظیم کرده
با قارون در تابوت اسفل از آتش بلی هر گاه مدح کند او را یا
تعظیم و تبجیل کند بجهة فرار از شر او و رفع اذیت او از خود یا
سایر مسلمانان مانعی ندارد **هفتاد و نهم**
قبول ولایت از قبل جائر چنانچه حضرت در بیان مکاسب
محرمه میفرمایند پس ولایت والی جائر و ولایت از جانب ولاة والی
جائر و عمل از برای آنها و کسب از برای آنها بجهة ولایت با آنها
حرام است و مجرم و معذب است کننده این عمل بر کم و زیاد





این فعل بجهة آنکه هر چیزیکه معونه او باشد معصیت و کبیره است
بجهة آنکه در ولایت والی جائر اندراس حق و زنده کردن باطل
و اظهار ظلم و جور و فساد و ابطال کتب و قتل انبیاء و هدم مساجد
و تبدیل سنة خدا و شریعت او است پس از این جهة حرام است عمل
با آنها و اعانت آنها و کسب با آنها مگر با ضرورة نظیر ضرورة
بخوردن خون و میته الخ و ایضاً وارد است که اهون چیزی که
حقتعالی میکند بصاحبان این عمل اینست که خیمه از آتش بجهة
آنها بر پا میکند تا آنکه از حساب خلایق فارغ شود بدانکه
حرمت قبول این عمل بنفسه است نه بواسطه آنکه مستلزم
ارتکاب محرم است بلکه نفس قبول ولایت از معاصی کبیره است
و بدانکه قبول ولایت از قبل جائر بدو سبب حلال می شود
یکی آنکه بجهة مصالح عباد و دفع ظلم ظالم از آنها باشد چنانچه
حضرت میفرمایند اگر چنانچه از بالای کوه بیفتم پس قطعه قطعه شوم
دوست تر دارم تا آنکه عملی از برای آنها یعنی ولاة از ایشان متولی
شوم یا آنکه بیساط آنها پا بگذارم پس فرمود مگر از برای چه یعنی کی
چه صورت دوست دارم این کار را بجهة تفریج کربه مؤمنی
یا بجهة خلاص اسیری او یا بجهة قضاء دین او و ایضاً حضرت میفرمایند

كفاره عمل كردن بجهة سلطان روا كردن حوائج برادران دینی است
وایضاً مرویست حدیثی که کویا ظاهرا اولیائیست در ابواب ظلمه
کسانی هستند از برای آنچه که حقتعالی بواسطه ایشان برهان
خود را روشن میکند و بندگان او در بلاد میشوند پس
بواسطه رفع ظلم میکند از ایشان دوستان خود و بایشان اصلاح انها
میکند امور مسلمانانرا بجهة آنکه ایشان ملجا و پناه مؤمنانند
از اینکه ضرری بایشان وارد شود و سوی ایشان است مرجع صاحبان
حاجت از شیعیان بایشان حقتعالی خوف مؤمنین را ساکن می
کند در خانه ظلم ایشانند مؤمنین حق ایشانند محل نور خدا
در زمین ایشانند نور خدا در رعیت وی درخشد نور ایشان
از برای اهل آسمان چنانچه می درخشد نور ستارگان بجهة
اهل زمین ایشانند که روز قیامت بنور ایشان روشن می
شود بخدا قسم که خلق شده اند از برای بهشت و خلق شده
است بهشت از برای ایشان پس آنحضرت بابوی فرمود چه ضرر
دارد که شما این همه فضایل را ادراک کنید عرض کرد بچه قسم
فرمود باین قسم که با ایشان داخل شود و مسرور کند ما را باداخل
سرور بر شیعیان ما الخ و ایضاً مرویست که فرمود هر کاه کسی ١٥





ولایتی از امور مسلمانانرا متولی شود پس عدالت کند با ایشان
و در خانه خود را بجهة مردم باز کند و پرده خود را بر دارد و
نظر کند در امور مسلمانان حتمی باشد حق بر خدای تعالی که روز
قیامت خوف او را بر دارد و او را داخل بهشت کند و ایضاً منقولست
هر که قیم شود بامور جماعتی از مسلمانان و او را در عرب عریف
می نامند و ایشان مرتبه ایست کمتر از مرتبه حکومت خلاصه میفرماید
روز قیامت او را میاورند در حالتیکه دو دست او بگردن
او بسته است پس اگر چنانچه بفرمان خدا ما بین ایشان راه رفته است
او را رها میکنند و اگر چنانچه ظالم بوده انداخته می شود در
آتش جهنم حاصل آنکه اخبار و آثار بسیار وارد شده که
دلالت بر اینکه اگر کسی ولایت یا حکومتی را قبول کند و با مردم
نیکوئی کند و دفع ظلم ظالم کند مستحق اجر جزیل و ثواب عظیم است
و سبب دو تهمت که با و قبول ولایت حلال می شود در صورتی
است که در ترک قبول او خائف باشد بر نفس و مال خود یا
مسلمانان دیگر و در این باب تفصیلیست که این رساله گنجایش
ذکر او را ندارد **هشتادم** اظهار راستست و از مابین خواست
که شخص مکلف عاقل از روی قصد و اختیار و اراده معنی در

حضور دو شاهد عادل بر وجه خود بگوید انت علی کظهر
امی یا اختی یا امثال ذلک یعنی تو بر من مثل پشت مادر من حرامی
و بعضی از علماء ظهار را منحصر در این کرها ذکر کرده اند و بعضی
نسبت بتمام محارم تعمیم داده اند و هرگاه بگوید انت علی کشعر
امی خلاف کرده اند و باید بقصد ظهار این عبارت را بگوید و در
احادیث معاصی کبیره که اول رساله ذکر شد دانستی که حضرت
او را در تعداد کبائر ذکر فرموده و بعد از وقوع ظهار حرام است
وطی زوجه تا کفاره بدهد بتفصیل و شروطیکه در محل
خود مقرر است **هشتاد و یکم** تشبه رجال بنسا
و تشبه نسا است برجال در کیفیت لباس و زینت و
غیرهما چنانچه در خبر نبوی وارد شده لعن الله المتشبهین
من الرجال بالنسا والمتشبهات من النسا بالرجال یعنی لعن
کند خدا مردانی که خود را شبیه زنان میکنند و زنانیکه
خود را شبیه مردان میسازند و مرویست که مولای متقیان
مردی را دیدند در مسجد که خود را شبیه بزنان کرده بود فرمودند
بیرون برو از مسجد پس بدرستیکه شنیدم پیغمبر صلی الله
علیه و آله را که می فرمود لعن الله تا آخر حدیث و بنظر حقیر این

مسئله



مسئله محل اشکال است و این اخبار دلالتی بر حرمت نیست و گویا
در بعض اخبار تشبیه مردان بزنان تفسیر بلواط داده شده
و تشبیه زنان بمردان تفسیر بمساحقه بنا بر این دلالت این
اخبار قاصر است از بیان حرمت زن از برای مرد و هکذا
لباس
العکس و بهر مقتضی احتیاط ترک است **هشتاد و دوم**
پوشیدن لباس طلا و حریر است از برای مردان و مراد
بحریر جامه ابریشمی است که مجموع تار و پود او ابریشم
باشد پس اگر چنانچه مخلوط باشد از ابریشم و ریسمان یا ابریشم
و پشم ظاهرا مانعی ندارد ولی باید در اصل بافتن اختلاط
حاصل شده باشد پس اگر چنانچه دو جامه که یکی ابریشم محض
باشد و یکی از پنبه بیکدیگر بدوزند و بپوشد ظاهرا از
حکم حرمت خارج نشود و مدار لباس طلا بعرف است و
لازم نیست در حکم بحرمت تمام جامه طلا باشد بلکه
همین که لبسه معروف که مذهب است بر مردان حرام است
ولی احتمال میرود با عدم اصرار و لبس یکمرتبه حکم بکبیره بودن
او نتوان کرد و بدانکه لبس حریری که ساتر عورت نتوان
بود مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب ظاهرا مانعی ندارد

وهم چنین فرش حریر جایز است هرچند مطلقا و بجهة معالجه بدن
با انحصار علاج جایز است و ایضا تکمه حریر و سجاف حریر
مانعی ندارد و محشو حریر هم حلال است و لحاف نیز خالی از
اشکال نیست ولی بنظر حقیر دلیل بر حرمت نرسیده والله
العالم بحقایق الاحوال و بدانکه لبس خز در حال صلوة و غیر
صلوة حلال است و در لباس سنجاب خلاف است و لبس
جلود خرگوش و روباه و سایر اجناس غیر ماکول اللحم در نماز
جایز نیست و در غیر نماز اشکالی ندارد ولی دلیل حرمت
چندان واضح نیست مگر لبس جلد کلب و خنزیر و لباس
مصنوع از موی این دو حیوان که حرمت نیز حکم بحرمت کرده
اند **مسئله دویسیم** استعمال اوانی طلا و نقره است
که حرمت او با جماع علما ثابت شده است و نیجا مراد در
حضور مردم معصیت واشد می شود بواسطه هتک محارم
الله و مراد با وانی هر ظرفیست که معد بجهة قرار دادن
چیزی در او باشد بشرط آنکه عرفا داخل ظرف باشد پس زین
نقره و آینه نقره یا طلا و هم چنین میا قلیان نقره مانعی
ندارد در باب سر قلیان نقره و یا دیگر مانعی ندارد و اصل





سر هم هرگاه استری داشته باشد که با و ملصق باشد که
از هم جدا نشود مانعی ندارد دخل انصر باید عرفا صدق
آینه طلا و نقره کند و در قاشق و چپق طلا و نقره اشکال است
و مفضض و مذهب مطلقا مانعی ندارد مگر بحد انفصال و
بدهن اشکالی است والله العالم **مسئله و چهارم**
کوچک شمردن هر معصیتی است خواه صغیره باشد خواه
کبیره که نفس استصغار از معاصی کبیره است حضرت
صادق علیه الصلوة والسلام میفرماید بپرهیزید از
گناهان حقیر پس بدرستیکه آنها آمرزیده نمی شود
راوی عرض میکند کدام است فرمود شخصی گناهی میکند
پس میگوید خوشا بمن اگر گناهی نداشته باشم غیر از این گناه
**مسئله و پنجم** اصرار بر معصیت صغیره است
که مکرر اشاره شد که بواسطه اصرار صغیره کبیره شود
چنانچه حضرت در تفسیر آیه شریفه ولم یصروا علی ما
فعلوا میفرماید اصرار آنستکه گناهی بکند پس استغفار
نکند و در خیال توبه هم نباشد و ایضا مروی است که
فرمودند نه بخدا قسم هیچ عملی مقبول نیست با اصرار

بجزی از معاصی وایضا وارد است لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة
مع الاستغفار **ثمرۀ بیست وششم** عدم رد ودیعه است
چنانچه حقتعالی میفرماید ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی
اهلها ومیفرماید الذین خانوا الله وخانوا رسوله وخانوا امانا
تهم واخبار وآیات در تهدید وتشدید ترک رد ودیعه
بسیار است وهرگاه شخصی که ودیعه نزد او گذارده اند دانست
که مال مودع نیست ومودع غاصب است باید بصاحب او رد
کند واگر صغیری نزد او ودیعه گذارد احوط آنستکه بولی شرعی
او رد کند **ثمرۀ بیست وهفتم** علم بلا عمل وقول بلا فعل است
چنانچه حقتعالی میفرماید لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا
عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ودر حدیث وارد است که
حسرت کسیکه میگوید عدل را وخود نمیکند روز قیامت
از همه کس زیاده است ودر خبر دیگر او از اشد عذابها است
ودر تفسیر آیه شریفه فکبکبوا فیها هم والغاوون وارد شده
که فرمود آنان جماعتی هستند که بزبان عدلی را وصف
بیان کردند وخود مخالفت کردند ومولای متقیان صلوات
الله علیه میفرماید حقتعالی لعنت کند





کسانیکه امر بمعروف میکنند وخود نمیکنند ونهی از منکر
میکنند وخود مرتکب میشوند ودر جای دیگر میفرماید
امر بمعروف کسی میکند که دیگران مأمور نشده باشند خود
او وامر باو کنند ونهی از منکر کسی میکند که امر بنهی خود او
نشده باشد یعنی فاعل معروف باید امر بمعروف کند وتارک
منکر باید نهی از منکر کند وظاهر اینستکه وجوب امر بمعروف
ونهی از منکر مطلقا منافات با این اخبار ندارد وباندک
تأمل ظاهر است خلاصه آنکه از رذل ترین مردم واعظان غیر
متعظ وعاملان بی عمل وگویندگان بی فعلند مانند
چراغی میمانند که خود می سوزد ودیگران باو منتفع میشوند
**ثمرۀ بیست وهشتم** طلب ریاست است وپیش خدمت
حضرت مذکور کردند که فلان دوست میدارد ریاست را
فرمودند چنانچه دو گرگ درنده در گله گوسفندی بیفتند در
حالتیکه شبانان گوسفندان همراه نباشند ضرر آن
دو گرگ بآن گوسفندان کمتر است از حب ریاست ودر حدیث
دیگر فرمودند که هر که طلب کند ریاست را هلاک شود
ودر حدیث دیگر فرمود بخدا قسم صدای نعلین بلند

نشد در عقب سر کسی مگر انکه هلاک شد و هلاک کرد و
در حدیث دیگر میفرماید ملعونست کسیکه قصد او را
بکند ملعونست کسیکه حدیث نفس کند او را و حقتعالی
میفرماید تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا یعنی دار اخرت مخصوص کسانیست که در
دنیا طالب رفعت و فساد نشدند محمد بن مسلم میگوید روزی
مولای من حضرت صادق علیه الصلوة والسلام فرمودند
ایا گمان تو اینست که بدان شما را از نیکان شما نمی شناسم
بلکه بخدا قسم میشناسم هر که دوست دارند عقب او
راه روند پس بدرستیکه ناچار دیا کذاب است یا نادان
و بدانکه از اخبار و ایات چنین مستفاد می شود که حب
ریاست و طلب ریاست مطلقا حرام است ولی انچه
بملاحظه جمیع ادله معلوم میشود اینست که حب قلبی صرفا حرام
نیست تا انکه در صدد تحصیل او برآید پس هر گاه در صدد
ریاست برآمد اگر مطلوب او ریاسات باطله باشد قطعا
حرام و کبیره است و هر گاه مراد ریاسات شرعیه حقه است
و حال انکه خود او هم سزاوار این مراتب باشد اگر نیتش





قربت است از افضل قربات است و اگر جهة هوای نفسانی
است مشهور حکم بحرمت میکنند و قلیلی از علما از مکروهات شمرده اند مگر انکه مستلزم محرم دیگری مثل ریا و سمعه
و غیرهما شود والله العالم **شانزدهم** اختلال
دنیا بدین است چنانچه در حدیث نبوی وارد شده که وای
بر انان که دنیا را بدین تحصیل میکنند و ظاهرا اختلال دنیا بدین
بچند نوع است و جامع انواع اینست کسی طلب کند دنیا را باعمال
اخرت که فرد ظاهر او ریاست و فرد دیگر اتصاف باخلاق حسنه
قسم عقلیه بجهة جلب قلوب و قسم دیگر طلب علم است بجهة
تحصیل جاه یا مال که اخبار مستفیضه برذمت و حرمت
او وارد شده چنانچه فرمودند هر که طلب کند علم را بجهة
انکه مباهات کند باو علما را یا مجادله کند باو با سفها یا بجهة
انکه قلوب مردم باو متوجه شود پس مهیا شود نشیمن او در اتش
**هفدهم** معادات و مخاصمه با برادران دینی است حضرت رسول
میفرماید جبرئیل انقدر که در ترک معادات با مردمان سفارش
کرد در هیچ عمل انقدر توصیه نکرد و فرمود هیچ زمان نشد
که جبرئیل بیاید مگر انکه بمن گفت بپرهیز از عداوه مردمان و دشمنی

ایمان را و باید دانست که مجرد آنکه کسی از کسی خوش نیاید حرام
نیست بلکه معادات که از معاصی است ترتیب آثار عداوة
و اضرار مسلمانان و بسط بساط دشمنی با برادران دینی است

**نود و یکم** غضب است و اخبار در مذمت غضب
و حرمت او و عقوبت بر او بسیار وارد شده ولی آنچه بنظر
احقر میرسد حرمت غضب بواسطه آثار محرمه ایست که بر او
مترتب می شود چه غضب بسا می شود که موجب قتل نفس می
شود و بسا می شود العیاذ بالله انسان در حالت غضب
کفر میگوید چنانچه فرمودند بدرستیکه مرد غضب میکند
پس راضی نمی شود تا آنکه داخل آتش شود و در حدیث
دیگر فرمودند چه چیز بدتر از غضب است بسا می شود
انسان غضب میکند پس قتل نفس میکند یا قذف
محصنه مینماید پس اگر چنانچه انسان غضب کرد و لسان
و ید خود را نگاه داشت و حرام از او بوجود نیامد حرامی
مرتکب نشده

**نود و دوم** حسد است فرمودند
حسد می خورد ایمان را چنانچه آتش می خورد هیزم را و
ایضاً فرمودند آفت دین حسد و عجب و فخر است و فرمودند





مؤمن غبطه میبرد ولی حسد نمی برد و منافق حسد می برد
ولی غبطه نمی برد و فرق میان غبطه و حسد آنست که
غبطه طلب نعمت است برای خود و دیگران و حسد طلب
زوال نعمت است از دیگران پس اگر چنانچه دید کسی نعمتی
دارد اگر قلباً توقع زوال او را کرد حسد برده و اگر خواستن
آن نعمت را برای خود و او هر دو غبطه برده و حرمت حسد را
جمعی از علما ذکر کرده اند ولی آنچه بنظر حقیر میرسد مجرد حسد
قلبی حرام نیست مگر آنکه آثار حسد خود مترتب کند
پس اگر آثار محرمه باشد کما هو الغالب که حاسد اسباب اضرار
محسود را فراهم بیاورد شبهه در حرمت نیست و هر گاه
آثار محرمه بر او مترتب نسازد در او محل اشکال است والله العالم

**نود و سیم** عصبیت است چنانچه فرمودند هر که
تعصب بکشد یا تعصب برای او بکشند خلع می شود
قلاده ایمان از گردن او و فرمودند هر که بحبه از خردل
از عصبیت در دل او باشد حقتعالی مبعوث میکند او را
با اعراب زمان جاهلیت و فرمودند هر که تعصب بکشد
حقتعالی عصابه آتش بر او میگذارد و مراد بعصبیة که در

در این اخبار وارد شده بتفصیل معین نیست [illegible]
از عصبیت محرمه آنست که شخص بواسطه نسبت سببی یا نسبی
یا بجهة اتحاد مذهبی یا ولایتی یا امثال اینها برخلاف عدل حکم
کند یا بدون سبب عند المخاصمه اینها را ترجیح دهد یا تفضیل
دهد یا اینها را یاری کند برخلاف وجه شرعی چنانچه حضرت
علی بن الحسین علیهما الصلوة والسلم فرمودند عصبیتی که
صاحب او گناه کند بواسطه آن عصبیت آنستکه شخص اشرار
قوم خود را ترجیح دهد بر اخیار قوم دیگران و عصبیت این نیست
که شخص قوم خود را هواخواه باشد بلکه عصبیت اعانت (آنستکه)
کند قوم خود را بر ظلم **نود و چهارم** تکبر است در
حدیث وارد است شخصی از حضرت از ادنای الحاد سئوال
کرد فرمود کبر ادنای الحاد است و در حدیث دیگر فرمود کبر
ردای حقتعالی است هر که منازعه کند با او در ردای او
زیاد نمی کند او را مگر پستی مرتبه و در حدیث دیگر فرمود عزّه
ردای حقتعالی است و کبریا ازار حضرت ذو الجلال است
هر که بخواهد یکی از این دو را فرا گیرد می افکند او را در جهنم
و زراره از صادقین علیهما السلم روایت کرده که فرمودند داخل

بهشت نمی



بهشت نمی شود کسیکه یک ذره از کبر در قلب او باشد و
ایضا مرویست در جهنم وادیست از برای متکبرین که
او را سقر مینامند شکایت کرد به پروردگار خود شدت
حرارت خود را و رخصت طلبید نفسی بکشد پس بنفس او جهنم
محرق شد و در حدیث دیگر وارد است متکبرین روز قیامت
بصورت ذره محشور می شوند و مردم پای بر اینها میگذارند
تا حساب خلایق تمام شود و ایضا مرویست که هیچ بنده
نیست مگر آنکه حکمت در سر اوست و ملکی آن حکمت را
نگاه میدارد پس هرآنگاه که تکبر کرد باو گفته شود پائین
شو حقتعالی تو را ذلیل کند پس لایزال خود را بزرگ میشمارد
و هرآنگاه که فروتنی کرد و تواضع نمود حقتعالی او را بزرگ می
گرداند پس میگوید باو بلند شو حقتعالی تو را بلند کند
پس لایزال خود نفس خود را کوچکترین مردم فرض میکند و
در چشم مردم بلندتر از هر کس مینماید و بدانکه تکبر بر چند
قسم است اول تکبر بر حقتعالی است که کفر است دوم
تکبر از قبول حق است که چون حقی بگویند که متابعت قول
او باشد و او از جهت کبری که دارد انکار کند پس هرگاه انکار حق

[illegible]

دوم

عقاید

عقاید یا ضروریات دین را کند غالبا کفر است و هرگاه انکار
کند غیر از اینها را مثل مسائل فقهیه غیر از ضروریات یا در مقام
مناقشه انکار کند سخن طرف مقابل را با آنکه حق است یا آنکه کلام
حقی از شخص ضعیفی صادر شود و او تکبر کند که او را تصدیق کند
تمامت اینها از معاصی کبیره است سیم کبر در افعال است
و آنکه انسان خود را بزرگ شمارد و بر بندگان خدا بزرگی کند
و آنها را بنظر نیاورد و کوچک حساب کند و شان خود را زیاده
از دیگران بپندارد هم از معاصی کبیره است و حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام بقسم دویم و سیم اشاره میفرمایند انجا
که راوی خدمت آنسرور عرض کرد من میخورم طعام خوب و
میبویم بوهای خوش و سوار می شوم الاغهای مرغوب و غلام هم
دنبال خود بر میدارم آیا اینها تجبر و تکبر است تا نکنم حضرت
تاملی فرمود پس فرمود جبار ملعون آنست که از مردم چشم
بپوشد و حق را انکار کند عرض کرد چشم پوشیدن از مردم یعنی
چه فرمودند کسیکه کوچک شمارد مردمان را و تجبر کند بر آنها
پس جبار است و بدانکه بسا می شود که کبر بوقار مشتبه میشود
و مراد بوقار سنگینی در گفتار و کردار و رفتار است نه از





جهة که خود را بزرگ میداند بلکه بجهة طمانینه که حقتعالی
قرار در وجود او خلق فرموده یا اکتساب کرده و این شیوه
مرضیه است و دخلی بتکبر ندارد و ایضا گاهی تکبر بحفظ شان
مشتبه می شود و مراد بحفظ شان آنستکه شخص محترم شرعا
باشد و یا عزتی حقتعالی باو داده باشد و او محافظت کند
آن عزت را و جائی که منافی آن عزت باشد نرود و مکانی که
عزت را بکاهد و در نظر مردم او را خفیف کند ننشیند و کلامیکه
مناسب حال او نباشد نگوید و هکذا و این تکبر نیست بلی
گاهی میشود که مستلزم تکبر میشود هرگاه از روی منیت و
استعلا امور مرقومه از او ناشی شود قسم چهارم از تکبر
تکبر با متکبر آنست بقصد آنکه تکبر آنها رفع شود و آنها از
این عمل شنیع مرتدع شوند و این تکبر نیست بلکه صورت
تکبر است و عبادت است نوع پنجم حب دنیای
دنیه ملعونه غداره است حقتعالی میفرماید من کان یرید
العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم
یصلیها مذموما مدحورا و حضرت فرمودند سر هر
معصیتی دوستی دنیا است و ایضا فرمود این دنیا مردم را

هلاک کرد کسانی که قبل از شما بودند و هلاک کننده شما
هم هست و کسی از حضرت سید سجاد علیه الصلوة و
السلام سؤال کرد که کدام عمل از همه خوبتر است فرمود
هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول افضل از بغض دنیا
نیست پس آنحضرت شعبه‌ها از برای حب دنیا ذکر میفرماید که
یکی کبر و دویمی حرص و سیمی حسد است پس میفرماید منشعب
شد از این حسد تا آنکه میفرماید منشعب شد از این سه
خصلت حب زنان و حب دنیا و حب ریاست و حب راحت
و حب کلام و حب علو و ثروت پس هفت خصلت شدند و
تمامت آنها مجتمع شدند در حب دنیا پس گفتند انبیاء و
علماء بعد از آنکه این مطلب را یافتند حب دنیا سر همه گناهان است
پس فرمود دنیا دو دنیا است یکی دنیای بلاغ و دیگری
دنیای ملعونه و ایضا مرویست که حقتعالی خطاب فرمود
بموسی علی نبینا و آله و علیه السلام که ای موسی بدرستیکه دنیا
دار عقوبت است عقوبت کردم در او آدم را از زمانیکه گناه
کرد و قرار دادم دنیا را ملعون و آنچه در او است هم ملعون است
مگر آنچه در او است از برای من ای موسی نیکان بندگان من



زهد کردند در دنیا بقدر دانائی که داشتند و سایر مردم
رغبت کردند بدنیا بقدر نادانی خود و هیچکس نیست که
دنیا را بزرگ شمارد بسبب عظمت خوشنودی او شود و هیچ کس
نیست که او را کوچک شمارد مگر آنکه بدنیا منتفع خواهد
شد و مرویست که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
بجماعتی رسید که مردگان بودند و معلوم بود که همه کافر
بودند تا آنکه حواریین از آنحضرت خواهش کردند حضرت
آنها را صدا کرد شخصی از میان آنها جواب داد فرمود وای بر شما
چه بود اعمال شما عرض کردند بت پرستی و دوستی دنیا با خوف
قلیل و آرزوی بلند و غفلت در لهو و لعب تا آنکه میفرماید چه
شد حال شما عرض کرد شب را خوابیدیم بعافیت و صبح
کردیم در حالیکه در هاویه بودیم تا آخر حدیث و حضرت
صادق علیه الصلوة و السلام میفرماید دورترین بنده از
خدا آن وقتیست که همت او نباشد جز بطن و فرج خود و ایضا
فرمود هر که متعلق نشود بدنیا قلب او متعلق خواهد شد
بسه چیز همتی که زوال ندارد و آرزوئی که صاحبش بمراد نمی
رسد و امیدی که باو دسترسی نخواهد یافت و بدانکه حب دنیا

بر چند نوع منقسم می شود اول دنیای بلاغ است و
آن است که شخص طول عمر و وسعت روزی و سعه دار
و امثال اینها را بخواهد بجهت اتیان باعمال خیریه و افعال حسنه
مانند صدقه و صله رحم و اقراء ضیف و امثال اینها و این محبت
راجع بمحبت حقتعالی است و کمال رجحان دارد چنانچه حضرت
حضرت بر شخصی از خاصان خود وارد شدند که خانه
وسیعی داشت فرمودند چه میکنی بوسعت این خانه پس از آن
فرمودند بلی اگر بخواهی بهمین وسیله می توانی آخرت تحصیل
نمود صله رحم در او می توانی نمود و ضیافت می توانی کرد دوم
حب دنیای محرمه یعنی شهوات منهیه و لذات محرمه و ریاسات
باطله است و این قسم از حب دنیا حرام و منشا همه معاصی
است و سرهمه گناهان است و قد یقینی از حرمت حب دنیاست
سیم حب مطلق لذات و ریاسات دنیا از جهت حرص و حسد
و طلب رفعت و امثال اینها است و اینهم ظاهر محرم است و
اکثر اخبار ناهیه از حب دنیا ناظر باین قسم است و اکثر
مالکین بحب دنیا مبتلا باین نوع اند و اینانند که نه دنیا
دارند اما آخرت ندارند بواسطه آنکه غالبا اشتغال اینها





بتحصیل دنیا است و اما دنیا ندارند بواسطه آنچه حضرت
باو اشاره فرموده اند که مثل حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است
هر چه بر خود می پیچد دورتر می شود از خروج و پای بند او
زیاده می شود تا آنکه بتنگی و سختی هلاک می شود شاید مراد
آنجناب اینست که هر چه شخص علایق را زیاد میکند پای بند او
علاقه و غموم و هموم او افزوده می شود قسم چهارم حب دنیا
بتمام قلب است و علاقه تامه بدنیا من حیث انها دنیا است
که اهتمام باو را مقدم بدارند بر اهتمام بامر آخرت و عمده خیال
و مقصود و مطلوب و معشوق او دنیا بوده باشد و این قسم
هم ظاهر محرم است و بسیاری از آیات کتابیه مثل آیه مذکوره
بنظر حقیر اشاره باین قسم از محبت است و گمان حقیر اینست
مراد باراده دنیا در قول حقتعالی و من اراد الحیوة الدنیا
تا آخر و در آیه شریفه من کان یرید العاجلة مراد اراده دنیاست
صرفا یا غالبا علی اراده الآخرة و اشاره باین قسم فرمایش حضرت
صادق علیه الصلوة و السلام میفرمایند هر که صبح کند و
شام کند و حال آنکه دنیا بزرگتر مقصود او باشد حقتعالی
فقر را ما بین دو چشم او قرار میدهد و امر او را متفرق می

سازد و از دنیا باو نمیرسد جز قسمت او و هر که صبح کند و شام
کند و بزرگتر مقصود او اخرت باشد حقتعالی قرار دمیفرماید
از برای او توانگری را و امور او را مجتمع میسازد قسم پنجم
انستکه شخص محبت دنیا را داشته باشد ولی نه بجهت امور
محرمه و نه بجهت حرص و حسد و امثالها و محبت او هم بدنیا
منفرد نباشد بلکه علاقه او باخرت بیشتر باشد ولی مایل
باشد که این چند روزه عمر براحت باشد و محتاج بدیگران
نباشد و دوست دارد که تا زنده است با و خوش بگذرد
و لذات دنیا چون زنان خوش رو و اغذیه خوش بو را مایل باشد
و انواع نعمتها و البسه فاخره و امکنه نظیفه و امثالها مایل
شود و این قسم از حب دنیا بنظر حقیر حرام نیست زیرا که سیره
مسلمین بر این مستقر بوده و جبلت انسان را حقتعالی بر محبت
این گونه امور آفریده و در کتاب خود نیز اشاره فرموده قل من
حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق بلی
احوط انستکه علاقه تامه باین لذات پیدا نکند همین قدر
میل و محبتی داشته باشد پس هرگاه علاقه تامه پیدا کرد باز
احتمال حرمت میرود و عمده جهت اینستکه در این صورت





علاقه او باخرت کمتر خواهد بود زیرا که دنیا و اخرت بمنزله دو
ضره اند طلب هر یک و علاقه بهر یک از انها موجب قلت علاقه
بدیگریست و وارد شده که حب خدا و حب دنیا در یک قلب
مجتمع نمی شود هم چنانکه اب و اتش در یک ظرف نمی توان بود و
بنظر حقیر مراد محبت تامه دنیاست که بمقتضای ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه محالست قلب بدو امر متناقض علاقه
تامه پیدا کند و از دنیا و علاقه بهر یک موجب نقصان علاقه
بدیگریست ولی ممکنست باحدهما علاقه تامه داشته باشد
و بدیگری علاقه ناقصه پس ممکنست کسیکه اصل مطلوب و محبوب
او حقتعالی و دار اخرت باشد ولی محبت ناقصه هم بدنیا
داشته باشد و این نوع محبت ظاهرا باکی ندارد بعکس انکه
اصل مطلوب او دنیا است و علاقه ناقصه او باخرت چنانچه
در قسم چهارم دانستی و این قسم پنجم را دنیای کفافی میشمریم
پس معلوم شد که قسم اول و پنجم که دنیای بلاغ و دنیای
کفاف باشد حلالست و سه قسم دیگر حرام و الله العالم

**نود و ششم** اخافه بنده گان خدا و ترسانیدن مسلمانان از
مرویست که هر که نگاه کند بمؤمنی تا او را بترساند بترساند

حق تعالی او را در روزی که سایه نیست جز سایهٔ او و ایضاً فرمود
هر که برساند بمؤمن از سلطانی که از آن سلطان مکروهی باو
برسد نیکی باو نرسد یا مکروهی باو برساند در آتش است تا
آخر حدیث **نوع هفتم** بنابر بعض وجوه آن است
که شخص شرّی داشته باشد در افعال و اقوال که مردم از او
پرهیز کنند و فرمود بدترین مردم پیش خدا روز قیامت آنکسانی
هستند که ایشان را مردم اکرام میکنند تا از شر ایشان مأمون باشند
و فرمود هر که مردم از زبان او بپرهیزند در آتش است و مقصود
اینست که شخص بدکردار و گفتار در جهنم است **نوع
هشتم** بنابر قول بعضی تخاذل و بنابر غضّ و قطع مودّت برادر
دینی است چنانچه فرمود هیچ دو نفر از هم جدا نمی‌شوند
مگر آنکه یکی از ایشان مستحق برائت و لعنت است و گاهی می‌شود
که هر دو موجب لعنت می‌شوند تا آخر حدیث و حرمت این عمل
مطلقا نیست بلکه در بعضی از موارد است **نوع
نهم** مکر و عذر و خدیعه با بندگان خدا است که حرام
مجالست اهل معاصی و حضور مجلس معصیت است هر گاه نتواند
آن معصیت را ردع نماید و اظهار فرار از این معصیت نمود





مجالس غیبت و شهود محافل اذیت مسلمانان و احتقار مؤمنان
است فرمودند سزاوار نیست مؤمن مجلسی بنشیند که در
او معصیت حق تعالی بشود و نتواند تغییر بدهد حضرت
بشخصی فرمود که چه شد اگر تو را با عبدالرحمن بن یعقوب می‌بینم
عرض کرد که او خالوی من است تا آنکه حضرت باو میفرمایند
یا با ما بنشین یا با او عرض کرد او هر چه میخواهد بگوید هر
گاه من بقول او نباشم چه ضرر دارد فرمود آیا نمی‌ترسی که اگر
بلائی بر او نازل شود تو را نیز فرا گیرد و ایضاً مرویست که هر که
ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس ننشیند در مجلسی که
عیبی بر امام میکنند یا نقصی بر مؤمنی وارد میآورند و ایضاً
مرویست هر که بنشیند نزد کسی که سب میکند دوستان
خدا را پس معصیت کرده است حق تعالی را والله العالم
و ما در اول رساله اشاره کردیم که این صد معصیت کثیره
که ما ذکر میکنیم نه از باب حصر معاصی کبیره است باین عدد
بلکه قریب بضعف این عدد است بلکه ما بواسطهٔ اختصار
و قلت مجال اختصار بر این عدد نمودیم و غالب آنچه ذکر شد
محققا معصیت کبیره است و در بعضی از آنها خلاف است

والله العالم

# خاتمه

## در بیان فضیلت توبه و شرایط آن است

از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که
فرمودند هرگاه که بنده خدا توبه نصوح کند بجهة خلاق
متعال حقتعالی او را دوست میدارد پس در دنیا و آخرت
بر او ستر میکند راوی عرض کرد چگونه است ستری که
از او میفرماید فرمود از یاد دو ملکی که گناهان او را
می نویسند میبرد که آنها فراموش میکنند بدکرداری
های او را پس وحی میرسد بجوارح او که کتمان کنید بر او
گناهان او را و وحی میرسد باماکن زمین که کتمان کنید
اعمال زشتی که بالای شما بجا آورده پس ملاقات میکند





این بنده تائب حقتعالی را در حالتیکه هیچ کس شهادت بر گناهان
او نمی دهد وایضاً مرویست در تفسیر آیهٔ شریفه توبوا الی الله
توبةً نصوحاً که فرمود توبه نصوح آنست شخص توبه کند
و عود بآن گناهی که کرده نکند و احب مردم سوی خداوند گنا
کارانی هستند که توبه میکنند وایضاً در روایات اصحاب
مذکور است که حقتعالی سه خصلت بتوبه کنندگان عنایت
فرموده که اگر یک خصلت از آنها تمام اهل زمین و آسمانرا بود
هر آینه بآن نجات می یافتند پس آنچه که در اینباب ذکر شده
حضرت اشاره فرمود بیکی آیه شریفه ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین پس فرمود هر که خدا دوست دارد او را عذاب
نمی فرماید و آیه دیگر الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل
شیءٍ رحمةً و علماً فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و
قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدنٍ التی وعدتهم
و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذٍ فقد
رحمته و ذلک هو الفوز العظیم و آیه شریفه و من یفعل

ذلك بلو أنا ما نضا عف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه
مهانا الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئك يبدل
الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما وايضا مرويست
كه حضرت بمحمد بن مسلم فرمود ندای محمد بن مسلم گناهان مومن
هرانگاه که توبه کند امرزيده است پس در صدد تدارك انچه بعد
از توبه میکند باید براید و بخدا قسم که نیست این توبه وامرزش
مگر از برای اهل ایمان محمد بن مسلم میگوید عرض کردم اگر مومن
پس از توبه باز معصیت کرده چگونه است حال او فرمود ای
محمد بن مسلم ایا گمان میکنی که می شود بنده مومن نادم بر گناهان
خود شود پس استغفار و توبه کند و قبول نشود توبه او
عرض کردم مکرر چنین میکند توبه میکند و باز معصیت می
کند و توبه میکند فرمود هر زمان که مومن باز گشت کرد
با استغفار و توبه حقتعالی باز گشت میکند باو بمغفرت
و حقتعالی بخشاینده و مهربانست قبول میکند توبه او را
و عفو میکند از گناهان پس حذر کن از اینکه ما یوس کنی
مومنین را از رحمت الهی و ایضا مرویست سرور حقتعالی
در زمان توبه عبد زیاده از کسیستکه در شب تاریك زاد





و راحله خود را گم کرده باشد پس انرا بیابد و نیز ایضا فرمود
تائب از گناه مانند کسیست که گناه نکرده باشد و ایضا
مرویست خطاب شد بحضرت داود علی نبینا و اله و علیه السلم
که برو نزد بنده من دانیال و ظاهر اینست که این انیال غیر از
دانیال معروف است خطاب فرمود باو بگو که گناه کردی مرا
و من تورا بخشیدم باز گناه کردی و بخشیدم باز گناه کردی
بخشیدم در این کرت که کرت چهارم است هر گاه گناه کنی نمی
بخشم داود رسالت را تبلیغ فرمود دانیال عرض کرد تبلیغ
رسالت فرمودی و چون سحر شد دانیال بر خواست و عرض
کرد داود به من تبلیغ کرد که سه مرتبه گناه مرا بخشیدی و این
کرت نمی بخشی بعزت خود که اگر مرا نگاه نداری از معصیت
معصیت میکنم و باز معصیت میکنم و باز هم
میکنم و ایضا مرویست هر انگاه بنده معصیت خدا را
کرد از بامداد تا شب او را مهلت می دهند پس اگر استغفار
کرد نوشته نمی شود و در حدیث دیگر وارد است که
هفت ساعت او را مهلت می دهند پس اگر سه مرتبه استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم بر او نمی نویسند و مرویست

گفت

که فرمودند مؤمن جهل گناه کبیره هرانگاه در یکشبانروز
بکند پس نادم شود و بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام و
اسأله ان یصلی علی محمد وآل محمد وان یتوب علی حقتعالی بر
او میبخشد گناهان اورا و مرویست که حضرت آدم عرض کرد
ایزدوندگار من مسلط کردی بر من شیطانرا و جاری کردی
اورا در من مجرای دم پس از برای من چیزی قرار بده خطاب رسید
ای آدم قرار دادم از برای تو هر که قصد معصیت کند برو
ننویسند پس اگر مرتکب شد او را یك سیئه بنویسند و هر
گاه قصد حسنه کرد پس بجای نیاورد یك حسنه برای او
بنویسند و اگر بجای آورد ده حسنه عرض کرد الهی زیاده عطا
فرما خطاب رسید قرار دادم از برای تو که هر که گناه کرد و استغفار
کرد او را ببخشم عرض کرد الهی زیاده عطا فرما خطاب رسید
تا دم آخر من توبه او را قبول میکنم آدم عرض کرد کفایت کرد و از
حضرت پیغمبر مرویست که فرمود که هر که یکسال قبل از
مردن خود توبه کند توبه او مقبول است پس فرمود سال زیاد است
هر که یکماه قبل از وفات خود توبه کند توبه او مقبول است پس





فرمود ماه زیاد است هر که یك جمعه قبل از مردن خود توبه کند
توبه او مقبولست پس فرمود یك جمعه زیاد است هر که یك روز
قبل از فوت خود توبه کند توبه او مقبولست پس فرمود روز زیاد
است هر که توبه کند قبل از آنکه غرغرا عیان کند توبه او مقبول است
و بدانکه حقیقت توبه رجوع بخداوند است بعد از آنکه از او
رو گردانیده بود و رجوع براه راست است پس از آنکه از او منحرف
شده بود و حصول توبه موقوف است بر یقین بمفاسد معصیت
و اینکه دوری از حقتعالی از اعظم ضررها و خسرانها است
پس بواسطهٔ تامل تام در مضار و مفاسد معصیت و بعد از
خدا پشیمانی قلبی حاصل میشود از برای انسان باید از معرفت
و تامل او و باعث میشود که دیگر معصیت حق تعالی را نکند
و بازگشت میکند بسوی خداوند و این توبه نامند و
علمای اخلاق معانی مختلفه بجهت توبه ذکر کرده اند بعضی گفته اند
التوبة خلع لباس الجفا بسط بساط الوفا یعنی توبه کندن لباس
جفا و گشادن بساط وفا است و بعضی گفته اند هی ذوبان
الحشا لما سبق من الخطا یعنی توبه آب شدن دل است از آن انسان است
از شدت تاسف بر آنچه از او سرزده است و بعضی گفته اند

هی نار فی القلب تضطرم و حرارة فی الکبد تلتهب یعنی توبه آتشی
است که در قلب باید افروخته بشود و حرارتی است که
جگر را بسوزاند یعنی پشیمانی که از برای او حاصل می‌شود
دل و جگر او را بسوزاند چنانچه از برای بشر حافی روی داد
ولی این قدر شرط نیست آنچه لازم است اینست که انسان حقیقة
از اعمال ناشایسته که کرده شده پشیمان و نادم باشد و واقعاً بنای
او بر ترک گناه و رجوع بخداوند باشد از حضرت مولای متقیان
مرویست که آنحضرت شخصی را دیدند که میگفت استغفر الله
ربی و اتوب الیه حضرت فرمودند مادرت بعزایت بنشیند
آیا میدانی استغفار کدام است پس از آن آنحضرت شش شرط
جهت توبه بیان فرمودند یکی پشیمانی از گذشته یکی عزم بر ترک
در آینده و یکی ادای حقوق فوریه مثل حقوق مسلمانان و قضای
صلوات فائته و یکی تحلیل قوای حاصله از اعمال محرمه و یکی چشاندن
بنفس تلخی طاعت را چنانچه چشید حلاوت معصیت را
ولی آنچه از مجموع اخبار مستفاد می‌شود اینست که شرط اول
و دویم که پشیمانی از گذشته و عزم بر ترک در آینده باشد
در تحقق توبه لازم است گفتن لفظ استغفار هم بعربی یا





فارسی هم احوطست و ادای حقوق فوریه مثل دیون مردم یا
مطالبه و رد مظالم عباد و قضاء نماز و روزه فائته هرگاه
مسامحه کرده باشد در قضا تا آنکه قضا واجب فوری شده
باشد نیز شرط توبه است و استحلال از صاحبان حقوق مثل
کسانیکه غیبت آنها را کرده یا بآنها تهمت زده آنچه میسر است
نیز شرطست و سایر شروط شرایط کمال توبه است پس هرگاه
که شخص مؤمن بخواهد توبه کند و بازگشت بحقتعالی حقیقة
نماید مشروط بشش شرطست علی الاحوط اول آنکه پشیمان
شود از قلب از آنچه کرده دویم آنکه عازم شود بر آنکه پس
از این معصیت حقتعالی نکند سیم آنکه بلفظ عربی یا فارسی
استغفار کند چهارم آنکه اگر مالی یا مظلمه از کسی بر ذمه او است
و صاحب او راضی بتأخیر نیست یا آنکه مال کسی را خورده بصاحبش
رد کند و هرگاه تمکن از رد تمام آنها ندارد هر قدر تمکن دارد
ممکنست بدهد و بقیه بگذارد تا زمان مکنت پنجم آنکه
هرگاه نماز قضائی یا روزه قضائی یا عمل استیجاری و امثال
اینها بر ذمه او باشد که مسامحه کرده باشد در اتیان بآنها تا
فوری شده باشد بجای بیاورد و هرگاه فوری نشده و موسع

است نماز هر شود که از مقدار سعه بجا آورد نماید و در دنیا
مقرر بجای بیاورد ششم آنکه اگر غیبتی از کسی کرده یا
تهمتی بکسی زده یا اهانتی از کسی نموده یا فحشی بکسی داده یا
بواسطه امثال این امور کبیره او حقی هست از او استحلال
کند و اگر مرده است یا دست رسی باو ندارد برای او در اعقاب
صلوات و مظان استجابت دعوات استغفار کند و اعمال خیریه
بجا بیاورد باندازه که برا و حق دارد که امید است در این صورت
حق تعالی صاحب حق را از او راضی کند و کمال توبه مستکمل شرایط
سته است و هر انگاه که با اخراز شرایط سته مقرون کرد توبه
خود را باتیان باعمال خیریه و قربات خالصه و صدقات جاریه البته
اکمل و افضل است و بدانکه از برای توبه صیغه مخصوصی نیست و مناط
لفظ استغفار یا معنی او است و اگر بخواهد اقتصار کند بهمان
الفاظی که در احادیث ماثور است هم خوب است و الفاظ
ماثوره در کتب ادعیه معروفست که از جمله آن است که باین
نحو استغفار کند أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ
الْقَیُّومُ بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ
وَأَسْئَلُهُ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ

وفقنا



وَفَّقَنَا اللهُ وَإِیَّاکُمْ لِلطَّاعَاتِ وَالْاِجْتِنَابِ عَنِ الْمَعَاصِی وَ
السَّیِّئَاتِ وَعَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِیَّاتِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

قَدْ فَرَغْتُ مِنْ تَسْوِیدِ هٰذَا الْکِتَابِ الْمُسْتَطَابِ الْمُسَمّٰی بِمَعَاصِی الْکَبِیرَةِ
مِنْ مُصَنَّفَاتِ مَوْلَی الْهُمَامِ وَمُعْتَمَدِ الْأَنَامِ وَمَلْجَأِ الْخَوَاصِّ وَ
الْعَوَامِّ کَهْفِ الْأَرَامِلِ وَالْأَیْتَامِ وَمَلَاذِ الْإِسْلَامِ وَنَائِبِ الْإِمَامِ
وَأَعْلَمِ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِینَ وَأَفْقَهِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُجْتَهِدِینَ نَاصِرِ
الْمِلَّةِ وَالدِّینِ ظَهِیرِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِینَ مُشَیِّدِ شَرِیعَةِ
حَضْرَتِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ الْعَالِمِ الصَّمَدَانِی الْمُحَقِّقِ الرَّبَّانِی
زَائِرِ بَیْتِ اللهِ الْحَرَامِ الْحَاجِّ
حاج شیخ محمد علی ادام
الله ظلاله علی
رؤس العالمین
[illegible]
[illegible]
علی ید اقل الکاتبین محمد باقر ارحمت
وغفر ربنا خیر تجاوز رضوان
الرهکاه آخوند ملا محمد
حسن رحیمی
١٣٠٥

تمت بالخیر

بسعی
و اهتمام عالیجناب
فضایل مآب جناب محمد
عبدالله خلف مرحوم جنت مکان
احسن خوانساری و در کار
خانه عالیجاه امیرزا حبیب الله
صورت اتمام
یافت

[illegible]

۸۱